

۷-۲۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه المومنین

مؤلف: میرزا محمد بن غنای احمدی کامل

موضوع: شماره قفسه ۳۸۰۹

شماره ثبت کتاب: ۷۴۲۲۱

۵۵۱۵

۳۳۵۲

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۲۷ - ۲۶

بازدید شد
۷۴۰۲

نظری - فهرست شد
۲۸۰۹

اذا افتقر الكرم فلل ميه
فان سعد الكرم فصد عنه
نتم الورد بعد القطف عادة
نبهت الماء ينفق بالزيادة

١١٧

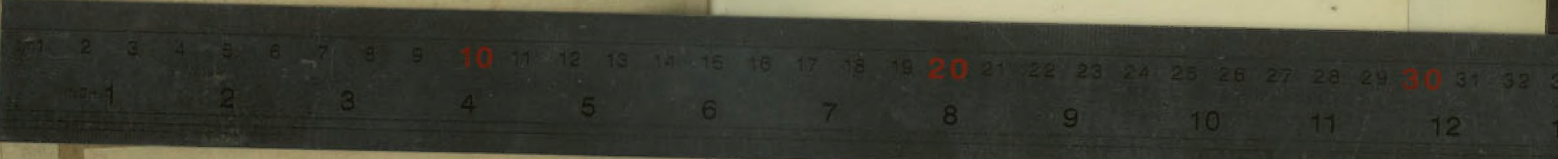
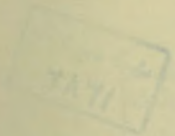
٣٠٠ /

مقدور المحرم

اذا ضاقت بك الاحوال يوماً
توسل يا بني بكل خطيب
ولا تجزع الى نائب خطيب
فكم لله من لطف خفي

فكم لله من لطف خفي
فكم لله من لطف خفي
فكم لله من لطف خفي
فكم لله من لطف خفي

٣٠٠ / ٤





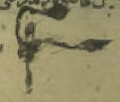
هو الخفی

الله

بسم الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي فقهنا في الدين ووفقنا للسلوك شرابع الاسلام ومساكن الدين
والصلوة والسلام الاتقان الاكلوف على من امنس اساس الهداية والارشاد
لظلال محمد اشرف البينين والمرسلين والاه الطيبين الطاهرين صلوة الله وسلامه
عليه وعليهم جميعا **اما بعد** اين مجلد هشتم است از مجلدات اثنا عشر توحه
عشره ملقب بصرة المومنين كه بنده عاصي با نواع محاسن اهل الحقيقة بل لا شئ
في الحقيقة المغناط الى رحمة الله ارحم الراحمين اجتهاد في التامل في مرام محمد
عليه عنه عن جراحها با كمال تشلت حال وتوزع بالي وقلة تصبغت وعدم استطاعت در
جواب تحفه اثنا عشر به بطريق استعجال باليف بنوده مرجوز فاطر ان امله در اصلاح
ان كوشند ويزيد عفون لاوت انرا بررشد وما لوفيق الا بالله وهو حسبي ونعم الوكيل
قال المناهل الناصب باب نهم در احكام فقهيه كه شيعه در اف خلو فقهين كركه
ومضمون ام لهم شركاء شرعوا لهم من الدين ما لم يات الله به اليشان صادق امدك

امده اما غوث و كسانيه ليس احكام اليشان بدون ومحبوب ومفضل يافته في شهور اوله
علاه كتب اليشان مقرر وند ليكن انيقد به فقهين ثابت است كه في بعض جهات
از طرف خود شراعت قرار داده بود و دعوى ميكرد كه چون جبرئيل نازل ميشود
و دعوى نازل ميشود ميبرد ان هين با فقهيات اليشان بايد كه **مصرع** قياض كن
من فهاره اما نيز به بعض مجتهدين اليشان احكام لسبيل اختلاف شراعت احدث
كرده اند و در اين كثيره از اين كتب و عهاى آنها يافته ميشود و كتاب **كام اليشان**
مستمر بر قوين كتب است و اسماء عليه در اكثر مسايل موافق اما ميه الله قبل از خروج
و بعد از خروج اليشان احكام ديكر اختراع كردند چنانچه بعض مسايل اليشان كه دست و خط
و با طيه انرا سر الطال شرايو احكام مصادره اند و تركت عمل بطور اهر مستعار خود مساجه
اندر ليس انما در حقيقت اعداء الاصل فقه و شراعت الله بالفعل در دين زمانه غير از انما
فكره ديكر صاحب تدوين احكام در دين بايدها نيست الا بد نظر فقه در كتب فقهيه اليشان
ماتم و عها فقهت اسلوب اليشان را با اسلوب شرح واضح گردانيم تا عاقل كذيب و افتوا و كرك
و امتداد اليشان في برده رجين اهل سنت هم در مسايل فقهيه با هم مختلف و متضاد اند
هر يك متمسك بقران و احاديث و آثار است طرف مشوعه در فهم معاني و عمل شرايع
موجب اختلاف اينها گرديد اختلاف اين كرو كه اصل و شرايع مختصه اليشان با اسلوب
قران و حديث ما كاسيت كوا شراعت جوديت با فهاره ملت يابند است و شاستر همدرد
با وسايل صيماين و چون اين بحث لغايت لطويل ميخراهد تا جابر بنمونه از خروازي الله
از لسبيل در بخا ديكر نمايم و اعاقل كذبة الامتاره انهي كلامه **قال** و به نسبتين فاضل تا
مناظر است و مشاعفات كه در بين كتاب بالكثر في شيعه كه منقري كرديده الله خود لا
محض و از قبل عها طيه انرا در بعضي است لغير تصحيح كاعده و ما يدين و بران مترتب ميشود و



کتابی معارف را وسیع تر میسازد و جایزه بر فطن جزو محقق نیست و در باب اول و دوم
و سیوم احوال مختار و دیگر ارباب فرق ضاله و جواب مقالات فاضل کاتب با سبب است
و ذکر یافته من و شایسته جمع الیه و در اینجا چون مقام لطیف است لطیف احوال بحر من میاف
می آید ملاحظه مختار بن ابوعبیده از جمله تابعین و برادر زنت عبد الله بن عمر بن الخطاب
و خواهرش صفیه بنت ابوعبیده در جوابه کلام عبد الله بن عمر بود و جایزه سبب عبد
دعوی در ترجمه مشکوٰۃ در ضمن احوال صفیه بنت ابی عبیده ای نویسد صفیه دختر
ابوعبیده بن عمر بن قحطبه حرم مختار بن ابی عبیده از وجه عبد الله بن عمر را دیده است
روایت میکند از عائشه و حفصه و دیدار است عمر را و ابوعبیده از احوال صحابه است
صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر کتب معتبره احادیث نیز براف دلالت دارد و او
باخذ از ان فاروقه اختصاصی نام داشت و نام او کلام داشت و گفته میانه هنگامی
که مختار را دیدن یافت محبوس خود را بود و عبد الله بن عمر مهاجرت او بدخواست و
موجب مکتوبی که نان قوم مسیحی قوم در باب سفارش او بر تمیز بود مختار از
ان ملو عن اشهر را بهائی یافت از جماعت که در بعضی روایات که بطریق امامیه
از ائمه معصومین علیهم السلام مرویست و روایت یافته و توسط عن قلبه لوحده
قلب جبهه اگر دل او شکافه شود و جب شیخین در دل او یافته شود و چون حب
بر دلش استیلو یافت برای تاهلین قلوب کوفیان که نوکر دارا بهیچار خود نام بود
طلب حضرت سید الشهدا علیه الصلوٰۃ و السلام را دوست او نیز خود را بر کرد
مردان بیان خروج خود را رایت استیلو برافراشتند و کرد الهی که در هوا خراشان
کرد و شقاوت بر ذوال باغ و مکتد و جل در صدمه مدافعه او در آمد و برای اغراض
فرائض مسلمین این قسم کلمات خارج از قانون عقل و نقل بودی بر لبسته معتقد

معتقدات خود را بتابع و تابع ساختند تا دلهای خاص و عام از او منفر گشته بر او مسلط
او که هست بر میان جان بندند و در حقیقت ساخت و دست او از اعمال این ابطال می
و نیز در در باب سابقه ذکر یافت که مردمانی در کتاب الشجره او را دیده است که
غلامی داشت جبرئیل نام در محاورات میگفت که جبرئیل من چنین گفت انتهی موبد
این قول است که خود من در باب اول از بعضی فرق غلو گفت فعل عوده که در اصطلاح
انما لفظه بهرام و فقط رسول بر باب و فقط جبرئیل بر واقع نولیس اطلاق کنند
ممکن است که این قول را مردانیه حادث اخترا و مبتدیان ساخته باشند پس این
باب مختار گفته اصلی ندارد و بوقد نیز قول این صفوات از قبیل شطحیات است که
اکثر مشهوره اهل سنه نقول بان عوده اند این خبری در کتاب تلبیس ابلیس از ابو جهم
عن ابی بکر عوده انه قال فی کتابه الضعف بالخراف ان الصوفیه فی لفظهم شایدون الملو
و از و اح الا مینا و لیسیمون منهم اصواتا و لیسیمون فوایدیم بقرنی الی الی من مشاهده
الی در جات لصیغف عن الطاق المنطق انتهی یعنی صوفیه در حالت بیداری مشاهده
میکنند ملوک و از و اح انبیا را و اقتباس خواهد از انها می نمایند و از حال مشاهده
نورانی عوده بجای میرسد که نطق از زبان ان عاجز است نیز این خبری در
کتاب مسطور فرموده قال السلی و اخرج ابو سلیمان الدارانی من دمشق و قالوا
نیزم انه یروی الملو که و انهم لیکونه و نیز گفته اند اهل بسطام علی ابی یزید البسطامی
کان یقول حق الله ذکر الحسین بن عیسی انه یقول لی حجاج کما کاف للبنی معراج فخرج
من بسطام فقام بمکه مستنیر ثم رجع الی جرجان فقام بها الی ان مات الحسین بن الی
عیسی ثم رجع الی بسطام قال السلی و حک عن سهل بن عبد الله التستری انه یقول
ان الملو یله و الحی و الشیاطین یحضره و ان تکلم عنهم فاکثر علیه العوام ذلك فخرج الی

و مبالغه در وصف می نمایند تا محیدی که از کثرت بزرگین می افتد لذات بر می خیزد و
عقل میکند و بعضی از آنها متجاهل اند و آنها قوی هستند که مزاج بر میزند و بشر بخر
اقدام می نمایند و اگر تلب بعضی از فواحش میکنند و لباس ناستغاث می پوشند و بعضی
از آنها متکامل اند و آنها قوی هستند که راضی شده اند با آنچه شکم را پر کند از طعام
خواه حلال باشد و خواه حرام بسیار میخورند اگر بیایند و اگر خوانند را بیایند و بعضی
و اختیار کرده اند کس را و علم نمی خوانند و نه تزویج میکنند و معتقد مذهب می میکنند
معتقد مذهب و ملتی نیستند و با کسی منازعه نمی نمایند این جزوی در طلب نیست
در احوال اهل باطن میگوید و هم بنفسمون متبیین القسم الثاني بقرون بالا سلوم ۱۷۱
بنفسمون متبیین القسم الاول معتقدون فی افعالهم لا شیئا ختم من غیر اتباع دلیل و لا
شبهه
تخلون ما یامرونهم و ما یأمرهم علیه القسم الثاني قوم عرفت لهم شبهات فعملوا معتقدا
و اوصی الذی یشتاق منه شیء انهم اهلها هو بالنظر فی مذاهب الناس الناس
لینس علیهم انیس فاراهم ان الشبهة لیخرج الحجج وان الدین لیس و ان المعصود
احل
من ان ینال بالعلم و انما الظفر به لیس یأتی الی الحدیث بالطلب منسند علیهم باجابه
الذی هو طلب العلم بقصار و المعصود اسم العلم که بعضی را نفی اسم ای بکر و غیره
العلم حجاب و العلم المحجوبون عن المعصود بالعلم فان انکر علیهم علم قالوا لا ینالهم هذا
فان فی الباطن و انما یظهر منه ما یحق فی الحور المعصود فان حدیثی خادفهم قالوا هذا
اهل
معتقد بقیود الشریعه محجوب عن المعصود ثم عملوا علی شبهات و تعبت لهم و لو فعلوا
ان عملهم شبهات فهم علم فقل لعل الامر هم العلم قسم دوم از ایاضیه قوی هستند که آنها را شبهه
عارض شده و عقیدائی ان عمل نموند و اصل که شبهه های آنها از ان ناشی شده است
هرگاه قصد نمودند نظر کردن در مذاهب مردم انیس بر آنها طلب نمودند در خاطرهای

خاطرهای اینها انگیزد که شبهه معارض حجتها است و یقین و بشوار است و معصود اهل
است از انکه اعلم بذات اوقات مسدود سبیل غرض و نیل ان جا و به ضایع بر باقی است
و طلب را در وصول بسرافق ان سبیلی نیست این شبهه باب ثبات را که طلب علم است
بر آنها مسدود کرد و انید و اگر هم این گروه نام علم را در دستن میدارند چنانچه راضی نام او
و غیر اینها و چنین سیدار و میگویند که علم حجت نیست و علم بسبب علم از معصود محجوبند و اگر علمی
بر آنها الحاکم کند متاعان خود را میگویند که این کس در باطن با ما موافق است و اظهار حلا
و ابرای عوام که عقایدی اینها صحت است میکند و اگر در خلاف آنها باشد میگویند که
اطله است و معتقد بقیود شریعت و محجوب از معصود است و اکثر اجدان خود راجع نام
میدارند که معصود شیئات علی هم علم است پس انکار نمودن آنها علم را باطل میشود
بیزور کتاب مذکور گفته اند که حاکم از ما و قه بر فصول الشریعه حتی جاءت المعصوده و صواب
و قالوا حقیقه و شریعه و هذا فیه لان الشریعه و حله و الحاکم لمصلح الخلق و کل من را لم یحقیقه
فی علو الشریعه فحور و معاصی فان سمعوا الحدیث حدیثا قالوا مساکین اخذوا علمهم من
حدیث و اخذوا عقیدتهم عن الحی الذی لا یجوز فن قال حدیثی انی عن حدیثی قلت حدیثی قلی
عن ربی فلو کتبته الخ فان قلت العوام و الفقه علیهم لا یجوز الا موالی و لان الفقهاء
کالاطباء و الفقه فی حق الدواء اصعب و الفقه علی هؤلاء کالفقه علی الخبیات و الخف
که یقتل الزکا و اما الحق مدور المعنیات و اعطاء الشعر لعلی المدایم و قد ایدوا ان الله
قال ربی سمعوا السماع و الوجد و النور من بالوحد المنزل العقل حرام کفی الله الشریعه شر
الطائفة الجامعة من فی الکلیس و طیه فی العیش و خداع بالباطل معصوله لیس حجتها
سوی اهل الکلیف و هجران الشرع و لذات حور علی العقول و دلاله علی انهم باطل
من محبت طبع ارباب الدینا لهم کحجتهم ارباب الدین و الخبیات بیزور کتاب مسطور

چاچه تا چاچه بعد از غسل شستن است از طیب که مرغین را امر نجس و برنجین
لغزش عاید برین میشود و بطلب مرغین توتک مضار بجهت غرض خود میکنند بواجب
بصحت طیب و چنانچه بدین را اصطلاح مضار است از اغذیه و رسوم لغزش را باطل
و مضار است از علم و حیل و اعتقاد و طغیون فاسد و دیگر انواع عبادات و عباد
و اقسام ملوحتی و منیفات و چنانچه اطباء حاذق باستعمال اغذیه با نفع بدین را
از امور مضار و باین می فرمایند مضار که طیب لغزش است باعمال صالحه و صلی لغزش
احتیاج از منیفات و مضار و هرگاه آن را فرموده تا باعث شفا و نجات از امارت
هرگاه لغزش را که در رسوم و وسعت رحمت او سبحانه تعالی شکی نیست که لغزش
برداشتی از وسعت رحمت و طلای و خرد و باطن عقوبات و بنوی و آخری از غش
که و رات خالص کرد و چهارم آنکه در طاعتش بتوب بپوشد که تا بقای ارتباط روح
بدن و عباد توتک رسوم ظاهر و مجوز نیست چه رسوم و عبادات برای مصالح
موضوع شده اند لیس او قاف و را و قلب بسبب ارتباط منیفات و غیر آن از مضار
که باید از آن توتک آلودگی و اگر بعضی عبادات و عبادات غیر از توتک از چهارم آن مستور
نشود و اگر توتک بجای می رسد که در روز و رقت آن باز معتبر نیست و مستور میگرد
بیت اهی مرا که مورخانه مجرور در تنوان بود از و بصیقل زلف حکم در سست درک
خود از ابوهریره روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اذنت
مکت فی قلبه مکتة فسد له فان تاب مقلتها فان عاد اذنت حتى تعظم فی قلبه فدا
الرائ الذي ذكره الله عز وجل كما قبل رات على قلوبهم اكرهى اذ اوجال مدحت
استغفار از عبادات و عبادات مدبر و بی و در جواب خواهد که ثبات علیه و الله
الصلوة والسلام با عین صریح اولی و الحق می بود آن حضرت که سرور عارفان

عارفان و سرور و فز و اصول بود در عبادت و ماله تمام می فرمود تا نهدی که از کثر
قیام قدمهای مبارک آنحضرت و کم کرده بودند با وصف این همه میفرمود ما عید
حق عبادت که تا صحنه و محقق بشریت و دیگر افاضل کرام در کتب خود تصریح نموده
اند که بعضی از مقصود اهل سنت اما جیه اند که تگ لطف شرعیه با مروت استقامت نمود
معتد بخانه و در سوخت و کوه و دیگر احکام اسلام نیستند و زنا و اوطه و شرب
خمر و سرقة و تصرف در مال غیر و دیگر منیفات مباح میدادند در اکثر مطاوی اواب
این کتاب عبادات آن کتب ذکر یافته درین مقام جایز نموده اند مگر آنکه بر همین قدر
رفته اند که **شرعی** لغزش لغزش از اذات القوم فلما ذلخصوا باليوم و شیع
ما هو فی الواقع فرق باطله بر اثنا عشریه نمود چنانچه فاضل صاحب در اکثر مواضع
کتاب خود در کتاب آن نموده ما موجه است قال الله تعالی ولا تیز و ان و ز راحی
با آنکه بعضی فرق صوفیه اهل سنت چنانکه دانستی باین قایلند امری نیست
که اثنا عشریه قایلین باین احوال را کافر و ضال و ضال میدانند و اکثر اهل سنت ارباب
این احوال را عارف کامل و مرشد هادی میپندارند **مضار** فرق است بین
تا آن حسن و انساب مذهب فرقه اثنا عشریه با همه اهل بیت علیهم السلام
از جمله متواتر است مانند انساب حنفیه یا بحنفیه کوفی و انساب مذهب
شیافعی و مذهب مالکیه و مالک بن انس و مذهب حنابلیه یا حنابلیه و مذهب حنابلیه یا حنابلیه
ان قبل انکال بدیجات و الفار و حیدر مکه و مدینه است از آنها الله شرف و اعظمها
و این معنی ظاهر من الشمس و این من الامس است اکثر علماء اهل سنت
مانند شمر مستانی در محال و محل و این اثنا عشر در جامع الاصول حضرت امام علی بن
موسی الرضا علیه التحیه و الثناء از مجیدین مذهب امامیه شمر و لا چنانچه در

والبواب سالفه عبارات انها نقل شد لا در مقام بنوعی بارت جامع الاموال محقق از محل
مطابق نوشته می شود مکتوبه اما من کاف علی را من المائة الثانية من اول الامر
المأمون الرشید ومن الفقهاء الشافعی والحسن الزیاد النولوی من اصحاب ابي جعفر
والمستحب من عبد الغنی من اصحاب مالک اما احمد فلم یکن یومید مشهورا ومن الاثبات
علی بن موسی الرضا ومن القراء یعقوب الحصری ومن الحديثین یحیی بن معین ومن
ان ساطع الوقت الکرمی اما من کاف علی را من المائة الثانية من اول الامر بالکثرة
ومن الفقهاء ابو العباس بن شریح من اصحاب الشافعی والوجه احمد بن محمد بن حنبل
الطیوسی من اصحاب ابي حنيفة ویدان من اصحاب مالک والولی احمد بن هارون
المکحول من اصحاب احمد بن حنبل والوجه احمد بن یعقوب الرازی الکلی من الاثبات
و در مالک را لقیه مسید رفتی علی علم الهدی را از محمد بن مذهب اما میده میترسد
و بنظر طرک کتب اما میده میترسد که مسایل و احکام این فرقه ما خود از احادیثی
است که بواسطه روایات ثقات از حضرات ائمه هدی علیهم السلام مروی است
و حدیث قدس را اهل بیت علیهم السلام از ان مشهور است که احتیاجی به بیان
داشتن با مستند و موجب حدیث ثقلین که در حدیث خاصه و عامه مستقیم است
و بسیار می از حدیثین عامه مانند احمد بن حنبل در مستند و حکم در مستند است
مسلم و ترمذی و بیهقی و لغوی و شیخ حاکم الدین سیوطی و دیگران بطرف مستند
روایت کرده اند چنانچه ترمذی از جابر بن عبد الله روایت کرده قال راایت رسول الله
صلی الله علیه و سلم فی حجة یوم عرفة وهو علی ناقه القصواء یخطب فسمعه لقلوبنا
انی نزلت لیکم من اخذتم به لن یصلوا کتائب الله و عزتی اهل بیتی و بموجب حدیث
سفید که بنوعی عامه بطرف مستند روایت کرده اند از ان جمله این حجر در ضوابط محرقة

حجرة در ضوابط انرا ابو ذر رضی الله عنه روایت کرده است قال ان رسول الله
صلی الله علیه و سلم قال ان من اهل بیتی مثل سفیة فخرج من رکبها فی و من تخلف عن اهلک
و در روایتی غرق الی غیر ذلک من الاحادیث مشبک بحدیث الوداع الشان هو
ایمنی از ضاوت و اقتدا و اتباع الثبات باعث فوز و التماس بدستگاری از عواطف است
فان من ناصب مسایل و احکام ما خود از اقوال و افعال و تقریرات ان پیشوایان
دین صین را یهودیت و نصاریت و منکذیت و شاسترینود و مساقی صابین
تشبیه نموده این معنی دلیل کمال اصناف و خروج و حروریت اوست که از ان
و اسلاف با برت باور مسیده است و با وجود ان ادعای محبت اهل بیت علیهم
السلام نمایند با انکه اکثر مسایل که بر ان اعتراض و تشبیه نموده است ما خود
از اصحاب و سنت و موافق اقوال صحابه و تابعین و اصحاب مذاهب اربعه است
لین ایراد در مجموع واقع در حقیقت راجع لهذا میتالی و رسول خدا صلی الله علیه و
الله و سلم و صحابه و تابعین و اصحاب مذاهب اربعه است از همدیگر محبت و انکه در
ان مسایل اما میده که مستند و معتبر از ظاهر احادیث حضرت سید المرسلین
است علیه و الله السلام و در کتب معتبره مستند اوله اهل سنت ان احادیث
موجودند با ادعای متجوز در ثلث نقلیه حضور صادر فن حدیث احیای سنت
الوجهی نموده در صد و معارضه الجواب صلی الله علیه و الله و سلم در امد و در مقابل
ان کلمات هدایت اجات که فخرای ان هو الا و حی لوی همه امت و حی و الهام است
نهان بیاد کوی و هر ذره درای می کشاید و بر دلخیا و از دم ان رخ بر افکنده ان
مسایل را بپودیت و غیر ذلک نسبت نمایند و درین معنی مصداق کریمه من
نشق ان رسول من بعد ما تبیین الله الهدی و یتم عن سبیل المومنین و لوله ما

و فصلی هم و سادست صبر اگر دیده ام جای فقیه و انشورای تو مجموعه کمال و هنر
 با خدایت کفی نیست خالی و قائل با رسولت که نیست بحث و جدال کلام طاعت تو
 لایزال جدالی میزدن طاعت بر پیروی او کلا تو فرض بر صیاد کفر دل نشان بر نهی
 از دغلی قتل را زکات تو انرا روح شان از جدالی تو بزاره مشافعی جلی دیگر
 حنفی با همدیگر داری از دغلی مالکی خالی از جدالی تو نیست خارج از طاعت
 تو نیست هست جوف با همه ملل کینست کس ندانست چیست اینست قول
 تو چه بشود و طاعت نیست نزد تو که چه از که است اگر نه نمی گویم ای نادان
 قولی تو بعد صیان فی غلط هست مایه طیس مقبوس از و سادس با طیس
 میام چارند از غرض کشته از ده هدایت دور کشتی از دایره کبر و کثرت جمل
 با هر فعلی با بوجمل مقصدی شدی معارضه را با طاعت شمشیر و سر
 او را که هست و می تمام میشاری تو از فضول کلام میبودی ای علوم جمولی
 میکنی نیست کلام رسول الهی آن مقبوس از قول نبی است طعن بروی
 خود از دغلی است طعن آن طعن بر رسول خداست قدح آن قدح آن
 شقیم و راست است این تو طعن سرور دین است این چه دین است این
 قول او را بفکره الفاری باز دعوی دین او داری رد و می است رد قول رسول
 کی بود قول اهل حق قبول الخذر الخذر از این گفتار و قنار قنار عذاب النار
 درین حسابها جای نیست والا خود نموده که در مجلس درس نزد مستفید
 خود زبان بفتح فقهی از لایحه در اکثر مسائل میگوید و قابل عدم انحصار است
 در چه حدین سلف در آن مذهب سادفچه چنانچه مذهب اهل سنت است نبوده
 راست نیست این ام جلیل القدر فقیر میفرمود تا آنکه این معنی مفرغ و مسخ
 فصلی

و فقهی انرا فان کرده او را از معارضه خود تجدید فرموده اند با صفای این امر
 انشراح خود اندیشید لایحه انکار بر تو انکار ندیده به خوف معقده بش لایحه را کارمند شده
 ازین اختلاف دم در کشیدن و الفیه در خانه و صیبه فی الفقهی و الوصیه گفته است دلیل
 مری بر این معنیست میگوید در فرع بر مری علی محمد بن که جامع باشند میان
 فقه و حدیث کردن و اما تو تفاوت فقهیه را بر کتاب و سنت عرض نمودت انچه موافق
 باشند در حدیث قبول آوردن و الا کلاوی بدو برایش خاوندت رفت است را در پنج و
 از عرض صحبت با تو بر کتاب و سنت استفا حاصل نیست و سخن متشنه نقی
 که فقهی عالی با و سنت او نیز ساخته تنج شدت را قول کرده اند نشینت و
 بدیشان اتفاق نکردن و قربت خدا چیستن بدو در میان انتی فاضل با
 درین خیز زمان معیار در کار و اخالی دیده اند که مکتوف خاطر و الا می بود
 ستیز و حلیه که ساخت بلکه با بر فراتر توک نموده احوال بعضی معاجده و با که برخی احادیث
 ضایع رسالت مآب را علیه و اله السلام میخواند و اعراض و تشبیه گردانیده
 در پیرو که معارضه شیهه عنان بکرات نام حدیثی را رستم را بصوف معارضه اسباب
 فقه و احادیث و مشطوف ساخت بر برخی از مسایل و فتاوی که اصحاب یکی از فقها
 ارجحه را با بعضی فقهی ای امامیه در آن باب شرکت قبول نیست و بعضی موافق اقوال
 جمعی که کم و برخی مطابق احادیث حضرت سید الا امام علیه و اله الصلو و السلام است
 و در کتب معتبره اهل سنت موجود است و از این اعتباری کشادست شاهد
 عدل این مدعی و کوا و صادق این دعویست با لایحه جناب ح و ریت مآب را مدعی
 تا این متعین نیست و الا بر مسایل که مقبوس از کتاب و سنت و موافق احوال جمعی و
 و یکی از فقهی ارنجه و مطابق احادیث بنوی است اعتراض نمودن صورتی ندا

الی دعوت و استیجاب الیه حدث اسمعهم جعفر سالد و تواتر الاجماع و الاثر و فی الظاهر کلامه و تواتر
 الایمان فی التثبیت خبره و انشور و به و من کافوا ضلکون علی محبة بروجت فخره و تواتر
 فی مورد و الاثرین کثیر من العتبات و تواتر العتبات و التفتت منهم انما کانت اذ سکوت فی ظل
 قرآن و قد قس اسمهم الهم و تواتر الهم و تواتر الهم من رضوانه الی آخره و تواتر الهم
 الی یقین الحمد بین شیخ صدوق محمد بن بابویه در کتاب فضائل باستان خود از حدیث و تواتر
 جعفر صادق علیه السلام و است که در تواتر کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اثنی عشر الفا ثمانه اوف من المذنبه و العین من غیر المذنبه و العین من الطالحه و تواتر
 قدس و لا صرحی و لا حرمی و لا مضوی و لا صاحب رای کافوا لیکون الملیل و التیام
 و تواتر التیام و تواتر التیام و تواتر التیام و تواتر التیام و تواتر التیام و تواتر التیام
 است اری برخی از کلمات و تواتر کلمات و تواتر کلمات و تواتر کلمات و تواتر کلمات
 السلام اما مهدی غنی و تواتر مهدی و تواتر مهدی و تواتر مهدی و تواتر مهدی و تواتر مهدی
 بعضی صحابه قابل تکثیر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر
 احوال و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر
 جامع و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر
 القیامه و تواتر فی الصحابه و تواتر فی الصحابه و تواتر فی الصحابه و تواتر فی الصحابه
 التیام و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر
 مستعد و در طرف مکتوبه و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر
 غرائب مقام را از خصایف احتراز نموده و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر
 نبوی علیه السلام با شسته و مخالف حکم ما انزل الله و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر
 که کلام در این است صریح است پس مشبه و مخالف اجماع نیز صدق و تواتر و تواتر و تواتر

مدر

استغفار

و غیر

با کلام و تواتر بعضی صحابه عارضت کثیر و تواتر اهل سنت با تواتر و تواتر و تواتر
 صحابه اجدین حبشه و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر
 سیم علی بن ابراهیم و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر
 من اصحاب الخوف حتی اذ اراهم و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر
 از روی ما احدثوا بعدت صادق و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر
 اهل ارفقه بلیل و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر
 التیام و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر
 اهل الصحاح و التیام و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر
 این صحابه و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر
 اهل کما بر و صاحبان و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر
 اند و بعضی چهل بر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر
 از استقامت بر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر
 شسته اند و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر
 و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر
 نیز و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر
 السلام از ایشان و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر
 میاید حاصل که و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر
 طریقه بعضی از صحابه از حرم کوفه و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر
 حضرت سید البشر علیه صلوة الله المکمل و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر
 بعضی صحابه و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر و تواتر

تفسیر
 تاس

در باب اولی در بیان آنکه هر طبعی در این مقامات است بعون عنایات ربانی و توفیقات
 ربانی بنوعی بسط کاوم و اشباح و ارم و کشف اشارات را فی افکار خود و سینه که در بند
 و خور و نیست و مسائل طالب را در وصول مقامات اهل عرفان از خود جدا و جدا
 میرساند من مشاء فی وجه الیه **سید** اما نسبت حکم بحرف لعن عقب صلوات علیه
 نیز از است چه لعن مستحقین لعن نزد امامیه از بشرط ایمان نیست بلکه اجملا
 و محبات است فاضل مستحق در معاصی و عیب العواصب صغیر و کبیر لعن است
 من بشرط الا یات کیا تویم لعنیم بل لعنیم انما یات بان موصفا تویم بسبب ابلیس و
 کفار و المنافقین لم یکن ذلک لقصا فی الیاء نعم لعن اعداء اهل بیت من مملکت الایمان
 و علی سبیل اجمال و بر تقدیر قبول و تسلیم فایده این قول ثبات و جوب بیایات کلام
 و اعوانی نبوی علیه و آله السلام صیحا متدجیا فی در مباحث سابقه برخی از این محقق
 سادات اهدا و یا محتاج و را جواب است **اشنا** الله تعالی لطیف فصل مذکور خواهد شد
 از اشهر است قول و تعالی اولیات لعنهم الله و لعنهم الله و تعالی و قول او علی شانه علم
 لعنه الله و ملائکه و انسا من لعنیم چه لعن و برین اید و اظهار آن اگر چه بصورت اخبار واقع
 است لکن مراد از آن انشاء و امر است صیحا متدجی من و قول و تعالی و امطافات
 بافتن من ثانیه و قوله تعالی فرموده اند نیز عن انرا اولی صیحا متدجی است
 شیخ حواله الدین سیم فی در جامع صغیر از سنده و حکام و ابن حیات از انصاری
 کرده و جاهد و مشرکین فامواکم و انفسکم و انفسکم و امریای و جوب است چنانچه در
 اصول فقه همین گفته و مشکو نیست که هرگاه مکلف مقتضای امر الهی عمل نماید
 و معارف اخلاص باشد و مستحق ثواب خواهد بود و مشکو از این معنی روایت کرده
 اردو عن عایشه رضی الله عنها کالت قال رسول الله صیحا متدجی و کل منی محاب الزمان

طریق بر او بر او بافت اهل بیت علیهم السلام که تخریص صاحب است ادوی جانی است و
 ترین مردم این واقع و قضایا هستند ثبوت بیوسنه ان تحقیق را داخل این حکم دانسته
 این قول مطابق با دلیل علمای اهل بیت خواهد بود چه ظلم است از آنکه بر اهل بیت علیهم
 السلام و قوت یافته باشد یا بر غیر آنها و احسان و ترفعت ظلم بر آنکه ناس از اعمال جاهله است
 بر هر که اندک میرا از دین و شعور داشته باشد و از حق و ایم است که عقوبت ظلم بر اهل بیت
 علیهم السلام را به تواتر ظلم بر دیگر مردم است و عقوبت احسان بر اهل بیت علیهم السلام
 زیاد تر از ثواب احسان بر دیگر مردم است و احسان بر اهل بیت ثبوت و ترفعت ظلم بر
 مقتدایان دین مبین از آنکه اعمال جاهله است با برین تقدیر اگر ظلم اهل بیت و ترفعت
 احسان بر آن بزرگواران را کلمات اعمال جاهله و داخل در اهل اراده او دانسته است
 ندارد و کار که قابل تفرقه شده و کار بد که احسان و ترفعت ظلم بر اهل بیت نبوی علیهم السلام
 عمل جاهلیست و ظلم ثبوت بر اهل انسا من موجب عقوبت و بر اهل بیت نبوی مستحق
 است **و اما** استند قول بتفصیل لعن بر دیگر خدا تعالی با ما صید نیز افترا است
 بر تقدیر تسلیم و تذکره ما و فایده این قول تقدیم بر منی است از قبیل تقدم تخلیه و
 بقیه بر توفیق چنانچه بعضی علماء در باب تقدم استغفار بر تسبیح و تقدیم لعن بر
 گفتار خود و تقدیر لشایع بری صیحا متدجی اهل تحقیق استمول الترت و الفصل بالجمعه
 و الفحله و النجود و العود و انبی و الاشیاء او با لقناء و النقاء و الاول مقدم علی الثاني
 و تمام لعن سوری اللهم یزک القیامه انتی بر اوقات کتب الربا رب عرفات و سنا
 مقامات عارفان تحقیقی نیست که راضی نمایند مراتب سلوک الی الله است چنانچه
 شیخ ابن ربیع در اشارات و امام رازی در شرح الفاضل بر این معنی فرموده اند
 لعنیت مقام زیاد بر این رخصت اذاعت اسماء رنداده و افعال پاکیده الاشاره

مگر عظیم و جب الاحزان منه و الامر بهما کذا لکن ان هذا الشتم یستلزم اقدام علی
 شتم الله و شتم رسوله و علی فتح کتاب التسمیة و علی یقرهم عن قبول الدین و ادائی
 الخط فی قلوبهم و لکن استلزم الیهذا المنکرات و وقع الذی عنه استثنای در نفسیه و بر
 نبره مانند این گفت ایمن بشعور است که این مستحقین این اراصول طاعت
 و جناب سرور کائنات صلی الله علیه و آله و اصحاب کرام رضوان الله علیهم بر آن مداو
 میفرمایند در نماز و استغفار می نمودند پس قول او در هیچ و مشرب این کی از
 اینها و بر سلی فریق ساختند و عقب انصاف و ان استغفار از مودله مکه مندوب و
 مستحب نکرد و این بدو برات ثواب و جزا و عذرا و اعتبار مساقط باشد
 و می مشرب و عیسیت این مستحقین این مستحقین این و عدم ورود از آن باب
 و استغفار با آن عقب صلوة در شرایع من قبلنا غیر مسلم است در تقدیر منزل و
 تسلیم هرگاه جناب جامعیت مآب از مشرب و مع ساخته بر آن مداومت فرموده
 و در قنوت نماز استغفار با آن نمود و شد مآب بعد مشرب و عیسیت آن در شرایع دیگر
 اعتسالی و صلاهی نیست **قال** الفاضل انما صلب چهارم احوادث عید غدیر است یعنی
 هیزدم و فیج و این عید را تفصیل داد و آن بر عید الفطر و عید الصی و عید الکبری
 کرد و این عید احوادث عید با استماع و از این که نزد ایشان است ابو لؤلؤ که هر چه
 قائل غرا است یعنی روز نهم از ربیع الاول بزعم ایشان را وی علی بن مطهر
 الراسطی عن احمد بن اسحق آن قال هذا اليوم یوم العید الاکبر و یوم الشفاعة و یوم
 التحیل و یوم از کوه الصفا و یوم البر که یوم التسلیم و این احمد بن اسحاق اول
 کسی است که در اسلام احوادث این عید خود را و من اجد او تابع او شده اند و بعد از
 زمانه بعد از این عید را نسبت با جمیع مشرب کرد و در حالی که در اصل این عید هم عید

عید هو سیات است که با استماع خبر قتل امیرالمومنین علیه السلام من الخطاب رضی الله عنه
 نیست و عیسیت کمال فرحت و شادمانی کرد و در آن مقام و روز و شادمانی و روز
 تسلیمه عید فخر و آنکه از دست حضرت عمر بن الخطاب و برین ایشان در دولت
 انچه که شسته بودید است و لهذا در این روز این عید را قرار دادند که خبر قتل
 در این روز منع شده بود و الا قبل حضرت عمر بن الخطاب و هشتم ذی حجه بود و کثرت بود
 و این ایشان را و هم پس اگر این عید را عید امیر و عید را در آنجا تبدیل نمودند و خود
 سینه هم با این معروف که این عید در زمان انچه نبوده احوادث همین احمد بن
 است ششم عظیم بر روز و آنکه از اعیان و عیسیت است قال ابن خلدون فی المذاهب
 اعظم الا یام و برین تعلیم محسن انچه در رسوم جاهلیت است در اسلام از امیرالمومنین
 صحیح شده که نزد ایشان کسی بر روز نهم از ربیع الاول و بر سید پد که چرا و بری او
 گفت ایوم یوم النبی فرمود که نیز با کلی یوم و هر چه با کلی یوم و این اشارت به عید
 یعنی خودی بر روز نهم از این سبب است که انصاف از محمد علی التمار هر یک خاصه
 نبود بر سنگات عروص متما لیه متوجه میشد و و تزیینت میداد و این سبب در اید
 و انصاف هم جزائی میداد میشد و از امیر تورات میکند و نفس یابی را تا آنکه بهم میرسد و
 انجمنی در طلوع هر روز را و از آن تحقیق است زیرا که انصاف هر یک اولی که اسرع و
 اظهار هر یک است از او و این که منته بر مردم آن افق تو فی شانی میکند و توت اصر
 جلوه میدهد و روح را شعش عیسیت و از انفا عات خاصه السنائی از درایت و کجاست
 و باعث و هر که سبب انچه در واقع میشود و صورت حیات عید فوت نمود و میگردد
 تالی و جعل کمال لیل لایسا و النوم سبباً و جعلاً التماره کما تالیس این وقت این و ادلی
 انیکر فتن مکه اگر قائل که منته اند و در یافت یکد و بر شبانه و نری هر چهار فصل تحقیق

حدیث و پس در وقت صبح تا آخر روز فصلی است که سبزه و تر و تازه و کباب شگفته و مزاج
 حیوانات نشاط دارد و هرگاه که آفتاب بر دایره نصف النهار می رسد در حکم آن شده که کج
 خاصه بر اساس السرافان رسیده باشند تا فستاد شش و هشت نیز در وی علیه کرد و
 تشکی و پس در خشکی و در احیاء بدید آمد و چون لغز و لب تو دلت شد حکم میزان
 گرفت خرافت آمد و چون نام شب و از الخطاط با تمام انتقال نمود و کوبان اس الحادی
 و حکم مستانید اگر دو ششم باریت گرفت بر قالی صورت انتهی معلومه **اول** و
 مستحق الحفاط و اطواف عید بر عیدین و در حین هم است زیرا که شایع عید و الله
 اسم عید را بر روز و در حین نیز اطواف فرمود است که اطواف عید بر روز که در آن
 ساعت حاصل شود نیز در معلوم الهی و اقصیت قوله تعالی اللهم ربنا انزل علینا
 من السماء بركاً یومئذ عیداً اولاً و ثانیاً و کثیراً و حاصل که عید مستحق از عود است که معنی بر کشتن
 باشد و در سیمیه بعضی ایام بعد جهت عود نمودن فرج و سرور است امام رازی در تفسیر
 که بر گفته و عید فی الله اسم با عاده البیت فی وقت معلوم و استغاثه من عاده لعود
 هو العود منسحق العید عید الا که عود و کمال مسنة بفرج جدید و در شادی کردن و بر اسم
 فرج و سرور و تمام صورت فی الحقیقه از آن است شایع علیه و الله السلام و اقم شد و
 و هرگاه و منشاء فرج و سرور بعضی امری از امور دینی باشد بطریق اولی و مثل
 آن روزی که آن امر سرار واقع شده باشد چرا هم شادی و تمام و در ذیل آن
 خواهد بود زیرا که اصل در امتیاز و تشکیک منع از شایع واقع نشود و باعث است
 ازین جهت است که در مذاهب امامیه تعظیم بعضی ایام که در مثل آن برونی امری
 که سبب اعلی کلّه اسلام واقع شده باشد و شرع کرده و یا بشکاه انی خوا
 غنی بوظایف عبادت و طاعات و دیگر اعمال خیر مانند اطعام مؤمنین و الصالحین

شش فقره و مساکین و توسعه اهل و عیال و خدم و اطفال قیام نمایند و بر اسم سرور
 بر شایع فرج و انبساط اشتغال فرمایند و این امور را از روز عید است و این جمله
 بعضی بر اسم عظیمه نمایند و روز و روز حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و الله
 که بر این است و بر امامیه تعظیم در بیع الاول است و در جهت که روز نیست و هم
 عید المصطفی و در زمانه که نیست و چهارم ذی الحجه است و لفظ و آن مانند عید
 که بر این ذی الحجه است و حرات الطواف اسم عید میکنند و لا مشایع فی الاصل و هم
 و اطواف عید که بر روز و در عید بر استعدای ندارد زیرا که کون از امور خاصه است و از این
 آن بر این با چنانچه با جمعی از روز و روز حضرت رسالت صلی الله علیه و الله و روز
 عید است و بر تقدیر و نقل و تسلیم قابل شدت و کبریت این روز و در صفا قیام حقی
 ندارد زیرا که در این روز حضرت رسول صلی الله علیه و الله و مسلم بر این است حضرت
 صلی الله علیه و الله علیه الصلوة و السلام لغز فرمود و هر چند اقرار به نبوت افضل است
 و آن اصل است اما چون اقرار با حاجت لازم دارد اقرار به نبوت را و اقرار به نبوت
 لازم ندارد اقرار با حاجت را و اقرار با حاجت از جمله اقرار است از جهت اقرار
 موجب نیات نیست زیرا که تحقق خاص مستلزم تحقق عام است و تحقق عام مستلزم
 تحقق خاص مستلزم نیست مثل آنکه هر جا که حیوان است لازم نیست
 که انسان باشد و هر جا که انسان هست البته که حیوان هست حیوانه اقرار با حله
 بوجه اقرار است از اقرار بر مسالت احوال لازم ندارد و اقرار بر مسالت با و قیام
 لازم دارد اعتقاد و وجود و صانع و توحید و اقرار بر مسالت بر و به نیازی موجب نیات
 نیست تا اقرار با حاجت با نیازی نشود و بعضی معنی علیه بر این است که اهل
 یزید اقرار بشهادت بر این به نیازی از جهت اقرار بخوف خلایع موجب نیات در حقیقت

است تا از این بود
 موجب نیات

نورانیات اعیان مستعار بود یعنی صاحب تعلیمت و فرجی در کتاب روضه المتجهین آورده که
فرض تعظیم در روز و شب از شرع اوقات در هر حال یک روز و در هر اوقات از شرع در
هر حال یک روز و در هر اوقات از شرع در هر حال یک روز و در هر اوقات از شرع در هر حال یک روز
در روضه المتجهین فرموده و این نیز دلیل است بر آنکه کما یجب تعظیم و زوالی که در روز است
تکلیف و در هر حال یک روز و در هر اوقات از شرع در هر حال یک روز و در هر اوقات از شرع در هر حال یک روز
چون اگر چه بی سبب منع کنند از تعظیم در صاحب در روز و در اسلام می بقدر آنکه در
ظاهر این روز است و این معنی است که لفظ واقع شده حرف حرف ظاهر شد
منع کنند و گفتند فلان روز هم از جمله اوقات اخرج فیما ذکره و التلخیص من الزمان است
که در روز و شب هر یک از این اوقات اگر کسی از جمله اوقات را نهد و سبب تعظیم
در روز و شب که در این اوقات و غذای لطیف و قرح و مرار و استماع طبعه صاحب منع
نماید که در روز و شب هر یک از این اوقات و غذای لطیف و قرح و مرار و استماع طبعه صاحب منع
تعلق با اختیار صاحب دارد و چنانچه حجة الاسلام در باب سماع صغر مایل که افراد صاحب
را حجت جمع کنند صاحب باشد از جمله اوقات که در روز و شب هر یک از این اوقات و غذای لطیف و قرح و مرار و استماع طبعه صاحب منع
تعظیم امامیه در روز و شب هر یک از این اوقات و غذای لطیف و قرح و مرار و استماع طبعه صاحب منع
و حیثی و تقابل اعتبارات تعظیم نور و در روز و شب هر یک از این اوقات و غذای لطیف و قرح و مرار و استماع طبعه صاحب منع
رسوم جاهلیت و حقیقت شریعت مطهره و نور اهدی و نظایر آن و قرح و مرار و استماع طبعه صاحب منع
از عیدین چه در روز و شب هر یک از این اوقات و غذای لطیف و قرح و مرار و استماع طبعه صاحب منع
است **یوم** آنکه عید نوروز در روز و شب هر یک از این اوقات و غذای لطیف و قرح و مرار و استماع طبعه صاحب منع
معتبره و معتبره است که اکثر اوقات تعظیم و تعظیم علیه تعظیم علیه امام الله برهانهم
و در اکثر اوقات اسلام مانند کامل غیر از این روز و شب هر یک از این اوقات و غذای لطیف و قرح و مرار و استماع طبعه صاحب منع

از این شاهد علی ابن دعلجست در نوایب القراء و منیر لیس که سلطان المشایخ فرمودی
که باید که در روز و شب هر یک از این اوقات و غذای لطیف و قرح و مرار و استماع طبعه صاحب منع
در روضه المتجهین فرموده و این نیز دلیل است بر آنکه کما یجب تعظیم و زوالی که در روز است
تکلیف و در هر حال یک روز و در هر اوقات از شرع در هر حال یک روز و در هر اوقات از شرع در هر حال یک روز
در روضه المتجهین فرموده و این نیز دلیل است بر آنکه کما یجب تعظیم و زوالی که در روز است
تکلیف و در هر حال یک روز و در هر اوقات از شرع در هر حال یک روز و در هر اوقات از شرع در هر حال یک روز
چون اگر چه بی سبب منع کنند از تعظیم در صاحب در روز و در اسلام می بقدر آنکه در
ظاهر این روز است و این معنی است که لفظ واقع شده حرف حرف ظاهر شد
منع کنند و گفتند فلان روز هم از جمله اوقات اخرج فیما ذکره و التلخیص من الزمان است
که در روز و شب هر یک از این اوقات اگر کسی از جمله اوقات را نهد و سبب تعظیم
در روز و شب که در این اوقات و غذای لطیف و قرح و مرار و استماع طبعه صاحب منع
نماید که در روز و شب هر یک از این اوقات و غذای لطیف و قرح و مرار و استماع طبعه صاحب منع
تعلق با اختیار صاحب دارد و چنانچه حجة الاسلام در باب سماع صغر مایل که افراد صاحب
را حجت جمع کنند صاحب باشد از جمله اوقات که در روز و شب هر یک از این اوقات و غذای لطیف و قرح و مرار و استماع طبعه صاحب منع
تعظیم امامیه در روز و شب هر یک از این اوقات و غذای لطیف و قرح و مرار و استماع طبعه صاحب منع
و حیثی و تقابل اعتبارات تعظیم نور و در روز و شب هر یک از این اوقات و غذای لطیف و قرح و مرار و استماع طبعه صاحب منع
رسوم جاهلیت و حقیقت شریعت مطهره و نور اهدی و نظایر آن و قرح و مرار و استماع طبعه صاحب منع
از عیدین چه در روز و شب هر یک از این اوقات و غذای لطیف و قرح و مرار و استماع طبعه صاحب منع
است **یوم** آنکه عید نوروز در روز و شب هر یک از این اوقات و غذای لطیف و قرح و مرار و استماع طبعه صاحب منع
معتبره و معتبره است که اکثر اوقات تعظیم و تعظیم علیه تعظیم علیه امام الله برهانهم
و در اکثر اوقات اسلام مانند کامل غیر از این روز و شب هر یک از این اوقات و غذای لطیف و قرح و مرار و استماع طبعه صاحب منع

در میان آن و شش روز هر روز و عطار در و غلبه و طبع میزانت و در این حدی و سابع
 و عساکر شریکات واقع بعد از آن افضل در کلمات این و این چه بیان نموده و در و جولو
 امیر المومنین که هر روز هم ذی حجه است سه ماه و شش روز و در است این حدی
 است نه هر که در کلام مختلف و در عطار در و شریک و اقم نشده است باین که روز
 امیر المومنین علیه السلام روز هر روز هم ذی حجه است غایب مانی اباب که در و
 در سال بیست و پنجم در شش روز هم کار و مضامین اتفاق افتاد و این معنی مانی حجه
 و در عوام بشیعه است و در و در نیست بلکه تطبیق این قول با قولی مشهور و متفق
 است زیرا که بنا بر روایت سجید بن جهمان راوی سفینه مولای حضرت رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم مدت خلافت ابوبکر صدیق دو سال و هفت خلوت و عتبات
 بن عتبات و در آن دو سال مگر بود و موافق روایت نه هر روز نیز مدت خلافت خلیفه
 سعید و در آن دو سال مگر بود و شیخ عبدالحی در رجال مشکوئین گفته که آن روزی
 علی عتبات افتی عشر مسته فجمی است مسنین لا تقم الناس علیه مشا و لا
 الی قریش و بن الخطاب و آن عتبات شده و اهل و بنیم عتبات که آن هم و و مسلم
 ثم لو ان فی اصرهم و استعمل ارباب و اهل بیت المال و ناول فی ذلک الصلوة التي امر الله
 بها و ناول ان ابابکر و غیره که آن ذلک ماهر و لها و انی اخذته فقصه فی اربابی انتهى
 و بنا بر روایت و انیت و اذهب الیه مدت خلافت عمر فاروق دو سال و شش ماه و
 روز بود و در آن روز تمام پنج روز هم است قول اختیار نموده و روز و نواف حضرت
 رسالت مآب علیه و آله و سلم بنا بر روایت و در آن روز هم ماه ربیع الاول
 بود و و در عامه هر روز روایت مشهور و ارجح است و چون از سیزده ربیع الاول
 که بعد از خلوت بنا بر روایت است شش ماه هم مدت خلافت هر سید خلیفه

ماهی که بزرگوار است که در آن است بیست و چهار سال و شش ماه و چهار روز و بیست و شش روز
 ماه رمضان المبارک سال و سی و پنجم سیری می شود و در قضای خلافت خلیفه سعید
 خلافت حضرت امیر المومنین است علیه السلام چنانچه کتب معتبره و سیر و احادیث و مانند
 سراج حمزه و غیره ناظر است و در روایات سابقه و اینها که بعضی درین حدی
 گردیده و حکایت الهی در مکه بود و روز جلوس امیر علیه السلام هجده ذی حجه از هزار و
 انوارات نیست که عدم تسلیم آن حکم می باشد و مرجع در اعمالی کافی است که روایتی از
 حضرت امیر علیه السلام نقل نموده و حارث بن ابی ریحان که شیخ عبدالحق دهلوی در کتاب
 تحف العقول بحال مشکوئین روایت نموده است که در آن کتاب جزئی خلیفه پس از وفات
 را در غیر سنیست و بنابر این قول حضرت امیر علیه السلام برده و ناول و در روز و
 لطیف هدیه که بنابر اخبار او در و بود حضرت علیه السلام در حق ثابت بیکت و در و
 در پیش دعا فرمود و هذا عیار منصف الشیخ ابن حجر المکی الشافعی رساله
 سما لا تقام بعد العتبات فی توحید الامام ابی حنیفه و قد ثبت و ثابت جدایی خلیفه ما
 ثابت الی علی ابن ابی طالب و موسی و اهدی الیه القادح فی یوم النیر و قد عانت
 بالبرکه منه فی ذریه **قال** الفاضل الناصب هتم قهر بن سحر و برای سلاطین ظلمه
 نور و خلوت با قرطبی و دیگر علما الشیخان نمود و اندک صریح مخالفت قوا و کلیات شریعت
 است قوله تعالی لا تسجدوا للشمس ولا للنجم و استشهد الله انی خاتم الانبیا
 قد و ناوله تعالی لا تسجدوا لله الذی یخرج السجوات و الارض و لعل ما تحرف
 و ما تطعنون و دیگر آیات بسیار که دلالت میکنند بر انحصار سجده در حق توانا که
 دانای مہمان و اشکار است خصوصاً در شریعت مصطفوی و مسلم است
 برای آدم علیه السلام و در مقام تمامیت است که احکام او بر احکام ملوک و

توان کرد و همچنین مستلک سجده و اجزای یوسف برای یوسف علیه السلام که اول
 سجده و مصالح بود و دوم مستلک اشباع من قبلنا و قتی در صفت باشد و که در
 مانع است از نیامده باشد و این حکم باید مشتمل بر مشافعت و مامون است و اگر این
 و اولی باین تعظیم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و الله و سلم و حضرت امیر و سبطین و دیگر
 احمد میشدند و شایسته اس و مشایخ طهارت است **انتهی** **اول** در اینست که این
 مقام آفریده شود و باید وجه ورود است **اول** که مجهول بود و سجده و در وقت حاضر
 شدن آن محظوظ بود مشاهدات صغیره در حقیقت منع است از آن جهت که ثبوت بقرینه
 است مجهول بود و زمین لوس است از آن جهت که زمین لوس مشایخ نام با سجده
 دارد و مردم غیر وقت را اشتباه و حاصل شدن زمین لوس را بر سجده عمل کرده
 زمین لوسه داون موجب تکلیف نمیشود و در شرح اشتباه و نظایر که از کتب معتبره
 اهل سنت است میگوید قال العینی فی مختصر الفتاوی الطبریة قال الوضوء لما تورد
 الا قبل احدین مدی السلطان الارض او الحماله و طاطا در مساله که لا یکرانه یوید
 لا عباد الله **انتهی** شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه مشکوٰۃ در فصل معلوم باب **الطهارة**
 میگوید در بعضی روایات گفته یوسف دادند قبری را و در میان آن است **انتهی** **اول**
 بر تقدیر نقل و تسلیم نسبت قبری یوسف و سبطین علیه السلام و اجزای حله و یوسف و قریه
 کذب صریح و اختراعی محض است و تجویز علمای دیگر سجده و سبطین صغیره را نیز از
 کتب معتبره و تراجم معتبره و بشیوه نویسنده و دعوی حتم لغوی نیست معجم نیست
 من ادعی علیه البیان **سوم** آنکه بر فرض تسلیم مجهول بود و سجده و سبطین صغیره
 میگوید سجده و سبطین که اسلاف ایشان که از کتب معتبره و از اکابر اولیاء کرام
 بودند و سبطین زحمت و دیگر طوایف نام حلقه ارادت مشایخ و بگوشتی و غده شیه

بلاغت بود و وفی داشتند معارف است مجهول بود و سجده و مشایخ حقیقتیه
 که تورا هل مستلک از کلام کرام بودند مانند خواجه قطب الدین محمداً بنی و شیخ
 قریب مشرک کتب و سلطان المشایخ شیخ نظام الدین ممدان و محمد قدان ابن مشایخ
 در وقت مشرف شدن محلیات ایشان است سجده میگردید و هر یک از این
 نیز وقت سجده را میگردید و در فرایند القواد که از کتب معتبره و مشهور است و اول
 است بعد از خلعت مولانا یوهان الدین نسفی میگوید که بعد از آن سلطان اشیا
 فرمود که یوسف خف می اندازد و روی بزمین می اندازد و چون پیش شیخ الاسلام فرمود
 و شیخ قطب الدین قدس الله سره از الحزب منع نمودن هم منع نمیکند در میان
 سجده هر شت داشت کرد که ای کس که پیش محمد دم روی زمین میارزد در آن احوال
 مریدی حاصل میشود و نقل او میطش کند اما محمد دم بزرگ کرد خدا البیت بزرگ
 او خفته کرد و بدست حق نیست بعد از آن خواجه ذکر الله العجیز درین باب
 گفته است فرمود که در این روزهای گذشته یکی آمده بود مردی بزرگ نادر است
 کرده شام و دم دید چون بپاها نشست درین حالت وحیدانه بن قریب دانه
 و چنانچه در تمام شکاران است خدمتی کرد و سر بر زمین نهاد این مرد که
 بود و بافت بر روی که مکن سجده و عای نیامده است ازین باب عبد کرد
 گرفت من خفاصتم که او مجیب شوم چون لیسباز درین باب علو کرد اینقدر
 با و گفت که نشینو علیه مکن هر امری که فرض بود و باشد چون فرضیت بر خیزد
 استجاب باقی ماند چنانچه صوم ایام من و ایام عاشورا را هم ماحینه فرض بود
 در عهد رسول علیه السلام روزی ما را و صفای فرض شد آن فرض شد
 فرضیت ایام پیش ایام عاشورا بر خراست اما استجاب باقی ماند ایام در

سجده در میان اهل ماضیه مستحب بود چنانچه در عتبات مرادشاه را و شاکر
مرادشاه را و است مرادشاه را و است مرادشاه را و است مرادشاه را و است
اگر استیجاب رشت اجابت باشد اگر استیجاب باشد صبح با منته در صبح لغی و
منع کجا آمده است یکی با من بگویم همین الفاظ را در جوت اینقدر گفته او مانده
هیچ منوال نیست گفت انتمی و قابل شدن با یکدیگر است یعنی استیجاب
و مستحب و بعضی محظور خراف اجاع مرکب است **جام** اگر بر تقدیر تسلیم مسجود
مسلاطین معنویه ارباب مسجود تعظیم بودند سجده عبادت نزد آنکه با دستها
صغیره خود را معبود میزدانستند بلکه خود را نیز خاکسار و ذریقه معبود میگویند
و شاه عباس خود را کاتب استیفات علی بن ابی طالب میگویند و هیچکس را عبادت
معاصر مسلاطین معنویه آنها را معبود نمیذانتند پس بر تقدیر تسلیم مسجود آنها
با راد تعظیم بودند با راد عبادت پس موافق قول اکثر ائمه اهل سنت است
تقدیر و باعث قوم میباشند در کافی که اگر کاتب معنویه فقد حقیقه است گفته است
و در الصدر الشیعه انه لا یجوز هذا السجود یعنی الله لا یوجد به الخیوه و ان احادیث
در شرح اشاعه و نظایر گفته کافی اکثر همای مسجود علی وجوه ان اراد العباد و الخیوه
اراده الخیوه لا یجوز و ان لا یوم عبده فی ذلک **فهم** در فرض تسلیم معارض است
بعضی علمای اهل سنت مسجود را برای بادشاه و امیر و اعیان و بزرگان و صاحبان
مداوای که از علمای اهل سنت است در تاریخ مذکور میگویند که تاقی نظام بدجشی
ملقب تاقی خان از ولایت بدجستان است نزد یک کوهی که کان اهل دارد
علوم کتبیشا کرد مولانا عظام الدین ابراهیم است و پیش ملوسجود استغفار
و از علوم یعقوب چاشنی و غیره تمام در بسته در طریقت مرید در طریقت مرید چاشنی

معلوم غلام شیخ حسین خوارزمی است و بطریق خدمت اهل معنی اعتبار بصورت هم
حاصل کرده بود میراث که در بدجستان داخل مرادشاه و جوت چندان آمده در صورت
با عادت پیشتر از انداز به فاشد او را اول تاقی خان اعیان خان تاقی خطاب داد **فهم**
زبان خوش نظر بر او و تعظیم معنویه دارد از اقل در اثبات کلام و بیان ایمان
و تعظیم اعدای و پوشش عقاید خاصه دارد در یعقوب رسایل متعدد و تعظیم و
تالیف امور و پس گفتد سالی در او در سه حصه و نود و در برکت حق است
اول کسی که از شیخ مسجود پیش بادشاه کرد و در قیام نور او و ملو عام کاتبی تعظیم
میگردد در کتب که من هیچ نوع این امر نشدم انتمی کلامه و این رسم در خاندان عالی
یعقوب ربه تا جلوس بادشاه و حبی و شاه جهان بادشاه انار الله بر خانه جاور ملک
و چنانچه هستی و عاری بود اوطاف کلام در شاه جهان نامه میگویند در این خاندان
شرف رسیده بود به تمام تعظیم شاهان مسجود شهنشاه روشن دل حق است
و انهم که بر وقت شاه نشین نشین در فشان شد و این حکم باز که از مسجود و
کند احقر از شهنشاه با حق نیست اشتراک که مسجود بود خاص بزرگان
رسایند در ارباب دولت اعراف که تعظیم این دو دمان است خرق اگر شاهان
مسجود دارند یا از زمین اوس از زمین اوس از زمین اوس را سر و حق بشا
بذیرت انهم بعد از تمام از زمین اوس تا هشتمه با مسجود نکرد دیدن
مقدور ملوک که کلب را رسایند در تعظیم و دست نشان در رخ از خاک نشین
از زمین اوس را میخوانند اهل حال رسایند است و ارباب فضل و کمال را که گوشه
شیدان آینه صاف منور و از زو قدر دانی صاف با نجه و غیره مسجود مسلاطین
معنویه از علمای اشاعه و غیره در هیچ کجای از کتب مسجود تاریخ مذکور نیست و تعظیم

تجوز على اهل سنت وكتاب معتبره واما في هذه المرح است وانما يجزى بتوكله في
 غياث مريمي كه در فقه شاكرد ابو يوسف قاضي ابو حنيفة بود قابل است با شهادت
 شمس و فخر بنيسنت باقوت حري در كتاب صحيح البلدان ميگويد فخر بن غياث القري
 صاحب الكلام مولى زيد بن خطاب اخذ الفقه عن ابي يوسف ما جازي حديثه ثم
 بالكلية و هر دو نقل خلق القرآن وكي عند احوال شيعه كقول ان السجود الشمس و
 القبر لا كفرا فتمى ليس اخن مستنبح ابن جاعده با شسته نه على انما عشره جانا محرم
 ليس بحدفي بنيسنت عجب است كه فاضل صاحب ديوانه است بر مشايخ سلف اهل
 سنت و در هر دو مستبعد تشنيهاه بركيه ميان يد **ششم** كه قوير بن سفيان و سادس
 صفويه السجود و هر دو نقل ابو البشير اعلى بنديا و عليه السلام و سفيان و داران
 حضرت يوسف عليه السلام را از هيچ يك از علماء اماميه منقول نيسنت و كرمي را
 اخبار با بر طبق الحقه از كلام مسلمانان مستفاد ميشود و على الرغم فاضل اماميه
 استدلال بكيد استنجا دى ندارد قمارى بر جواز بر هغه غسل كردن بعباد غسل
 نمودن حضرت موسى و ايوب على بنينا و عليه السلام استدلال فرموده با انكشاف
 غريبت و در شريعت طهارت و در شرايع ساله جازي بود و باب من اغتسل غرابا و
 والفسق افضل بر و ات كرده عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تلبسوا بلباس
 عراكه يظلم بعضكم الى بعض و كان موسى يده يغتسل وده فقالوا و الله ما بينهم موسى ان
 يغتسل معا الا انه ادر فقه هب مريمه يغتسل فوضع ثوبه على حجر ففزع الحجر فثوبه ففزع
 في اثره يقول ثوبى حاجر حتى نظفت ثوبا ساريا الى موسى فقالوا و الله ما بينهم موسى
 من باحس و اخذ ثوبه فلفظن بالثوب فثوبه قال ابو هريرة و الله انه لذهب بالثوب
 او مسحه فربا بالثوب فثوبه و ات كرده عن النبي عليه الصلوة و السلام يغتسل غرابا

نوى
 و انما في حديثه جازي و انما ذهب جعل ايوب الخثعمي في اربعة صا و اورد به عز وجل اهل الغيب استغاثا
 فقال لي و عز ملك و كان لا غنا عنك بملكك ما احببت اهل الباري و من شرح حديثه بن
 ابيه من حديثه عن النبي صلى الله عليه و اله و سلم ان الله اعلم ان يستحي منه من الناس
 و يورد في الحافظين جازي و هر حديثه برات القهرى في الحافظين جازي و انما استدل الله
 على انما في الغسل بقية موسى و ايوب عليها السلام و در ضمن شرح حديثه حضرت
 موسى عليه السلام گفته و في الحديث دليل على باقية القهرى في الحافظين و فصل و غيره حديث
 باين ايهن انما هو و نه دليل على جواز السطى الى القهرى عند الضرورة و الله اعلم عليه من
 ارباب من الطوبى و استنباهها فافرش و غيره ما يحكم الناس فيها من راديه البصر الى ان
 قال و كشف القهرى حرام في شرعها و اما في شريعتهم فلو كان دليل عليه الله لكانوا يغسلون عرا و
 موسى عليه الصلوة و السلام و ابراهيم و لا يذكرونهم و لو كان حراما لا كان عليهم و موسى عليه السلام
 را با انان فعل و الله من باب الحيا و الله كان يجب عليه ذلك فطلوع فرموده و الله اعلم
 على الترحيم من حيث اغتسل موسى عليه الصلوة و السلام عرا و با و جازي خاليا قبا و اها من و
 موسى على ان شرع من قبلنا شرع لنا انما في قروي و در شرح صحيح مسلم نيز آمده ان فرمود
 و في قوله يا ايها الذين آمنوا انما ياتى شرع حديث حضرت ايوب كنه و هر المستطه و اما ابن الطال
 جازي و اغتسل غرابا و ان الله تعالى عاتب على ايوب على بنينا و عليه الصلوة و السلام على جميع
 ارباب و لم يمانه على او اغتسل غرابا و انتمى با انما جاعده از حقيقه تا بلند با نيكو شرع الله من قبلنا
 و ما لا نرم است و مستنسخ شده است و درين مدعى احتجاج خود و الله يقول مستحانه
 و كتب كبريت و صدهم القربة فيما حكم الله امام رانى و تفسير كبريت و ما كبريت اجتهاد و ان
 الحقيقه جازي و الله على ان حكم القربة و شرع الله من قبلنا و نرم علينا و مستنسخ **هفتم** هر كاه
 القهرى و صاحب برهانى اماميه اخذ انموده از علماء اهل سنت و وقع شده اين مسئله

وگذاشته بر نفس و در نشود چون ملاقی نفس نفس است محقق علی این شرط ذکر کرده
 است در شرایط فرموده و اما المستعمل فی مثل اینها ثبات نفس سره لغیر اینها
 اول بقدر عبادت او است یعنی با ظاهر عالم تغییر با نفسی است او بداند فی سته من خارج
 صاحب مدارک نیز شرایط این دو شرط ظاهر است و عدمه علی در بعضی کتب خود
 مانند ارشاد الاذهات نیز این شرط ذکر کرده است یعنی شرایط دیگر نیز افزوده
 اند یکی از آن نیست که استیجاب از غایط غیر متعدی باشد زیرا که متعدی نمی باشد
 دیگر است غیر متعدی لغیر است استیجاب نیست لازم می آید دیگر آنکه اگر محال
 با ادب اجرای آنها نیست متمیز منفصل نشود در شرح حقیر به فرموده و اعلم ان اظهار
 شرط و هو از آن که منفصل من المحل و اما اجزاء من انجا سته مجزیه و فی ردی که حسب
 شرایط ذکر کرده است معنی این فرمود است چنانچه بود تا مل غیر معنی نیست تا محله
 تحقق شرایط اظهارت ادب استیجاب و کمال نیز نیست پس احوط و انسب قولی معجز
 بود که ادب استیجاب است و تحقق شرایط اظهارت ادب استیجاب استیجابی ندارد
 که ادب محض است اصلو اجرای آن نیست مابین نیست تا السبب ان مستویجا
 شود و نیست تقریر مسئله در این مقام قولی حاصل تا حسب که مانند اول او است چنانچه
 وجه مدفع است اول اینکه منشأ این قول علت کامل است در عبارات فقهیه
 و حکم اظهارت ادب استیجاب با تحقق شرایط با معجز بود ان همانا تفاوت هر احد شرایط
 و نه منافی قول و تعالی و مجرم علیکم انجاوت و نه منافی حدیثی است که حیاب علی بن جعفر
 از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده اند و اینست که او در روایت از او که
 در چنین ادب استیجاب که شرایط اظهارت محقق شده باشد اصلو مطابق اجزاء می باشد
 نمی باشد تا معجز می باشد شده محض کرد پس استیجابی چنانست که محض لازم می باشد و فی

روای از آنکه مذکور شد که این است چون ادب از یکدیگر که می باشد و وقوع نمی است
 و محض می شود و لیکن زیارت ادب صورت انجاسات را و در آن در آن اثری از وقوع
 است و در وقت استیجاب غالب اوقات خصوصاً در هنگام استیجاب و مواقع دیگر مانند
 سفر و غیر آن در استیجاب ادب استیجاب می دهد و بیان می رسد و نیز از آن موجب شکیست
 است لازم نیست محض محض باوری حکم کرده اند که ادب استیجاب با تحقق شرایط اظهارت ظاهر
 است و با عدم آن معجز است تا از طریق وسواس و لزوم حج این باشند و
 بر این طریق زیارت و معجز بودن واقع شده و بر تقدیر قولی و تسلیم اظهارت مطلق
 ظاهر و شرط شرایط است چنانکه معجز بیان آمده و با محله از این مسئله در مسائل دیگر
 که عجز می آید اصلو چنانست که آدم با کوه کوه از او می آید غایط مافی الباب
 مابین قول اظهارت ادب استیجاب با تحقق شرایط اظهارت ادب که مطابق اخباری می باشد مابین
 می باشد لازم خواهد آمد و معذرت از آن نیست و حرف در هر دو لازم نیست است دوم
 اظهارت معجز قولی تسلیم غایط مافی الباب نیست که این ادب از ادب قلی خواهد بود
 که بر طبق مذکور شد بعضی اخباری وقوع نمی است معجز شده باشد و این حکم مخصوص
 با ما می باشد نیست بلکه ما را الله و احد ملک و دانست و زهری و جواد و بسیاری از محدثین
 است مانند اخباری و غیره نیز بیان نمایند شیخ عبد الوهاب شهرابی در کتاب حجه
 الله و ما فی اختلاف او می گوید که از آنکه ادب را که دون تلبس نجس بجهت ملوثات
 انی نیست و ان می غیر بعد الشافعی و احمدی روایت و قال حالت و احمدی روایت
 ظاهر عالم تغییر امام را می دانند و یکدیگر در معنی تغییر آنچه می رود و اما اقتضای معجز
 تلبس گفته قال حالت الماء انما وقت خیه نجس است و معجز ملک انی است یعنی ظاهر
 سبب کثرت تلبس و او کثیرا و هر قول اکثر اهل بیت و تابعین و قال الشافعی الطاهر اهل من

[illegible][illegible]

نزدیکی از فقهی حقیقه حکم است و استیفاء و اب و استیفاء است یکی است قایلند با اینکه در
فایست حقیقه در فقهی قائلند به استیفاء علی ثلثه وجه مستعمل و هر چه هست
حقیقه با و تفاوت که استیفاء و استیفاء است حقیقه هم بسیار تسمی
واقع شده اند تا بجای که اگر چه ثبوت نفسی است حقیقه باشد تا در آن جایز
گزارند و فقهی بر هتفه گفته حقیقه است که اکثر از آن در نه بیاورد و با حضور
فکران بر او نموده اند اما استیفاء است و دیگران هم همین طور گفته اند بنا برین فقهی بر آن
هم قایل معهود و اب استیفاء باشد مشاعی ندارد **استیفاء** و استیفاء
در مذاهب دیگر مانند مذاهب اربعه نیز بسیار واقع است از آنجمله در مالک و حنفی
استیفاء باشد و با و فقهی بر او قائلند و استیفاء و استیفاء است و فقهی بر آن
سند صحت است و اما از روی در بعضی کتب فرموده بود که استیفاء واجب اما اما و او فقهی
و قائل بود حقیقه غیر واجب حقه الشافعی قائلند به ثبوت حقیقه و حقه الوجوه فقهی بر آن
قائل و با و احدهم که من القاطع او استیفاء استیفاء فقهی بر او قائلند و احدهم که من القاطع
اما القاطع او استیفاء و بوجوب غسل هر موضع حدث در هدایه گفته استیفاء و
لأن الله صلى الله عليه وسلم و الطيب عليه من هذا ظاهر ساكني حنفی و در کتاب
الفتاوی میگوید استیفاء فی الفقه و هو طلب التيمم من التيمم سنة و فی الشرح عبارتی
از آن استیفاء من موضع مخصوص بالماء و بالتراب او ما يقوم مقامهما و هو سنة و عند
فرض تيمم اهل ان التيمم سنة القليل عوف عندنا عندنا ليس بغيره و ابی ان مالک و حنفی
استیفاء شیعیه استیفاء و این شیعیه که از اعظم علمای علمه است و در کتاب راجد
فی اختلاف الامة میگوید استیفاء واجب عند مالک و رادیه ان علی و ابی حنفی و حنفی
و قائل بود حقیقه و هو مستحب ليس ايجاب و فی رادیه عن مالک قائل بود حقیقه فاق علی

نزدیکی از فقهی حقیقه حکم است و استیفاء و اب و استیفاء است یکی است قایلند با اینکه در
فایست حقیقه در فقهی قائلند به استیفاء علی ثلثه وجه مستعمل و هر چه هست
حقیقه با و تفاوت که استیفاء و استیفاء است حقیقه هم بسیار تسمی
واقع شده اند تا بجای که اگر چه ثبوت نفسی است حقیقه باشد تا در آن جایز
گزارند و فقهی بر هتفه گفته حقیقه است که اکثر از آن در نه بیاورد و با حضور
فکران بر او نموده اند اما استیفاء است و دیگران هم همین طور گفته اند بنا برین فقهی بر آن
هم قایل معهود و اب استیفاء باشد مشاعی ندارد **استیفاء** و استیفاء
در مذاهب دیگر مانند مذاهب اربعه نیز بسیار واقع است از آنجمله در مالک و حنفی
استیفاء باشد و با و فقهی بر او قائلند و استیفاء و استیفاء است و فقهی بر آن
سند صحت است و اما از روی در بعضی کتب فرموده بود که استیفاء واجب اما اما و او فقهی
و قائل بود حقیقه غیر واجب حقه الشافعی قائلند به ثبوت حقیقه و حقه الوجوه فقهی بر آن
قائل و با و احدهم که من القاطع او استیفاء استیفاء فقهی بر او قائلند و احدهم که من القاطع
اما القاطع او استیفاء و بوجوب غسل هر موضع حدث در هدایه گفته استیفاء و
لأن الله صلى الله عليه وسلم و الطيب عليه من هذا ظاهر ساكني حنفی و در کتاب
الفتاوی میگوید استیفاء فی الفقه و هو طلب التيمم من التيمم سنة و فی الشرح عبارتی
از آن استیفاء من موضع مخصوص بالماء و بالتراب او ما يقوم مقامهما و هو سنة و عند
فرض تيمم اهل ان التيمم سنة القليل عوف عندنا عندنا ليس بغيره و ابی ان مالک و حنفی
استیفاء شیعیه استیفاء و این شیعیه که از اعظم علمای علمه است و در کتاب راجد
فی اختلاف الامة میگوید استیفاء واجب عند مالک و رادیه ان علی و ابی حنفی و حنفی
و قائل بود حقیقه و هو مستحب ليس ايجاب و فی رادیه عن مالک قائل بود حقیقه فاق علی

اجزاء فاقوا و اجزاء و هذا القول اجمع و به أخذ الفقيه ابو الليث في غير موضع الاستیفاء

شریعت است بشده بلکه خلاف آن بشود بودسته بخودترین در کلیه کتاب اثبات نیست
 وادی و ناقص بود آن است بلکه حدیث حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که اخترف فرمود
 گفت رحله هذا را دار و نشان بگیری انی علیه الصلوٰه والسلام فاستقیب منه الاثبات
 است یعنی ما رفتیم علیه الصلوٰه والسلام فاستقیب منه الاثبات یعنی نیست که این حدیث
 است و اضطراب متدبیران واقع شد ۱۰ است جد و راجعی و ادوات و قرع
 است که اخترف چهار بار واسطه سوال ساخته و در بعضی وارد است که واسطه
 بود و در بعضی عثمان بن عفان و در بعضی ابوذر غفاری است و در بعضی و در زمانه
 که آن اخترف است یعنی در آن مجلس در بعضی اخترف ششصد بود و واسطه سوال است
 و در بعضی وارد شد که خود سوال فرمود و در بعضی اصول حدیث مقرر شد و در بعضی
 نیز قابل است بان که عمل حدیث مضطرب جای نیست چون اضطراب در است
 یا سند خراور در بعضی از جمیع روایاتی امامیه با مضطرب نیست و ناقص بود آن
 روایات قابل شده اند اما صد این قول احادیث مشکوٰه لطیف مضطرب از آنکه اصل
 علیه السلام و در بعضی احادیث در بعضی مقام باعث اطاعت است من مضطرب
 علیها بطریق ایضا تا آنکه از آن است شیخ ابو جعفر طوسی در تهذیب باستان
 از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند قال ان سلما من کثرت
 من مذی او ذی فادعیسلا ولا یقطع له الصلوٰه ولا یقبض له الوضوء اما ذلک بمنزله الا
 لیکن انما که بعضی از روایات متفقین و در بعضی از روایات و اقصی شد
 است جمیع از روایات و ضرر بعد خروج اب است مستحب میدانند چهار کتاب
 نقد مرقوم است و دیگر روایت اصول نقد نیز متفقین و حکم بعدم نیست این
 روایات است زیرا که حرکت خروج و جملاتی در حدیثی است ۱۰ است متفقین و

حدا نیست که بعضی از احکام تسبیح را بگوید و در آن اعتبار بگذارد و بنا بر این وجوب و سبب است که بعضی محققان آن را ثابت قدری فی الجمله و داخل در تفاوت خروج مطلق و مطلقاً که این طبعی محض است و سبب آن را ثابت قدری مطلق ازین نظر مایه و حال جهت اعتبار از او خارج می شود و اعتبارات گفته میشود و بنا بر این اعتبار از آن در مقام عسر و دشواری تسبیح تفاوت قبول الاجرام بنا بر اعادة اصول فقهی مشتمله و وجه تسمیه و محرم بقوی تخفیف در آن واقع شده این در طوایف را محضی و ناقص قرار میدهند و از خارج اجرام باید وجوب این در طوایف مشتمله و در غده توهم من طاعت بجز این را واقع که از تسبیحین خارج می شود و میبایست حکم با تسبیح و وضو نیز وجوب این در طوایف واقع شده است هرگاه این مقدمه در مانت باشد باید که کلام ماضی را سبب درین مقام بنیدر دیده و فرستاد **و** اگر حکم بظاهر است این در طوایف و معاریض است بجز حکم بظاهر است فی السبب و سایر حیوانات سوای کلیب و خنزیر که شافعی بابت قابل است و بظهور است مبنی انسان از او خارج است و داؤد و در کتاب جمعه قوامی در اختلاف ائمه میگوید و **و** از من مذهب الشافعی ان المنی ظاهر الامن الکلب و اهل بیرو و الامع من مذهب احمد اظهر من الاوحدی و از فتح الباری می باشد مذهب احمد و غیره و بظهور است منی مطلقاً با شافعی تمام می شود و هذه عبارة تفهم قابل مذهب الذاهبون فی المنی ظاهر اندام هینده المانان نعم منه و اختصار فی ذلک جملة الاثر و در او و **و** الذاهبون الشافعی و احمد و اسحق و داؤد **و** اگر امام مستدلالی از غسل طریقه که حدیث شریف نبوی علی تأیید و اله العف نجیه و سلام دارد است بر ما مستند است و **و** هم منی است قول امامیه با من مذهب احمد و نیز از جهت و ثبوت این حدیث **و** نزد امامیه مسلم نیست و بر تقدیر مسلم انتقال حکم غسل طریقه که بر مسلمین ان هستند مسلم نیست و منی می شود و چه می تواند کرد می باشد که مذهب امامیه است و از غسل طریقه که بر مسلمین است ان

تجدیدی چنانچه است نزد مالک بایست و ششست طرف بودیم آن تقدیری در کتاب
لا ملاقی اختلاف اولیاد در حقن احکام کلب میگوید قال مالک و هو طاهر لا یخص ما ولیه
لکن یغسل الا بالاء و قد ذهب بخاری بن زور و در حق کلب همین است و در جامع صغیر
قال الزهری اذا ولع الکلب فی الماء و لم یس له فی وضوءه و یغسل بالاء و قال سفیان هذا فی الضحیة
فیرکله فی الماء و اما فی غیره او هذا جاء فی النسخة منه منی یؤتی به و یدعی شرح گفته
اند که غرض بخاری در این باب تا بگوید که مالک است که غسل نجس نیست و امر
عنه السلام بشستن طرف بودیم آن هفت بار و در حقن آن آب تقدیری است بنویسند
که حدیث شریف دلالت بر وجوب ندارد چه بنا بر آنست که حکم لغسل بنا بر استیجاب
و نظافت باشد چنانچه شافعی و در حق میگویند استکمال تمام نشود و حق شریف در
شرح مشکوٰۃ صریحا ید مذهب الشافعی ان المتنجس طاهر عند الاستیجاب الی تحقیق لغسل بلبه
و فرقت یا لبه و من قال بالظهاره قال حدیث الغسل لا یغایت حدیث الفرائض هر علی بن
ابو استیجاب و النظافة و الخیرات ادلیم انما استیجاب علی الخیرات و الخیرات استیجاب
شافعی این است که منی بایست و نزد اصحاب رای نجس است ششست حدیث شود
قرآن و مالیده و پیش و شستن آن و قائلین ظهاره میگویند که حدیث غسل متعلق است
فرائض نیست و شستن بنا بر استیجاب و نظافت است و هرگاه غسل بود و حدیث
باشد غسل کرد و بقیه حق جایز نیست باطلها اما صیه در مذهب ائمه همین میگویند که
محول بر استیجاب و نظافت است و باین عمل عمل نبرد و طرف احادیث مختلفه میشود
و هرگاه عمل نبرد و حدیث ممکن باشد غسل و متاقض جایز نیست پس شافعی عابد
نشود با آنکه احمد نیز بنا بر و ایضا قایل اظهارت مذی است چنانچه در کتاب متفق
و معترف فی فقه الا ائمه که معروف با وضاح فی الخلاف تألیف و نیز در المصنف فی

کتاب طهارة

تجدیدی چنانچه است نزد مالک بایست و ششست طرف بودیم آن تقدیری در کتاب
لا ملاقی اختلاف اولیاد در حقن احکام کلب میگوید قال مالک و هو طاهر لا یخص ما ولیه
لکن یغسل الا بالاء و قد ذهب بخاری بن زور و در حق کلب همین است و در جامع صغیر
قال الزهری اذا ولع الکلب فی الماء و لم یس له فی وضوءه و یغسل بالاء و قال سفیان هذا فی الضحیة
فیرکله فی الماء و اما فی غیره او هذا جاء فی النسخة منه منی یؤتی به و یدعی شرح گفته
اند که غرض بخاری در این باب تا بگوید که مالک است که غسل نجس نیست و امر
عنه السلام بشستن طرف بودیم آن هفت بار و در حقن آن آب تقدیری است بنویسند
که حدیث شریف دلالت بر وجوب ندارد چه بنا بر آنست که حکم لغسل بنا بر استیجاب
و نظافت باشد چنانچه شافعی و در حق میگویند استکمال تمام نشود و حق شریف در
شرح مشکوٰۃ صریحا ید مذهب الشافعی ان المتنجس طاهر عند الاستیجاب الی تحقیق لغسل بلبه
و فرقت یا لبه و من قال بالظهاره قال حدیث الغسل لا یغایت حدیث الفرائض هر علی بن
ابو استیجاب و النظافة و الخیرات ادلیم انما استیجاب علی الخیرات و الخیرات استیجاب
شافعی این است که منی بایست و نزد اصحاب رای نجس است ششست حدیث شود
قرآن و مالیده و پیش و شستن آن و قائلین ظهاره میگویند که حدیث غسل متعلق است
فرائض نیست و شستن بنا بر استیجاب و نظافت است و هرگاه غسل بود و حدیث
باشد غسل کرد و بقیه حق جایز نیست باطلها اما صیه در مذهب ائمه همین میگویند که
محول بر استیجاب و نظافت است و باین عمل عمل نبرد و طرف احادیث مختلفه میشود
و هرگاه عمل نبرد و حدیث ممکن باشد غسل و متاقض جایز نیست پس شافعی عابد
نشود با آنکه احمد نیز بنا بر و ایضا قایل اظهارت مذی است چنانچه در کتاب متفق
و معترف فی فقه الا ائمه که معروف با وضاح فی الخلاف تألیف و نیز در المصنف فی

فی جری البول عند اوردن مریه الحری لان البول اکثره متقدرا لیلولی زمان مره علیه
وهو حاد و جاع الی تلك الرطوبه لیکر علیها حده البول فلو یسبح الحری و تولد هاهنا
موتوره لقریب علی الشا فیه منقطع عند حركه البول الخرج فیسبیل علیها طریقه الرطوبه
وهی اذا کثرت غلظت و مسالت لعد البول علیها و هرگاه متاخر تو بول و ذی ثبوت اند
متفرق بوات خورده بود نیز باطل گشت **ششم** الله روایت الودی منه الودیه
سندش دلالت بر انشای و ضرر دارد چه جایز است که حکم برینو بطلان استنبی نباشد
با کله حدیث صحیح دیگر دلالت بر عدم وجوب سینه علی اها صیه جباله و آیات حمل
بر استیجاب خورده اند و تطبیق در روایات مستلزم مخالفت نیست **هفتم** الله روایت
اهل سنت نیز حضرت بقرن و ضرر از وی وارد شده است صاحب مسوی در
خردابی برای آن عهد کرده میگوید باب ما یروی عن الرضی فی ثروت الرضی من الودی
و در بحث ابده ان شاء الله تعالی نقل خورده میشود و مشکلی نیست که اگر ذی ناقص و ضو
بودی حضرت در ثروت جایز بودی نیز موجب فاعده مقروءه مالیه بنیافین الی غیر
می آید که ذی ناقص نباشد قهراً **قال** الفاضل الناصب ان من حمل الست که اگر قضیب را
باید از سینه بار افشاند الله بعد از آن سینه بار براید یا گشت و ناقص و ضو نیست
و این حکم مخالف شرع است که خارج از مسیلمین ناقص و ناقص و ضو است و احتیاج
سابق را در طهارت لاحق و عدم انشای و ضو چه دخل و کدام تا بر این تشبیه است
عده جوامع که در سینه انباشت مخرجوا است که اگر شخصی و متوکر در بر
نماز تحریم نیست و راشای نماز مخرجوا که براید موجب خلل در نماز میشود و این قسم
مسایل اصحابان خلافت است که شخصی برای ملاقات شخصی دیگر ذی ثبوت
و لباس فرسخ و رست که در از مدتی انتظار کشید چون آن شخصی آمد چنانچه

میشد و فرسخ بود انست گفت اخر ایتمه برای جلق تاقت او کرده بودم که برایشان میداد
و نه دستم و برین شستم و نیز بخلاف روایات ایتمه است روی ابن عسی
حقیق علیه السلام انک کتب الیه علی حب الرضی و اخراج من انکر شیئ علی الاستیوار قال لهم
قال و یستحب ان ادب استیجاب بول فردا و امه این است که چون از نشای حاجت
بول خارج شود بعد که صبر نماید تا آمدن بول منقطع شود بعد از آن استیجاب کند و بعضی
از علما قائل بر وجوب استیجاب شده اند و اکمل طرف ان انست که اگر گشت حیوان و
حب را خورده است و بعد از آن گشت نقوب بکشد تا بشنجد که سه مرتبه لبس انگشت
را بریزد که اگر از دو انگشت چه بپایانای آن نکوت گشت تا سه مرتبه و سینه و بعد
سره که از جلوها بگیرد و سه مرتبه بپشاند و بعضی تا بولی که در این هست بریزد
و شش بدور یافت شده که با این اعمال نغای مام حاصل میگردد و احتمال خروج بقیه اجزای
بول نمی ماند تا اگر در بعضی روایات وارد شده که اگر جنین یکا بعد عصره تا بعضی امش و
و احتیاجات نماید بول نیست بلکه از حیاط است یعنی از کهای بشعب است که
مستقر ذی است حاصل که از اجزای ذی است و منافق که گشت که و فی ناقص
و درین صافه هست و دفع منک از علت تا اصحاب و مساوی نیای یکا این حد
از اجزای بولی است یا تحمل و قوم احساس مسیون انقسم امور که از مساوی
است محبت بوده انکاشات تا بنمایند و نماز از دست ندهد در حفظ حایل که کدام
امام هم علی علیه السلام تا ندانند انجیل واقع شده نیز لحد حفقه باین هست چه
است که حایل جمع حیاله و حایل جمع جل باشد بر عین قیاس حایل جمع شراف
در حاشیه مشکوه فیه بان فرموده و اف و لام درین مقام می تواند بود که عروق
البه با شده ای من حیاط الشیطان یعنی از دشمنان و کینه های شیطان است که

حقیقت الامر بر می آید که بسیاری از علمای اهل سنت مانند اوزاعی و داود و
مالک و الشافعی قائلند که باری تعالی هر چند الهی است و این قول ایشان
مورد تکیه عینی او را درین باب مذکور نموده لیکن عینی او را درین باب مذکور
در فتح الباری در اشای شرح حدیث اقی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یعنی قبال علی ثوبه الحدیث
و السیاقه من الحدیث مکتوبه و لیست علم من الحدیث اهلهم منها ان اشائهم احب الیه
علی ان قول البیضاوی فیما یسبغ الماء ایاوه و لا یقیم الی العسل من هذا قبل یقیم
بیر و قال النوری الخلو من فی کینه تطهر و الشی الذی بال علیه البیضاوی و لا خلاف فی
و قد نقل بعض اصحابنا اجزاء العلماء علی ما یستلزم قول البیضاوی و انه یقیم الخلو لا داود
اما احکامه و الحسن بن علی بن ارمی و القاضی عیاض عن الشافعی و غیره انهم قالوا قول
البیضاوی ظاهر و یقتضی کماله بطریق قطعی فی العینی هذا الله من غیر یوحان و لم یقل حد عن
الشافعی و حد بل نقل عن مالک الشافعی ان قول البیضاوی الذی لا یقیم طهره کذا نقل عن اوزاعی
انهم یزید و اذات مسوی لغت در آن که بیان این مسئله بر وسیله افتاب است
بطریق روایت از درین عصر این قول نزد اهل سنت معتقد و معتقد به باشد و معتقد به بود
اندر قدرت ساقیه که اتم را میسر و غیر میسر است و شک نیست پس افرقه باطل و نادر
باستدعای است که باطل با صوب بر وجه او از مزم از مزم بزرگفته حقوق شایع کبار
حوز را تحقیق بدی که در آن باب مذکور است و سبای کشوده در مقابل اقوال و روایات ما قوی
شک نیست که این مسئله است بذهب حیا یعنی که در صراط یزید ایشان موجود است
که اگر مستحق و شکر و بر او ی غار میسر است و اشای غار هر حدی که بر او بر موجب
خلل در غار معنی شود و این قسم مساوی است با همان حدیث است که مستحق برای ملک
مستحق و دیگر از حیا و برینست و لباس و زینت و دست کرد و از مدتی انظار کشیده

چون این شخص او بر هفت شخص شد و زینت و پوشش بود و گفت اگر این همه برای
ملکات او کرده بودم که در اشای ملکات بود و در زمین انستیم با لجه این هر
درای ملکات بر کمال و بنداری و ادب دانی و محرم و داند که در خانه خلیل و ادب و
این قسم شش خات قطع و کلمات شنیدم از استاد صغر ما نید ان هذا الشیء یجب و
و شش خات واهی با کماله طهر و شش نیست مشترک الی و روایت است از صاحب
الحضار من اهل البیت اهل بیت اهل بیت اهل بیت اهل بیت اهل بیت اهل بیت
تأکید با کماله انهم مانع اتفاق و غار اشای با کماله در اشای غار حاد و شکر و حیا و طهر
غار حکم و وجه حیا بری برین است در فتح الباری در شرح باب اول الفی علی
طهر البیضاوی و در او حدیث لم یفسد صلا به صیغه و به انما سبغ من ان الشافعی اول الشافعی
علی حکم وصول انما سبغ الماء هذا الباب شتم علی حکم و صولها انما سبغ و در فی الصورة و هذا
مقدار یصح به فی وجهه الی ترغیب و انزل حکم احتیاطا فان الباب اول و وصول العمل الی الماء
بجسده کما ذکرنا به مسئله یعنی با کماله العلماء و فی هذا الباب وصول انما سبغ الی
الصلی و یفسد صلا به علی غار غار اشای غار و وضع هذا الباب بهذا المعنی و لهذا اصرح بقوله لم
یفسد صلا به و هذا معنی علی مذهب من یقول ان من حدث له فی صلا به ما جمیع العباد و
انما اول شیط صلا به و قال فی نقطه این جو قریه یفسد صلا به ما اول یعلم بذلك و تبادی بر حیا
معاذ علی قول من یذهب الی ان احتیاط یعنی مسئله فی الصورة لیس لفرق قلت هذا
من اصل الراعی عن اصحاب من ذلت ان اشاء الله مسئله حدیث لا یجب و علی قول من هذا
الی صرح و انک فی الاصل و دون ما یطرد الیه و صلی المصنف **م** انما سبغ بکس و شتم
و استبراه و صبر یعنی افشردن و نیز یعنی افشاد و فضا بقی حاصل صیگر و در و بعد از

1891

22

برای آن اولی پیدا شد چنانچه در اوج صاحب قرائی تصریح بان فرموده و قرائی عالمگیر
بول الخفاش و در ولا یفید الماء و القرب و در شرح منظومه گفته و اما جرة لطون المرحم اکام
که صغر الباری و العقاب و النسبة نحوها خفة الخوف علی عکس الخوف فی الارواح و الخوف
ان فیها مسة حقیقة عندنا حقیقة علیها عندها فی وایة الهند وانی و فی رواية الشيخ
ان طایر عندنا حقیقة نجس فی مسة علیها عندهم و دلیل ان فی مسة ان مسة علی غیره
طبع الهواء فی متن و مستاد و لا یجبه الباری لا معناه الخاطیة و دلیل حجة ان فی مسة انها
تدبر من الهواء فالأحوال غیره کما یفید من قوله و دلیل الطیارات ان صابدا و الا فی حجة
متعددة فوجب استقاط فی مسة و فیها المخرج ان فی اما فی حال طیور غیره کما فی المکرور
که است ان احرام است مانند جری و بار و عقاب و کرکس و مانند اینها البی خلق و در
بر عکس خلاف در اوان است یعنی فی مسه نشی نود الو حقیقة است یعنی اگر تاربع
جایه و در دو مستار و صورتی بان ملوک باشد ناز و ان حیوان که در دو غیلة است
نزد صاحبیه و زیادت شیخ کرخی فی حال این طیور نود الو حقیقة و البی و سوف پاکست
و فرد محمد نجس است فی مسة علیها دلیل فی مسة این است که فی حال است
بأنه است و طبیعت حیوان را بسوی نون و منشا و تغیر و دایه و دایه بان عام نیست
چیت انشاء حیوانات درین طیور و دلیل خفت فی مسة ان فی ان فی هوا و فی
هی اندازند این احتوان ازان ممکن نباشد که جرم بنا بر قدرت خفیف در ان نمود
اند و دلیل طهارت است میاست صروف ازان متعذر است پس استقاط فی
ان دفع جرم را واجب است بلکه در بولی هویت که متن و قیادات است شدید ترا
نزد حقیقة نیز خفیف واقع شده است در قرائی و باری که فی قول الامام الهندی
بولی یعنی فی اثبات لطفها تحت طیلة لای الماء عدم الضرورة و نود مالک و احمد خدای

و در عذره و کوه سست الی بر خیز و الی و ادم الی بان است نود که این حیوانات خوف
منه هب اینها معلول اند در وقت مایل الی خفیه پاکست و کتاب در حجة الایة فی خدوت
الایة گفته قال مالک علی السهل و غیره حتی السراطات و الصنوع و کتاب الخا و جری
لکثرة اخرى و قال فی کل ما فی البحر الا السمسم و الصنوع و الکوسم و یفید عندنا
شیء السهل الی الزکوة کثیرا و البی و قیة و الساتة استی فاضل اهل نورا البیة فی الحسین
که ان فیضا و عنای و حیرین اهل بدست است متعزیه و در شرح مقدمه عربی فی
الکلیة گفته لب صاحب الا کل طاهر کذا و ل و حقیقة فایه کوهی شیء خور انسان غیر
که هنوز طعام کوهی ده باشد نود بعضی فایه نیز پاکست است و در شرح منظومه گفته
الطیور طاهر و طیور عند مالک لا یقدم یخیر با با احد او صاف الماء و فی مسور الکلب قال
انها بهذا و قبل لا یله من الطرافین علیا کثرة و قبل لا یله کول عندنا و فیها الباری
انکه در ضمن شرح حدیث صراحتی صلی الله علیه و آله و سلم فیها من حیطان الدنیا
او که فی مسع صوت السنان بعد ان من قیورها الحدیث گفته و فی الجهر لکلیة
الاول و الحدیث من فی ادم الا کلین الطعام حیسان طاهران من کل حیوان صاحب الا
و کوهان من المکر و اکل و قبل فی حیوانات ان فیها فیها من خاکی داخل قوم
طهارت فضل طیور کما فی الیم است و دلیل استقام فیها است که جرم بولی و کثرت خا
و بسیاری طوف و کر دیت و در ظاهر و در جرم و قیادات ازان است متاعل
فضل مرغ خاکی است بلکه این امور در ان شدید ترا است پس قول با صقاط فی
ان که مطابق قواعد اصول است و مستند است و شایع است بنود هرگاه که فی حال کبر و ربط
در اوج و طایف و عقاب و بان و جرم و کثرت و خفاش و بولی هوش و کوه سست الی
و خیز و الی و ادم الی و کوه صبی و شیء خور پاکست باشد اگر نجاست فضل مرغ خاکی بنور

روی و آنچه با هم میبرد و وسطی جد روی قرار باشد از بهر این که مقارب فی وجه و دور
 می شود و هر که درین صورت اگر خط که مقدار انحراف بین او صغیر است بطریق استیفا
 بر سطح وجه درو میگرد و میگذشت البته در هر دو جهت تفاوت فاحش میباشست
 لیکن خطی که در سبب جلوت بینی در وقت انحراف بر سطح وجه گذشتیدن بر
 انجا در استیفا منتهی می شود با خطی که در بعضی جهت در میان روی واقع شده است
 و انکشتان که بر روی میگذرد خط مستقیم از طرفین تو بر می آید بلکه از طرفین استیفا
 طولانی بر می آید تا جرم در هر دو جهت تفاوت بسیار تحقیقی می خورد و بنا برین قدری
 که در دو جهت انکشتان میانین و انکشتان همین جهت عرض رود از دستهای سراف
 محسوس طولی و آنچه بر روی میگذرد و انکشتان اجزای مستقیم بر پس از توجه است
 این در طول و عرض آنچه بیرون از میان است از وضعیت باقی هرگاه از ابتدای مستی
 مواز میانین انکشتان همین و میانین را که از پائین آورند یا وسط خط طولی را
 ساکن فرض کرده بر نفس خود شریک دهند از بالا نفعان که از مواضع مختلف میگذرد
 و آن دو معین نسبت که از دو طرف نامیه است که آن هوی بیش بر است از هر دو
 بهر هر دو در پیشانی داخل میشود و آن بلند نیست و از دو طرف او که گشت و صغیر
 است همین میگرد و هر دو صغیر است به چنین داخل و می شود و چهار چیز که
 این چهار چیز که اندک یکی از آن صغیر است که آن بزرگ است که بیش اهد و است و
 و داخل هوی سر است و زلف اطالی را در آن و میگذرد و آن از هفت بالای کو
 است تا پنج گوش و هر امان از انقباض میگویند و دیگری عذار که آن از پنج گوش است
 تا هفتای نومه گوش است و زلف را از هفت و پنج و بیش از دیش دیگری عاری
 که از پائین نومه گوش است و دیگری صفندی صبا عذار و گوش که هوی بر آنجا بود

می آید که از این چهار چیز بلکه در اکثر مردمان همه از همه و بیرون میروند بنا بر هر دو
 قریب است تا آنچه بعضی علمای اهل سنت تا باین شده و آنکه که در بعضی وجه از عذار
 است مطلقا با در حق مبتنی یعنی بر نبشده از همه علمای اند برین که این تعریف نظر میجو
 الحاقه است یعنی هیچی که دست و روی انسان ها سبب یکدیگر باشند پس اگر در صلبا رخ
 باشد و با دست شک روج میکند و محسوس الحاقه اند که چه مقدار از روی انسان
 هسته میشود و ناگوش از طرفین چه مقدار می باشد انقدر در است از دو نیم شود و شکو
 اوقات از طرفی مقدار و انکشتان که روی مانده و می باشد که روی انسان چه مقدار است
 و این نسبت از روی میگذرد از طرفین همین را می شود و در همین عکس آن اگر سبب کشش
 مانده و استه باشد یا روی هور و استه باشد که انکشتان گوش رسد یا از گوش
 تا در که هر را می باشد نسبت بلکه از طرفین به نسبت روی مستوی الحاقه خواهد بود
 پس بنا برین از عذار و عرض بر مقدار می را که در انکشتان فرایده ای است و هر چه
 بیرون رود بسیار است و همین از آن هفت و پنج مستوی الحاقه میگذرد از آن کسی
 است که هوی بیش سر و بسیار بالا می رود اندک باشد و آن کسی که از پیشانی بار و ترا گرفته
 باشد انکشتان نیز انصاف سابق روج مستوی الحاقه میگذرد و آن هم را می می شود آنچه
 بر او آمده است و غالب احوال مستوی الحاقه آن است که پیشانی انسان سه انگشت
 و نیم صفندی باشد پس از آن همان مقدار را می شود و با آن نورا می شود که از شریک
 هرگاه این معانی در مراتب خیال منطبق گشت پس بدانکه آنچه داخل السبب درین مقام
 فرموده است تعریف وجه و در است اول آنکه از جمیع الدلائل و در بعضی قرآنی در
 تمسک عام حیر و حیالفت تجدید اما صیه بان منوع است نهایت انی کلام الهی بر آن
 دارد ششستن وجه است و وجه چنانچه اکثر علمای قرآنین تصریح نموده اند ما خود

از مواجعت است و در بعضی از کلمات اقامه آن در وجه مفرقین فصل بر او در حال
 مخاطب مواجعت انسان نمی شود و صواب در حق مقتبی یعنی برایشه از آن بیست بود و صف
 قابل شده اند که معیندی ما بین غبار و کوش داخل و نیست زیرا که در وقت بر او حد
 برایش مواجعت انسان نیست و **م** آنکه اکثر کلماتی که در حق تصریح فرموده اند که اگر فرض ده
 عمل وجه مقدار نیست که در حال مخاطب مواجعت انسان باشد و محدود اقامه می شود
 باین مقدار است که در حال مخاطب مواجعت انسان نیست و پس برای آن که این مقدار بر
 در شرح هم اصل نیست مدفع باشد **س** آنکه دعای عدم در و در وایت مستقر باین
 تقدیر از انچه علمیم تسلیم در نهایت نجیب است زیرا که اگر در عدم در و در وایت لطیف
 اهل صنعت است مسلم است و قدری با جاحیه می رسد و اگر مدعا عدم در و در وایت از
 طرف اقامه است غیر مسلم است چه عالم بر وایت علمیم المسلم انما یبایع و انما یبایع
 انما اندک جاحیه عالم بر وایت اوجیه و احد ما لک و ستانعی اصحاب انباشتند و در
 متضمن تقدیر مذکور از وایات مستوره است و در کتب اقامه محفوف و مسطور
 است و اکثر مرفیق کتب اقامه اقامه می نمائیم آن فتور و اندک نجیب است که در
 طایف کتب طایفه اقامه که نزد اکثر اعیان و وایت آنها از عا میز جاحیه منظرش نویسد
 ظاهر در وقت مطالعه آن کتب غشای محیی بر وجه برایش منسج کشته باشند و
 از وایت هم در وایت آن کتب در کتب خانه بعضی از اعاظم بوده باشند و جاحیه آن
 فلو استمالی **پ** آنکه ششستن امیر المؤمنین علیه السلام تمام چرا در وجه در جاحیه
 انچه ثابت است عمل وجه است و بر تقدیر منزل و تسلیم صفای این تقدیر نیست
 چه فرض این تقدیر باین حد مفر و نه الفصل است و جاحیه است حضرت امیر علیه
 نظریه ملک و احتیاط تمام چرا مبارک را شسته باشند **ج** آنکه دلیل بطون که در

نموده در نهایت محقق و بطون است زیرا که عدم انکشاف صورت مستور و انچه ششستن
 معنی جاحیه از نوع و جاحیه محقق بطون آن در نفس الامر نیست و وسیع دیگر باینست که
 تقدیر کمال جاحیه است از این روایت مستقیم می رسد زیرا که در وی که ششستن آن
 است باینست روایت که هرگاه خط فرضی با تقدیر انقراض مابین او صبیح است و جاحیه
 مساوی خط طولی می باشد که در آن خط مابین جاحیه با تقدیر است ساکن الوسط
 از هم موزون و یقین خود در حرکت دهم بنسبه دایره هم رسد مقدار هر یک جاحیه خط این
 دایره باشد و جاحیه است ششستن آن وجه است با خط فرضی را که تقدیر انقراض مابین
 او صبیح است از بالا یا پایین کشند و جاحیه جاحیه نماید که انکشتان بوسط زمین
 می رسد و بنسبه دایره هم رسد آن مقدار جاحیه است و بنا بر هر دو تقدیر نزد جاحیه
 جاحیه و اشتباهی در فهم ما نیست و طیف یعنی از کلمات این خط جاحیه می شود و جاحیه
 جاحیه جاحیه مشاهده است بر آن و بر تقدیر تسلیم تنزلی می شود فرض از تقدیر در بر مقام
 تقدیر محدود از جاحیه جاحیه است بلکه مدعا نیز از بعضی جاحیه است که جاحیه جاحیه جاحیه
 الفصل با ششستن فرض از این باین حد جاحیه جاحیه است که ششستن آن مفر و جاحیه
 از جاحیه که ششستن آن جاحیه نیست پس در حق بعضی طایفه کلماتی می رسد و جاحیه
 آن مستلزم فرض فصل آن فرا ده شد با آنکه جاحیه جاحیه در اصل از حد جاحیه جاحیه
 آن مستلزم حکم جاحیه جاحیه است **م** آنکه انچه در جاحیه این مقام از مقام
 که با جاحیه جاحیه است و است لفظ کرده اگر کسی در وایت جاحیه زوار را از با جاحیه السلام
 تقدیر ثابت است است در کتب اقامه جاحیه جاحیه در جاحیه این و غیره جاحیه است که تمام آن جاحیه
 از تقدیر است و زوار را بر حال معلوم است که باینست بد عقیده است و انچه عظام در
 از جاحیه جاحیه و با وصف آن این جمله نزد ایشان متروک العلی بر او گذران و ایت فرق در

بما قيل في حديثه انما قال حتى على راسي ثوبت جنات هذا اذا لم يطهر باجماع جنات
 ايه كرهه ولا انت بر من روضه غسل جابت واد حديث شريف وبل مستوف
 ثبوت وسور غسل جابت والخرى ان لا يترتبوا است واد حديث شريف وسور
 وكره كبت حديث متفقين ان معنى واد يافته كجانب صرة كيات عليه واد استلزم
 غسل جابت بر وجه غسل الكفاي فرمود انما تجزى في وجهه من راسه است كروا في النبي
 صلى الله عليه واد وسلم واد غسل من الجابت في راسه فلو لم يصب فانه مكلف فدا في الشوق
 راسه الامين ثم لا يبرئ من مكلفه فقال لهوا على راسه يبرئ من وجهه راسه
 روايت كرهه فالت كات رسول الله صلى الله عليه واد وسلم اذا غسل من الجابت في راسه
 فلو لم يصب فانه مكلف فدا في الشوق راسه الامين ثم لا يبرئ من مكلفه فقال لهوا على راسه
 وكره ان سلبات من جبر من عظم روايت كرهه قال جبروا في الغسل عند رسول الله
 فقال بعض القوم انا في الغسل راسي كذا وكذا فقال رسول الله انا في الغسل على راسه
 قلت كذا في راسه وكذا في سلبات من جبر من عظم روايت كرهه قال رسول الله واد
 كرهه الغسل من الجابت فقال انا في راسي ثوبت جنات من عبد الله روايت
 روايت كرهه قال في الغسل رسول الله اذا غسل من الجابت سب راسه فلو لم يصب فانه
 فقال ما حسن من محمد ان شعر راسي كثير قال جابر فقلت له ما من ابي كات شعر رسول الله
 صلى الله عليه وسلم اكثر من شعرك واطيب واد عبيد بن عمر روايت كرهه قال بلغ ما يفتنه
 ان عبد الله بن عمر وادما الغسل اذا غسل من شعره روضه من افواه من ان كذا
 كذا كات الغسل وادما رسول الله صلى الله عليه واد وسلم من انا واد في راسه على ان
 على راسي ثوبت جنات من انا مسلم روايت كرهه فالت رسول الله انا في الغسل
 شعر راسي ان انفسه غسل الجابت فقال انا كات ان كات على راسك ثوبت جنات ثم

ثوبت جنات الماد فلو لم يصب روضه من افواه من ان كذا كات الغسل وادما رسول الله انا في الغسل
 على راسي ثوبت جنات من انا مسلم روايت كرهه فالت رسول الله انا في الغسل
 شعر راسي ان انفسه غسل الجابت فقال انا كات ان كات على راسك ثوبت جنات ثم
 في وجهه لا سلبات من جبر من عظم روايت كرهه قال رسول الله واد
 كرهه الغسل من الجابت فقال انا في راسي ثوبت جنات من عبد الله روايت
 روايت كرهه قال في الغسل رسول الله اذا غسل من الجابت سب راسه فلو لم يصب فانه
 فقال ما حسن من محمد ان شعر راسي كثير قال جابر فقلت له ما من ابي كات شعر رسول الله
 صلى الله عليه وسلم اكثر من شعرك واطيب واد عبيد بن عمر روايت كرهه قال بلغ ما يفتنه
 ان عبد الله بن عمر وادما الغسل اذا غسل من شعره روضه من افواه من ان كذا
 كذا كات الغسل وادما رسول الله صلى الله عليه واد وسلم من انا واد في راسه على ان
 على راسي ثوبت جنات من انا مسلم روايت كرهه فالت رسول الله انا في الغسل
 شعر راسي ان انفسه غسل الجابت فقال انا كات ان كات على راسك ثوبت جنات ثم
 في وجهه لا سلبات من جبر من عظم روايت كرهه قال رسول الله واد
 كرهه الغسل من الجابت فقال انا في راسي ثوبت جنات من عبد الله روايت
 روايت كرهه قال في الغسل رسول الله اذا غسل من الجابت سب راسه فلو لم يصب فانه
 فقال ما حسن من محمد ان شعر راسي كثير قال جابر فقلت له ما من ابي كات شعر رسول الله
 صلى الله عليه وسلم اكثر من شعرك واطيب واد عبيد بن عمر روايت كرهه قال بلغ ما يفتنه
 ان عبد الله بن عمر وادما الغسل اذا غسل من شعره روضه من افواه من ان كذا
 كذا كات الغسل وادما رسول الله صلى الله عليه واد وسلم من انا واد في راسه على ان
 على راسي ثوبت جنات من انا مسلم روايت كرهه فالت رسول الله انا في الغسل
 شعر راسي ان انفسه غسل الجابت فقال انا كات ان كات على راسك ثوبت جنات ثم

قول او تعالى است اجابوا نعم وجه الله وان حضرت امام جعفر صادق عليه السلام مروی است
که این آیه در مورد خصوص اهل اهل بیت است و در بیان معنی است آنچه حکم کرده
از مسجدین جدا از این خبر روایت کرده است و قیاس آن خود و قال لما نزلت اجابوا نعم
وجه الله ان اهل بیت ما قوت بک بر احاطت فی الطوع و شیع عدل الدین سیوطی
در تفسیر و در مشهور نیز این حدیث از ابن جریر و ابن ابی حاتم و در افطی و حاکم و ابی کریم
است و ابی کریم مطلق واقع شده و آنچه داخل میباشد در آن در تفسیر خود گفته که این خبر
اینجا نزلت فی المسافر یعنی فی السفر و وجهت به راجع به قول صلی الله علیه و آله و سلم
اذا رجع من مکة صلی راجع لظهور خبری بواسطه قول الله تعالی ایاها لولا او حرکم لولا
فی اسفارکم و تم وجه الله ای تفرقه و تم برضا و انقیاد عارض است باقیه عیاری و در خود
در باب من یطعم فی السفر و فی الطوع و قلیا لیسند خود روایت کرده حدیثی غیر من محمد
ان شخص بن عامر حدیثه قال سالت ابن عمر فقال بعثت النبی علیه السلام فلم یراجع
فی السفر و قال الله عزوجل لقد کلفکم فی رسول الله اسوة حسنة و تم تقدیر تسلیم این
روایت و کالت بر نماز سفر دارد و روایات دیگر دلالت ندارد بر نماز حالت سوار
دارند و آنچه عیاری در جمیع خود روایت کرده است از عبد الله بن عامر بن ربه ان
یخرج قال راایت النبی صلی الله علیه و آله و سلم صلی علی راحله و بعثت ما توجهت به و
معارض نمیتواند شد نه بر آنکه ابی کریم مطلق واقع شده و عام است و شامل جمیع
افراد و حیثیات و احوالات و اوضاع و احوال و معنی منقول است و خصوصیت
سفر و مسواری و مشی و غیره و معانی است که از حدیث انحضرت فافهم را در حال سوار
و غیره بغیر جهت تلبس جهت آن بود که آن افراد و حیثیات و احوال را که است لایزال
خصوصیت سوار می را روایت مدخلی باشد چه تخصیص لغوی عام بیکر محقق عام نیست

فیسف جهاتیه در اصول لغویین شده است و باقی اطراف عموم آیه که مدینه شامل جمیع
اوضاع و احوال و احوال و احوالات منقول است تخصیص انوار احوال سفر و مسواری را
می باید و لیس قیاس و تعمیم این حکم بنا بر آنکه بر زمین قرار داشته باشد و باقیه عبارت
برخی از علماء هم نیست اگر چه سید و مدارک حکم با استحباب آن خود و وجه عبارتیه
و لیسفا و من حکم با فضلیه الاستقبال با انرا اهل و اطراف که آنها را نیز انقضیه فی الحضر و ان
فعلها الی غیره انقیاد و انکاف المعنی مستقرا علی الارض و هو یجوز حدیث ان العباد منکون
الشام و تم یقول فی ان فعل الی غیره الصلح مع الاوستر ان یکنون فعلها لای شایع و با و ان
جهت است که داخل مجلسی در حدیثه در حالت سکون خروج و جوب استقبال دانسته
الین قال یابن قول را اطراف و عموم آیه که جهه مستقیم نیست چه حالت سکون از
در حالات منقل است و استثنای آن باطل شرعی بشود نه سبب است نه خبری
موت استقبال در حالت خروج است چنانچه از کلام صاحب حدیث است و موضوع چو
و انصرف و ان یخرج المخطورات فاعده کلیم است اخرج مستقر دان این حکم و بلی می باید
در فتح الباب بر کشته شده است و تحت فی الضرورات و لم یج فی غیرها کما فی لیس المبرر فانه
حاکم بر حال و نه اجماع لیس فی الحرب و لیس او شده البر و ادان محمد غیره و لیس مثال کثیره
الشع نیست تفصیل این مستقر و ادانیه هرگاه انقضیه همه جهه شد پس بد آنکه لای
فانقیاد سبب مرد و است بد وجهه او ای که علمای اصحابه غیر از قول استقبال جهت ضله
را انرا اطراف و عموم آیه که عیاری قول وجه الله که در خصوص مطلق فافهم را در حال سوار
استنداد نموده اند و این آیه که به محقق قول او تعالى است که قول و جهت منظر السجده
الحرام و بعثت ما کلفکم فی رسول الله اسوة حسنة و منقل را و طلقا از حکم ادوات مذکوره اخرج خود چه
وضع و حالت که مناسب باشد و از جهت او با عیش حالت شی و سکون است لیس مستثنای

باین من مستطیط اجمال و تفصیل در کتب فقه است که نام فاضل صاحب را اگر مشتعل
 بر اجمال محلی است محلی نظر است زیرا که الفیه گفته است که طهرت متعلقه از هودا
 و مسلمات شایع است که مراد از آن طهرت مطلقه است و محلی است مسلم است
 و از آنکه بر اجمال عبادی امامیه که اگر اینست محلی است که امامیه و جوب طهارت مطلقه است
 محلی اجماع دارند هیچکس را در آن خلاف نیست بلکه بر جوب طهارت جمیع مکات است
 ان از مقررات و مسلمات در خبر منع است حقیقه نیز طهارت جمیع مکات محلی را شرط
 عندا عند صاحب فتاوی برهینه میگوید طهارت جای نماز نیز شرط نماز است یعنی جای
 و جای مسجد نیز شرط است اما که گفته اند یعنی نیز در یک آورد است علاوه
 در شرح علاوه گفته که طهارت جای را تو در نظر ظاهر روایت شرط است لیکن گفته
 گفته که وجهی ندارد در یک همه مشروط نما طهارت جای نیست نزد یک عبادی ما مشروطه
 فتاوی نیز در مشافعی و در برهینه گفته که جای قدم و بنا و پاکست و جای جبهه و بینی بلندتر
 امام مسجد بر بینی کند و او در تفاوت صاحب و اگر جای بینی بلند است با تفاوت را دارد
 و اگر جای را اول بلند است بر او روایت و اگر بگویند بلند است روانه بگویند و اگر محلی
 دارد در اول و انتی در فتاوی عالمگیری میگوید اذالان موضع انفه نجسا و موضع جبهه
 مجیزه صلوة بلا خلاف و مکات اذالان موضع انفه ظاهر او موضع جبهه نجسا و موضع جبهه
 و بینی علی انفه مجیزه صلوة بلا خلاف و المكات موضع انفه جبهه نجسا و اگر ابروی
 فی نظره علی ابو حنیفه مسجد علی انفه دولت جبهه و مجیزه صلوة و ان لم یکن جبهه عذره
 عند هاء لا مجیزه صلوة الا اذالان جبهه عذره کذا فی المحيط و ان مسجد یا لا مجیزه علی او
 کذا فی محیط السنی و اذالان انت ایستة تحت قد می محلی منع الصلوة کذا فی ذخیره الکوا
 ولا یفرق الحال بین ان یكون جمیع موضع القدمین نجسا و کذا بین ان یكون موضع

الاصابع نجسا و اذالان موضع احدى القدمین طاهر و موضع الاخری نجسا موضع قدسیه
 الشیخ فویله او مع انه لا یجوز صلوة فان وضع احد القدمین النجس موضع طاهر و رفع القدم الاخری
 النجس موضع نجس یعنی فان صلوة جائزه کذا فی المحيط و ان لم یکن النجس موضع قدسیه و اگر
 فی حاله مسجد و لم یسجد فی ظاهره و ان لم یسجد فی باطنه جاری روایت کرده و محلی ابو حنیفه
 یعنی الله عزله فی دار البرید و السرفین در فتح الباری میگوید هذا الاثر و صله ان لم یسجد فی الجاه
 فی کتاب الصلوة اذ قال ثماله عیسی عن مالک عن السلی الکوفی عن ابنه قال سلی ثماله عیسی
 فی دار البرید و هناك سرقین الدواب و البرکة علی الباب فقالوا و صلیت علی اباب نذکره
 و هذا القصة لما ذکره العیسی معا و اخرجه ابن ابی شیبة التیغی مصنفه فقال ثماله عیسی
 الا عیسی عن مالک عن الثمارت عن ابنه قال سلی ثماله عیسی فی دار البرید فحدثت الصلوة
 فقلت یا عیسی علی روت و بین فقلت انقلی ههنا و الی الی جلیک فقال البرکة و ههنا سواد
 و قال ابن خزم و سمان طریف شعبه و سیمان لا یخرج عن الاغش عن مالک ابن الثمارت
 ابنه قال سلی ثماله عیسی علی ههنا فلیه سرقین و هذا القصة معنیات و قال شعبه و قال
 الدواب قال در میان طریف غیره او الفراء امامیه و قال ههنا و هناك سواد استیجه
 ظاهر ابن روایت خصوصاً روایت سفیات معنی ایست که ابو حنیفه در میان یک
 سرقین دواب بود و غیره حالی نماز بروی حالت گذاردن که جهول است فرق و و دان
 افضل صید السیخند جیهه در فتح البادی گفته که ان الافضل عندهم الصلوة علی الارض
 لوانها و مسکنة نیز میگوید ابن معنی معنیات ابو یزید و فتاوی عالمگیری میگوید و لو
 علی الدابة و علی اسرها مثل الدم و العذرة الکوفی قدر الدرهم فضله با سدره و الصبر انه
 مجیزه کذا فی محیط السنی یعنی اگر نماز بگذارد بر جارب او و بر زمین او نجس باشد مانند
 حوت و کوه اوم را و او از قدر درهم پس نماز منقذ است و جمع السنن که نماز منقذ
 نیست

در همین باب که معنویت باین معنا است باب اولی علی غیر اصلی قدر او حقیقت
و نه صیغه بود و جهت این معنی مطلقاً قول من بدیهه الی ان احتیاج الی استقلا فی الوجود
من لغز غفلت هذا امر من نقل اراغی عن اصحابه ان اراه انی سستة عند کمال
صلوة انی پس ابراهیم و مستزکات او و در حقیقت این قول و احتمال ان تا
جمله او است بدیهه خود من تا بدیهه اصحابه چه رسد باوصاف ان در ادعا
را کوس من الملکی و نیز بدان ان هذا البتة حق **باب** فیما قبل انما صوب و نیز گویند که اگر
سخنی که در تمام بدیهه برهنة باشد و قدری خالت بر دیگر و خصیصه جیساً نیند
چون در تمام انچه از تمام او قابل است و ظاهر است که در مشرق سستور عورت و جمیع
الات خصوصاً در حالت صلوة و مناجات چه برهنة مرکب از برهنة اوله و لهذا اجماعاً ان
ما خرج من اصحابه برین ششاعت مشبه شده و قولی همواره خود را ترک کرده اند و بطول
ان با بار برهنة انچه اصل بدیهه است که الی خود او انچه **قول** و بدیهه حقین در حاشیه
این مقام عبارت از اذهات علامه علی بن ابی طالب و عورت الرجال قبل و ویریه
سستور عورت و در اولی الی و الطین بر مناجات جعفر و انچه است که این عبارت برانچه
کار خود است و لا فنی در آنچه حاصل کدام عود است که تا وقتیکه سستور عورت
خبری از انچه ممکن و مقدور باشد برهنة تا زمانه می توان که در وقت برسان او احسان
که ان جمله است و انچه باشد و انچه او را برسان او اضطرابی که برکت و رحمت و کل باشد
سستور عورت خود تا زمانه که در این معنی معین معصود او اصل نیست با هم چه در علم
اصحابه قابل اند با آنکه سستور عورت در ظاهر واجب است در جامع عیاضی میفرماید **باب**
عورت در نماز و جیسست خواجه کسی باشد که نکند و خواجه و یا باشد و خواجه نکند
حرم باشد و حق بدت و نیز از یکس و خواجه تا حرم پس اگر شخصی در خانه نایک خالی

باقی نماز گذارد و عورت خود را بنویشد تا از بطلان خواهد و مستحق این قانون در حاشیه
و اگر چه باشد که ان سستور عورت تا بدیهه عورت سستور عورت جزو یک که برکت و رحمت باشد
و با وجود و طایفه از بدیهه و رحمت و تفاوت سستور عورت سستور عورت و با وجود که با وجود
باشد و طایفه از انچه است که اگر کسی که از جانب شارع واقع شود و امر شارع معصیت
در سستور عورت ان است که چه باشد که برکت و رحمت و عفت و اگر عورت عفت نیز هم نیند و
چیز باشد که کل بر روی او نیند یعنی از جهت بدیهه گفته اند که واجب است کل سستور
ناید بلکه یعنی گفته اند که برکت و عفت هم برسد و می توان که کل سستور عورت خود
تا پیش این قول صغیر است و انچه در شارع فرموده و او ام فیه و با سستورها با وجود و
عورت سستور عورت حاصل که سستور عورت اضطراب است و سستور عورت و در وقت طمع
الطین شخصی را عریان خود را باشد و حاشیه نماید که عورت و رحمت و عفت و بدیهه
ناید که با سستور عورت نماید و اگر این هر ممکن باشد و بدیهه است و کل بدیهه است
کل سستور عورت خود تا زمانه که اگر این هم ممکن باشد برهنة تا زمانه که در نماز
شرح شارع الا معلوم فرموده اربع قوم بعد التوب است و انچه حقان قدود و وجود
او را که را سستور عورت که انیس قوم فیه الطین و جب عید ان الطین عورت که انیس
ما الطین عورت انیس و انچه ممکن است و در بدیهه کل سستور اضطرابی و جیسست خلاف
با انکه جنس این عبارت در کتب حق حقیقه نیز وارد است و در حاشیه که انی میگوید
سستور عورت و او را با او و انچه سستور عورت در قادی برهنة گفته اند که سستور عورت
تا زمانه است که اگر چه با وجود با کل باشد که طایفه از انچه که در جانب نایک برهنة
که از دور و انچه و انچه مجتهد مشهور در حاشیه و در حاشیه این مقام فرموده و انچه
تقریبی بر اصحابه از حاشیه مشهور برسان و فرموده اند و در حاشیه انچه و انچه

نیلو جمع الیها و در واقع صاحب قرانی حضرت هادی و غفرلین نیست که نماز مقبول است
که جنات متوجه نماز باشند که استماع در خاطر ایشان غیر حق سبحانه و تعالی نگردد و چنانکه
در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوٰه الله علیه منقولست که فرموده که چون
مشغولی نماز متوجهی بر تو باد که دل را مشغولی نماز صانعی که نماز نماز الله عزوجلست
که دل تو با حق سبحانه و تعالی باشد با دست و پیش پا بازی هان و چیزی غلط
مکدران غیر حق سبحانه و تعالی اندیش و در جمیع از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
وارد است که فرموده که چون بنیان با حقیت جدا گردد و حق سبحانه و تعالی نسبت داده
یعنی در فراموشی برداری و از جهت حاجات با او و اگر او را نمی بینی و تو ای هندلیس
ولی را متوجه نماز کن که هر چه حق سبحانه و تعالی گوی دانی که چه میگوید احدیت و آنکه
لبسبار وارد شده است در حق از عیب در نماز حق آنکه که شست که بارش بازی
کردن نماز را باطل میکند و حق سبحانه و تعالی در بسیاری از جاهای قرآن مدح نماز
در نماز کرده است و در حسن کا صهیح از جانی منقولست که حضرت امام جعفر صادق
صلوٰه الله علیه فرموده که چون داخل متوجهی در نماز بر تو باد و تصویع و اقبال دل
نماز بر تو که حق سبحانه و تعالی فرموده است که مستقامی و فستند ان جاعلی که در
نماز خاسته اند انرا اعراف کنند که بعد یعنی در نماز تا اتم و درگاه صهیح منقول است که حق
حضرت سید الساجدین صلوٰه الله علیه مشغولی نماز همیشه ندیدند که ساق حضرت
نورده که هیچ عضو از اعضای آن حضرت حرکت نمیکرد و نیز در کمال صهیح منقولست
که آنرا از حق تعالی که دیدیم که حضرت سید الساجدین را صلوٰه الله علیه نماز میکرد
و بر دان آن در حق مبارک آن حضرت افتاد حضرت انرا و صحت نگرفتند که آن نماز فارغ
شدند و من سوالی کردم که چرا در دست نگارید و در آخر حضرت فرمودند و ثبوت یعنی جهت

جهت بر تو بود و آری بر تو یا محمد ای که در خدمت که ایسا بودم بدستی که انرا مقبول
نیست مگر آنچه در آن دل او با خدا باشد پس گفتند خدا انرا که در خدمت شدیم با پس
همه ها که حضرت فرمود که حاشا بل که حق سبحانه و تعالی انصاف را تمام میکند و بر اهل دور
احادیث صحیح و حسته منقولست انرا صاف و حق صلوٰه الله علیه و صلوٰه علیه السلام انهم
استند که انرا نماز متوجه است انرا با ای برید که در نماز احوال او نیست نماز باید با در حق
انرا با بریم یا جنت پس ای که حق برید مگر آنچه دل متوجه با حق سبحانه و تعالی باشد و ما هر روز
نشدند مگر از جهت آنکه تمام کنند نماز حق را بنواختن و اگر دل با خدا باشد با در حقیت
واقع نشمارد ان نماز را ای محمد و بر روی صاحبش عزیزند انهمی حضرت امام جعفر صادق
نماز فرموده که هر چه که در آنجا که صاحب تکلیف موظف تفاوت است و تفاوت نفس صفا و
چنانکه در مقدمه سبب ذکر یافت و اولین محقق وصال و عرفان از کیمیای آخرت و وجود
اوله و اکثر نفوس عوام و غلو سلفین را و اصول نابین مقام متوجه و متفکر است و کافه عوام
را استخفاف و انوید تمام جناب احدیت مسجود نیست بلکه اکثر نفس خسته را که در آنجا
در امور دنیوی اند در حالت غافل و بی تفاوت و دیگر خطرات و وسوسه شیطان
میکرد و در حضور عجب که شرط قبول نماز است قوت معین و نیز هفتاد و شش امور
در طبیعت اکثر افراد انسان مجهول و معطوره است که در شریعت مطهره که موجب
استمرار دنیوی و آخرت است انرا و کمال یافت بر کافه است بطریق حضرت توحید با صهیح
یعنی از امور دنیوی در عین حالت نماز و در دایره قبول بعضی افعال غیر متعلق نماز
شده و لیکن بنحی که موردی عقلی نشود و حضرت سرور کائنات و ائمه هدی علیه و
علیهم الصلوٰه و السلام نیز برای بیان عوارض در حالت نماز متوجه بعضی امور که عارف
نماز نگارند که در حدیث مرکب آن شده اند چنانچه بعد از آنکه نماز را تمام میگردانند

[illegible]

نگردد و نقل باید ست خرد و حشی کند و راه و بود و بسوی او اگر پیش روی اوام نگردد و چنین است
 در خصوصه و در این است و در آن چشم تمام راه و همین است و هیچ جایگاه در دهان است و نیز
 در قادی عالم که گفته او نظر را بکوتب و هوشرات و غرضه از خوف که جدا نمیشود و کانی الهی و فی
 الجامع الصغیر و الحسامی او نظر را فی کتاب الفتوح منوره و فهم و لیسند سوره را و جامع کانی استقام
 فایده از انوار المکتوب علی الحرف نظر المصلی از ذلک و اهل و فهم فعلی قول او بسوی او فایده
 به اخذ است و تمامه از قول خود میگوید که فی الذخیره و الصغیر و فایده صوره و جامع کانی الهی و
 و از خیر و این المستقیم و غیره علی الصغیر که فی البین میگوید و فی الحالی و است بر عمل و مع
 من حکایت تم و صد من خیران و عملی و فایده صوره کانی فی السراج الراجح اوام میگوید
 و بر تادی عالم که به صغیر و اید و باس بان جمیع الحرف من جهه فی الصوره کانی فی تادی و فی
 مورد تادی عالم که استظهر من الفکر دین فی الصوره فسیح او لی من انظر منه علی
 اوام کانی فی تادی و عالم که به فرموده ان کتب علی الیوم اعلی منه بنام لیسند
 و فایده ان کانی فی السراج الراجح اوام میگوید و تادی عالم که به است و واقع الباب و فایده
 صوره یعنی که به بگوید و باس صد میگوید و تمامه اوام را است که این حکم مطلق واقع شده
 و بنویست که در عالم که به صغیر و اید و باس بان جمیع الحرف من جهه فی الصوره کانی فی تادی و فی
 انوار حساسه می باشد میگوید و تادی عالم که به اوام بان فایده صوره کانی فی تادی و فی
 فی ترکیب و باس بان جمیع الحرف من تادی اوام و الحشی بعد از انوار من الصوره و فایده
 اوام که به فی وسط الصوره و اوام که به فی التسمیه و تسلیم کانی فی تادی و فایده حالت در تادی
 میگوید و او نظر را فرح و فایده صوره و اوام که به فی التسمیه و تسلیم کانی فی تادی و فایده
 اعتبار میگوید و تادی اوام که به فی التسمیه و تسلیم کانی فی تادی و فایده حالت در تادی
 انوار مقدار فایده کانی فایده اوام که به فی التسمیه و تسلیم کانی فی تادی و فایده حالت در تادی

بر خلاف و عبادت و ادای عبادت نمی توانند نمود و استقامت آن ندارند از راه و کمال
راقت و احسان نوبه متعاقب قبول فرمود و چنانست و او که گویا سید از زمان اجداد منسوب به عالم
و در هر دو تا آخری زحافت که ممکن باشد با نای ان قیام نمایند و هیچ وقتی از وقت دورانی
نیست که هر چه بعضی اوقات که ظهور قدرت الهی در تعویل احوال ظاهر تر است برای ادای
آن حق و فرموده آن و سبب آن و سبب وقت است به پیش نیست که هر چه ترا در احوال این
عالم سه مرتبه است اول مرتبه حدوث و دخول در عالم وجود است اول از ابتدای تولد آن
است ضلوع ظاهر شود غایب و اوقات آن و وقت است و آن وقت بقای آن بعد است
بر حسب کمالش انبساط ظهور و باریت و نقصان مرتبه دوم زمان ظهور نقصان است تا زمان
عالم اول قبل از این مرتبه مشخص و مرتبه است که نقصان در آن ظاهر نباشد و این
را من که اولش خوانند دوم آنکه ظهور نقصان در آن بین و حل باشد و این را من که
گویند تا آخر مرتبه سیوم زمان حلول اجل است و این نیز مختصی بر مرتبه است اول
الاجل حلول اجل است هنوز تا مرثیه عیون باقی باشد و دوم آن زمانی است که آثار آن
زایل شود و چیزی از برای او باقی نماند و این را مرتبه سه گانه جمیع حروف عالم
حاصل است خواه انسان باشد و دیگر انواع حیوانات باشد یا غیر آن و آفتاب را سبب طلوع
و غروبش در هر روز این سه مرتبه حاصل میشود چه هرگاه از افق مشرق طلوع میکند چنانچه
او متعاقب حال و در زمانی باشد که متولد شده است لیست نقطه محیط دایره افق نماید و تر
و در وقت نوبی در آنش نیست و میگردد تا آنکه توسط السماء رسد و در آن حال اندکی متوقف
میشود لیست هر چه میشود و ظاهر میگردد و در آن نقصانهای حقیقه و بتدریج نقصانهای
چلی ظاهر میشود پس او ضعیف و حرا رانش کند و انقطاع او میشود تا آنکه یکبار باقی
عرصی می رسد و هرگاه از غرب منور بعضی آثار او را باقی بماند که آن شفق است بعد

باز آنکه مدتی آن نیز میسر میگردد و در حالتی برای سبب که گویا آفتاب در عالم خود
نمود و هرگاه و هر دو را این سه حالت بر آفتاب طاری میشود و این سه مرتبه است که انبساط
در سبب آن کسی در تعویل او را در حال این احوال محال و دیگر تا در سبب اهرام او انقطاع و حلول
حالی از احوال غایبی فرقی کرد و باید پس نزدیک شمس طلوع برای شکر حصول این نعمت
عظیمة و الی الخلف و حصول نور و سبب نزول اقوم که انبساط و حصول نقطه رست
چنانست که با ترخیص کرد که نماز بخواند و هرگاه و باریت ارتفاع رسیده و از انقطاع
در ظاهر دیگر در تحت تعظیم حالت اعلی است که منور از نور اولی از حال محالی دیگر داده
است بر وقت احوال اهرام علویه و سفیدی از سفیدی و دیگر و شمس را که اشرف اجرام
علویه است باریت ارتفاع رسیده و از درجه است و محیط دایره و آن سه مرتبه
با انقطاع انسان و شروع در یک کوه نیست که نقصان و اتمای انقطاع نقصان حل است
تا آخر در وقت نماز طریق فرقی کرد و باید در شمس غروب میکند مشاهده میشود و حالت او
حالت انسانی که صورت بر طایع میشود و بعد از آن دایره حاصل شفق و دیگر آثار او محو و محال
در این مقام غشایی منقرض میساخت و از آنجا که زمان ظهور نقصان حقیقی و حل ملوحت هم است
زمان ادای نمازین نیز ملوحت میساخت و همین چون حالت غروب متعاقب حالت محو و محو
شدن آثار است که هر چه نزدیک نماز غروب و غشایی فرقی کرد و باید و بعضی اوقات
و هر وقت اولی و سبب آنکه چنانست اتم الطلوع در وقت السجود الی عقب الذیل و قرآن الفجر
یعنی برای دار و اوقات کن و بجای او نماز را از ابتدا ای و وقت آفتاب تا اتمای سبب
شعب و در وقت آفتاب اولی السجود از دایره نصف النهار و عقب قبل عبارت است از
سبب شعب و جمیع آن سه مرتبه نصف شعب گفته اند چنانچه چهار ماهیه است و کام
برای تا قیام است چنانچه در قولی حسن چون و ای برای اتمای غایب پس وقت جهت

نیم ص

[illegible]

وروى عبد الرزاق عن ابن جريح عن عطاء بن شمر عن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 أن السالك والعاقل السرا والعاقل من ذلك ما كان في نفسه وأقامهم على أن الحلو عندوا ولو كان
 الجامع هذه الصلوة في وقتها انتهى ما احدث له ذلك من غير وجه بين الصلوة فيمكنه
 احصاء طرف ابن جريح عن عطاء بن جريح عن ابن جريح عن ابن جريح عن ابن جريح عن ابن جريح
 أنما فيه هل يثبت عليهم السلام من لم يثبت وكذا ما به ما يستحق ما ذكره ابن جريح عن ابن جريح
 بذلك من أن ابن جريح عن عطاء بن جريح عن ابن جريح عن ابن جريح عن ابن جريح عن ابن جريح
 هو وزنه من أن ابن جريح عن عطاء بن جريح عن ابن جريح عن ابن جريح عن ابن جريح عن ابن جريح
 صلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عليه واليه ما من الظهور العصر حين زالت الشمس في جماعة من
 غيرهم صلى بهم المغرب والعشاء الاخر قبل الشفق من غير صلاة في جماعة وانما فعل ذلك
 صلى الله عليه وسلم فسمع الوقت في ائمة نيزر كتابه وذكره بالسنة وبقا انما جاز ابن جريح
 روايت كروى قال سالت ابا عبد الله عليه السلام فجمع بين المغرب والعشاء في الصلاة
 عقب الشفق من غير صلاة قال لا بأس وانما جعلوا في ذلك ما كان في الطرف اهل سنت واز
 منه من كبره حديث اقتصار من روى ان ابن جريح عن ابن جريح عن ابن جريح عن ابن جريح
 قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم الظهر والعصر جميعا والمغرب والعشاء جميعا من غير
 خوف الا من قال ابن عباس ان ابا عبد الله عليه السلام قال صلى الله عليه وسلم انما جاز ابن جريح
 ظهر وعشاء ما هم في المغرب وعشاء ما هم في الظهر وفي وقتها است ابن عباس من ارا
 فرودة المغرب صلى الله عليه وسلم انهم فرودة وسالت دونا انك است اورا
 جرح لشدة وجعهم فجمعهم من غير خوف وخطة اتق است وجري في وجعهم خود دوا
 وقت مغرب روايت من روى ابن عباس قال صلى الله عليه وسلم انما جاز ابن جريح عن ابن جريح
 جميعا دنا جميعا من روى روايت انما جاز ابن جريح عن ابن جريح عن ابن جريح عن ابن جريح

جامعه انحرافی را حساست ما ندان پس این را شتمیم را اعیان جلالت و جمعی از اعیان است
و این سبزه را این قول باید بداند **بیت** که نور زج را اعدام اندا عادت هفت هیسانه دیگر
شایع و امام را جدا جدا به صورتی تر نور زج است خطای شیخ عبدالحمید دهلوی در ترجمه
شکوه مکتوبه و او در دست است احادیث صحیح و در جمیع بین المصنفین در مسعودیه در بعضی احادیث
خطای در بعضی حدیثی است سید بعضی احادیث جدور سید و بعضی سید و این احادیث
گرد اند علی بن اصفی قابل مشاهده اند از جمیع علی الطوف و امام شافعی از احادیث است
نیز سفرها دیده اند بعضی جایز است همه را خورده اند و این در دست اند امام احمد و نیز در
مقتدا است احادیث سید و بیشتر از آن حدیثی حواله است خطای فیض تحقیق شریف
با حاضری و جمعی نخواهد داشت و بر او این مسئل و زیاده که محقق در این بیان حاضری
احاضیه است مستند است خواهد بود و جمعی که گفته اند که از انبیا است مستند است از او
در زمانه بر ما مثل بعضی نظری و بعضی در مغرب و بعضی از انظار خارج امام جدوری کتب صحیح
و افرازی بعضی است در جمیع کتب از کتب احاضیه از این نیست مرجع بکتاب احاضیه که
در اطراف و کثافت عالم بیرون و درین باشد عدل کتب و همان اوست هیچ در یافت نشده
از این مسئل و حدیثیست که از آنکه هر چه نموده اند بعد از این حق می باشد نیز بعضی نقل
نیت معلوم میشود که هر چه را که احاطه با نیست هر چه میکند در ارتقا کتب که از
جلی تا دم عدالت و ابراهیم عدم و توف بر و است را و نیست کام امروای که در کتب و لطیف
نیز گفته اند این کتب را مرکب اند ساخته و در حقیقت کتب گرد از مسئله کتب بوده اند
توف و این در مشهور افغان و من سیاحت از این **قال** الفاضل المصنف نیز خاتم کشید
صلوات در سفر تجارت به صوم خا و دیگر در شرح قرنی نیست و در بعضی از این اورد پس
و این العلم و الطریق و غیره جاهک را از این نیز در ابیات عدم فرق در کتب جمعی ایشان موجود

[illegible]

و شایسته بر آن کرده اند مطلق نیست بلکه مقید است به صبری و سقراری اما خبر داران
بدر در آن محبت و طبیعت بشری با آن تفاوت ظاهر دارد پس اگر در دو شکایت می روی
ندارد پس کسی که ظاهرها صریح باشد در باطن شکی نباشد و ظاهر سخن بر حق
گویند و در باطن را حق بود پس بگوید اعتقاد و درایت امور بر عقل دل است نه مفعول فاعل است
و ما در آن حدیث که در فضیلت قولی اما جیه درین مسئله ذکر نموده است هر دو است
نیز آنکه اما جیه فرع بر قول و در حقیقت جایز نمیدانند
و جیب از عباد اقصا و لا یجوز بالحق و عدم ارتباط جیه با فی الباب بلکه جیه چنانکه معروف جامعه واقع
شده و این امر در قیاس حقیقی و شایسته نیز حرام نیست بلکه مکروه است بر عقل مکروه
صاحب جامع اصول در شرح مسئله شافعی فرموده اندی ذهب الیه الشافعی ان
الشافعه و شافعی الحزب و طریقه اجداد و تفسیرها و ایضاً مکروه انقی و در فاعلی علی کلامه گفته اند
که به لفظ تسرب الشیاب و بر عینا لفرقة الا باس بالمشوید لالشافعه **قال** الفاضل انما صحت حکم
تکلیف و غیره و در سبب غرضه و در آنجا که با جماع عقیدات عموم اکل و شرب و غیره
و نیز اجماع از ایشان از ایشان جهت صحت آثار خلاف آن درین مسئله برگشته عدم صناد
نموده اند انتهى **قولی** و به استیعین جیه و چه عقل نظر است بلی که در صحت علمای اما جیه
و اقصیت که صایم نام بر تاس یعنی غرضه و در آنجا که مکروه است با حرام و در صورت صحت
عقیده صواب است باید و منشاء انکوف است که از این معنی و این علم اسلام عنی از ارجاس
در عموم و در واقع بعضی از علما مانند ابن ادریس و غیره گفته اند که عنی بشری است و ارجاس
مکروه است و حدیث عبد الله بن مسعود که از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند
که از عاصم آن بر نفس الماء عربیان قول است و برخی میگویند که عنی قهرمی است و غرضه
زودن دایب صایم با حرام است چه حقیقت عنی قهرمی است و چه بر حقیقت اولی است از عقل

از عقل بر وجهی و علت حکم قهرمی حیاتی در عموم است چه و نفس و در غلبه اوقات از عقل اول
آب و در حقیقت او عقل و عاری عنی باشد و کسی که مرجع خود آن خود نماید این حق و از کثرت
میگوید و در این حدیث عبد الله بن مسعود است که حارث از کبر و غیره اندیشیده بر
تکلیف شافعی با قولی قهرمی نکند و چه که است معنی قهرمی نیز است معنی مستی و با اختلاف واقع
ست که با حارث قهرمی و حشد عموم است با نه جیه میگویند که حشد عموم نیست و از طرفه نرو
در احوال و در عموم عقل حارثی بر قهرمی یا دلیلین موجب حشای و عموم میگوید و موجب تضاد کار
نمی شود مگر در صورت یقین یا شایعه آنچه موجب فطر است نیز آنکه عنی از ارجاس است که خارج
از عباد است و عنی از ارجاس خارج از عباد است باشد معنی صابت نیست چنانچه در
تفسیر همین گفته در این قول فطر صایم شایع و جیه دیگر از عباد است و در حدیثی که
و لیکن انکوف العبد فی التجریم الا حیاتی فی التجریم فالتجریم فی الا عبادت و لیکن انکوف العبد فی التجریم
انکوف العبد فی التجریم فالتجریم فی الا عبادت و لیکن انکوف العبد فی التجریم فالتجریم فی الا عبادت
نیز این قول است که در فرموده و بعضی با بل شده اند که در حال ارجاس و رسول از عباد
در حقیقت و عینی و عینی و در حقیقت اکل و شرب باشد و موجب تضاد عموم کرد از نظر این
کلام بر صفت نام معلوم باشد که کلام اما جیه و این مسئله در کمال صحت و استقامت
است و معاندان که بر است تطبیق این آقا و بل با ترا حدیث حقیقه نیز معینون خود جیه
که قابل تجریم و عدم تضادند کلامی با آنها نیست و برخی که قابل کبر احدث از تاس اند جهت
قولی اما عانی فاعل مذهب حنفیه و عینی به سیات ندارد چه صایم با عقلی مطلقاً و در شرب
الطعام مکروه است و از تاس از ارجاس عقل است پس در کراهیت آن شکی نه و حقیقت
خواهد بود و شایع و ارجاس گفته و اگر ابو حنیفه الا عبادت و الا استیفاء صایم که به صیور
بالحق و انظر الصحاح استی و تطبیق قولی اما عانی که کراهیت و تضاد قابل شده اند نیز منوطی تمام

توی ترتیب افرا و صوم است و عا لیا مستند و وصول اب در جوف لطیف و نشوق و قشور
میشود و قبل شدت باشد که رفته قریب انشا فان جهات در کمال جهانت و استقامت
است و تشنیه ناشی از کمال طریقت و بلا دست که با وجود هموارام از استقامت علی
احکام در جاده با کمال خوش سبب تر مستند بکینه عطا صوم شرح و علی احکام مستند
بودیم محققین که ابوالای فضل و دانش اندیشینا ضمه با درو اعترافات غیر و اردی نماید
و لا عروفا لمانع عدا و احوال که از تمام مضامین بدینی عسری فهم احکام و علی کرکائی
مخدومی نیز از کلام شایع و قایده غیر ان توضیح پیوست که خورده برف و باران و
لقا بوان روز و روز دگر با اشیاء الهی از طریق انجاری اب لغیان نشوق و قشور
ما که است مسلمانان الله جدا فرایه و تقریظ است و چه دور افتاد است از مقام صوم
شرح و علی احکام هرگاه خورده و آشامید برف و باران و نشوق
محال که اهت می ماند ان هذا الشیء فیما یجب ان یکرهیم را حقیقت صوم بشرایط و از کمال
ان موافق مذهب خردش محصل نیست با وصف ان دعوی دقیقه مسیحی و کله نافی
نموده محققین را با فراط و تقریط و در یونان از مقام صوم شرح و علی احکام تشنیه نماید
با الله نظر ان در مذهب اربعه بسیار است ذکر ان درین مقام موجب تطویل است
در خاتمه این باب انشا الله تعالی مذکور میشود **فصل** فی ترویج قصد و تشنیه در صوم
است و محمل و باطل لفظ عاری معنی و معنی ان موافات صدق و حق عاقل
فصل فی افاضل الناصیه و نیز که مذکور شود عاقل از جمیع ناصیه مستحب است حال که
در هیچ بشری روزی معنی نیست که بعضی روز و روزی باشد و بعضی پیروز و درین
بسیار علی هدیه شایسته و مذکور انشا الله تعالی خورده بعضی در روز و روزی جایز است تمام
را در روزی که در صوم نیست انشی **فصل** فی تسعین اوقات این مقام که جمعی است

است ناشی از چهل باقی باقی او ان مذهب اما هیچ یک از مذاهب اکثر اهل اسلام بخند
هر دو در سینه اول اهل در حیات علای اما بعد اختلاف واقع است که صوم عاقل مستحب
است یا نه بعضی قایل با مستحب باشد و اند بعضی اهل حدیث که بعضی استحب صوم
یا نه در ظاهرش چهل کرد صوم بشری را ذکر کرده اند بعضی اصوات مشرب و به نیت و نزد
این بعضی استحبای یوم صوم لازم است و بعضی دیگر میگویند که صوم مستحب نیست
و در اوقات ماه صوم احتیالی دارد که در ماه صوم با تمام صوم با نیت یا در تمام آن
این عبادت بر منی الله همانا روایت نموده و هر وقت ان فرموده شیخ جلال الدین سیوطی
در جامع صغیر عاقل و اتمام تسعین و بعضی اندیش شرح جامع صغیر فرموده و قایل
یوم ای در پیشگاه اتمام الاحمال البلی لا مستند ل و اما در معنی آخری نیز محتمل است
این بعضی میگویند که ما و از صوم از روایات معنی آخر است با صحت روایت عاقل ناصیه
نزد این بعضی صوم حقیقی نیست بلکه مذهب التیات درین مسلمانان است چون که
گفته عرفت رسول خدا جاسس الی عاصم حضرت ابی عبد الله الحسین سید الشهداء علیه
الصلوة و السلام درین روز و در دست گردید و در دست شامیان بود عاقل ناصیه
و تشنیه بی عاقل و با و با وجودی از مواالبات و محبان با نیت و روحی میشد بود
صادق ابوالاکرام است که خود را مشغول نم و اند و داشتند با عاقل و اتباع ان
عزت طاهره تا عاقل که بسکی و تشنیه بسیار در دنیا و شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب مصباح
انوار هدیه الله من مستان و دیگر در قالی دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فی یوم
فان الله لا یست البون طاهره حرکت و در صوم عاقل عاقل که نالو انسا فطالت یابن
با ن رسول الله هم با ن لا اکی الله عینک فقال او فی عقلت انت عاقلیت ان الهیین
من علی اصیب من مثل هذه الیوم فقلت با سیدی فاقولت فی صومه فقال فی صومه

تعمیم باشد نسبت زنا و در حالت اعتکاف در مساجد نیز تأمین با محضار المساجد است
صالح اعتکاف را در ایامی می باشد و آن نیز در مساجد اربعه واجبه است و با قیام اعتکاف
استیلا باطل باشد با آنکه اگر چه همول بر ظاهر نیست چه معتققی عوم اید است که
در جمیع مساجد و نسبت باشد با آنکه با اتفاق حنفیه و در غیر مساجد جامع در مست میست
در فتاوی و نوالی گفته لا یصح الا فی المسجد الذی فیها الجماعه و شرح و قاید فرموده و هر گاه
جامع فی مسجد جماعه متبینه در آن فی گفته و شرطه ایگون فی مسجد جماعه نداردی عن حدیقه
قال اعتکاف الا فی مسجد جماعه حال آنکه این حکم ظاهر مخالف قرآن است و انتم مخالفون
فی المساجد **سوم** اگر مسجد بن سبب گران الا بر اربعین است نیز قابل اعتقاد است
در مسجدی که مدینه است و بعضی علماء اهل سنت مسجد اقصی را نیز این دو مسجد
نعم نموده اند حال آنکه این حکم صریح مخالف قرآن است و انتم مخالفون فی المساجد الجوامع
در بعضی شروح هدایه در شرح قول مصنف تم الا اعتکاف لا یصح الا فی مسجد الجماعه
ای مسجد بودی فی بعضی الصلوة و الجماعه و آن مسجد بن سبب تعزلی اعتکاف
الا فی مسجد بن مسجد المدینه و مسجد الحرام و من العلماء من قال اعتکاف الا فی
مساجد جمیع الی مدین مسجد الا تعزلی علیه السلام و باشد از رجال الا فی ثلثه مساجد
مسجدی و مسجد الحرام و مسجد مدینه و مسجد اقصی اندکی ذکر فی التتمیز و هر
مسجد ابراهیم و ابلیس البلیب المقدس در تفسیر نشانی بری گفته انفقوا علی ان شرط
الا اعتکاف الجوامع فی المسجد لانه من غیر من سایر البقا و من حدیث اندکی لا تأمه الطاع
ثم انکفوا عن علی الله لا یحرر الا فی المسجد الحرام و غیره معنی لطافین العاکفین
لجمیع العاکفین و عن عطاء بن و فی مسجد المدینه تعزله بصلوة فی مسجدی هذا خبر من
المحدثین و منها سواد من المساجد الا المسجد الحرام و عن حذیفه و فی مسجدی بیت

بیت المقدس و قوله علیه السلام لا یستدل بالرجال الا فی ثلثه مساجد مسجد الحرام و مسجد
مسجدی و هذا الخبر یروی فی بعض الا فی الجامع و البرجیه الا فی مسجد الحرام و غیره
خبر فی جمیع المساجد الا خلاف قول المساجد الا ان الجامع الا فی ایام الجماعه و غیره
قال الا فی المساجد و یروی خوش شریف و عن جالد بن عتکاف را استند خطرات آنکه
حال آنکه تطبیق برای دخول مساجد با اجماع مستحسنست و عتکاف که با و در حدیث
استند و هر گاه با تطبیق با حدیث و احادیث است و از این وحشت و خوف حاصلست
که عتکاف فی جمیع الشرائع اولی و احسن باشد با استعمال تطبیق **قولی** و یو فی حدیث
مستند علی ایام جماعه را اعتکاف نیست شیخ طوسی و در مسند قایل بر این باشد و جمیع قایل
اند با آنکه یروی خوش شریف عتکاف را عتکاف است بر اساس حدیث صحیح که از حضرت
الحاج محمد باقر علیه الصلوة و السلام وارد شده است که عتکاف لا یصح الا فی مسجد
یاں مکان ولا عاری ولا شیطون ولا یصح و تطبیق آن سبب بدلیس و یو فی حدیث و غیره
مستند نموده اند و جمیع اجماع بر ابطال قولی جامعیه بیان کرده اند و جمیع و رواست
اولی آنکه تحقق اجماع بر استعمال تطبیق در جمیع و کثافت و تفاوت و دخول مساجد و غیر
مستند است و جمیع بر استعمال تطبیق مستند نموده اند از این امر و ادیت کرده
الخبر علیه و آله الصلوة و السلام فرموده و الجامع المستطاب السفل و شیخ جلال الدین
سید بنی و جامع صغیر این حدیث را آورده و مساوی در شرح و یکدیگر الشیخ و غیره
و السفل جمعا و فرقه و کثیرا و ان الذی حرکت الطیب و این حدیث اربعه لغویان اخبار واقع
ستند و مراد از ان الشیخ و امر است و آنکه عتکاف لازم میاید که لا یصح فی ادر اجتناب
از تطبیق اولی باشد **سوم** آنکه از عدم تطبیق تحقق بین که موجب فقرت و وحشتست
و مستلزم نمی آید و بواسطه و بیان تطبیق و شیخ تحقیق است و اکثر او تا شش

راصلون طهارت و طهارت مطلوب می باشد چنانچه در حالت احرام **سجده** که مثل این
اعتراض در حالت احرام جرات دارد و محاذی خلیج افکار که از جا در حین ادب خلوص
حقیقت دور باشد با بدلت تغییر می تواند گفت که محرم که محاذی حرم است محضین
است و محاذی با قطع باطل است و این است و این طرف و دو حجت حاصل است
گفتار فی جیح الشرائع اولی و آخری باشد با استعمال طیب مکرر با لید عطریات و در حالت
احرام با الا فافط خطور است انحراب انحراب **سجده** مکرر با فافط محضین با طهارت
ناله تمام احمد نیکو است استعمال طیب محضین با با زیادت کراهیت بر تنبیه است
قیقی تا بل است در کتاب رجوع الاله فی احکامات الیه میگوید و لا یکره ان یسکف الطیب
ولیس فی وجع الثیاب عند الشدته قال احمد مکرر با آنکه نه بدلت نموده برای دخول مسجد
استحباب تخصیص با طهارت رجوع ندارد **سجده** مکرر با طهارت مرفوع است برای امری
نفس با مرفوعی و قریب قلب را با مرفوعی و تسلیم نفس بسوی مولی و استعمال طیب غالباً
با عت احرمت قوی است و نه در موجب نفس است فافط طهارت با طهارت محضین
استعمال طیب مکرر با فی مرفوع اعتکاف ندارد و موجب تشییع نمی شود و تسبیح که هست
درین است که بعضی از علما می بگویند که اصل سجده کامل باشد و آنکه با آنکه اگر طایف با طهارت
نما و در اول وقت نفس و نظایران مطلق اعتکاف نیست و مشکلی نیست که استعمال این امور
قلب مرفوع است چنانچه بر ما مل خبری نیست در شرح رساله فیه که فیج و فیه مرفوع
است فرفوع و مطلق اعتکاف باطل است اگر چه در نماز و شرب الخمر الکذب و القذف و عند
المقاربه لا یقض اعتکاف الکبیره و اما انقض احرام و شرب الخمر الکذب و القذف و عند
مرفوع اعتکاف و در احکام استعمال اگر چه مجتهدان اختلاف در خط مایه مرفوع و نش میگرد که فرفوع
نما و اولاده و شرب خمر و مسجد و است اعتکاف تشییع و توان فرفوع احرام است

استعمال طیب است قاضی و نصف **سجده** الفاضل انصاف نیز حکم کند با کفر در زرقه
مسکون است که واجب می شود و نیز گویند اگر شخصی بر رویه و اشرفی از طهارت است حرج
از سال شده است که اگر در اول وقت طهور واجب ساخت مکرر با طهارت شد اگر چه بیست مرتبه
بیش از تمام سال کسی این حد کرده و همچنین اگر رواج آن رسیده باشد و در حین طهارت باقی
سند و مجاری و دیگری را می کشند و این صریح را محاذی گفت کرده قرآن علی و الذین یکتون الذ
و الفضة و لا یفقرن فی سبیل الله فیشرهم لعذاب الیم و هر چه که در مکرر با طهارت و بیست
زکوة مذکور است بلفظ و راه و در نماز را می رواج الوقت الشیخی **سجده** و در استحقاق انقض درین
از مسکون ظاهر نیست و در مرفوعات و از طرف فاضل و اشرفی غیر رواج و محضین و در
است استعمال وجه **سجده** مکرر با طهارت واجب و در مکرر با طهارت و در مکرر با طهارت و در مکرر با طهارت
نفس حقیقت رسولی است و الی اجتناب مکرر با طهارت است مسلم و در مکرر با طهارت و در مکرر با طهارت
روایت کرده عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال یس فیما دون خمس اوقات الوقت
صدقه و یس فیما دون خمس و درین اول صدقه و یس فی ما دون خمس اوقات و یس فی ما دون خمس
و یس فی ما دون خمس و درین اول صدقه و یس فی ما دون خمس اوقات و یس فی ما دون خمس
و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یس فیما دون خمس اوقات و یس فیما دون خمس اوقات
و درین اوقات من اول وقت صدقه و یس فیما دون خمس اوقات و یس فیما دون خمس اوقات
او درین علی بن ابی طالب علیه السلام قال قال رسول الله علیه و سلم فافط عن الخمر و الرقیق فیما
لوا صدقه و الرقیق من کل امرء و یس فی تسبیح و فافط فی ما بین تسبیح و فافط فیما
خمس و یس فیما دون خمس اوقات و یس فیما دون خمس اوقات و یس فیما دون خمس اوقات
علی بن ابی طالب علیه السلام قال قال رسول الله علیه و سلم فافط عن الخمر و الرقیق فیما
عن تسبیح فی درم نماز و فافط علی درم فافط خمس درم نماز و فافط حساب ذیاء الحی

و این سنت است این صورتیست که بعضی اهل اعدانند عین نباشند و اگر یکی از دو نفر
باشد برین تقدیر بفرموده باشد یا با واقع شده و اجسبت و در شرائع فرموده که زکوة را
معلق از همه الساع الاضنه و قوم با این میاورا و در جمیع کفر فرموده اذکات را پس احوالی
و بعضا احوالات احدی است عین زکوة به فان بلغه ان الصواب سمیت و اولی غیر است
صورت این مسئله نزد اهل امامیه و آنچه با قائل با صبی گفته اند و امامیه مذکور است
تجارت را واجب میشد و تا وقتی که بعد از تحویل قدین نشود بقیه نیست که ضرور روح معنی
در قالب الفاظی نه میاید و آنرا که بعد از الحاق فی بطن شاعر است هوای اهل امامیه
عبارت تقدیر فرموده لغوی از معنی خود صریح الجملی اگر از این کلام اجسبت که تقدیر امامیه
در مال تجارت را زکوة اعتیق عین ندارد بلکه لغوی نیست دارد با امامیه میگوید که زکوة
ماده مخصوص است و امامیه میگوید که زکوة را در هر چه از مال مطلقا معلق عین نباشد
چنانچه در کتب گفته و غیر مذکور است با امامیه فسطح در مال تجارت را زکوة معنی عین
نمیدانند و حقیقه مطلقا زکوة را معلق عین نمیدانند چنانچه بر این طاعت کتب امامیه واضح
و واضح است پس اهل باین فسخ حقیقه نباشند و امامیه و اگر مدعی اولی فسخ است بقول
عین و مخرج زکوة در مال تجارت با این از جمله مصادعاری است نه زکوة با بری تقدیر
قولی و آنرا که بعد از تحویل قدین نشود و مخرج معنی ضرور و قولی از این معنی باشد
باز هم تجویس با امامیه و معنی ندارد نه زکوة یعنی عین اهل سنت مانند داود و نیز باقی
باین قولند و شرح مستند اهل امامیه و فرموده امامان که مصادع این احوال عقایده اهل امامیه
ذهب اید اشاعتی ان الزکوة تحت جمیع احوال داد و دلایل و کتبها و حکم مثل ذلک است این
عباس بن علی الله عمنها و اگر بعد عابسی امری دیگر است بیات ان ضرر است با تقدیر امامیه
فرموده اید که زکوة امام مالک نیز در بعضی صور زکوة در عرض تجارت واجب میشد

مستحق و ما و چنانکه بعد از آن تبدل و نقل از قدس شتند در کتاب رجسته الاوهه میگوید و از آن
الرواحن الخافیه را و روحانی و نور و قویس جدا از عفاف و الاسواقی فعدله مالک و لا یزاحها صاحبها
عند کل حی و لا یرکبها و ان و است مستقیم حتی یجهد یدیه ب اوفضه فینک یستد و احد و
و من است که آن فصل شام و صسته امام شافعی که صاحب جامع الاصول است ابرو
بلو صسته و درین نقل یعنی و ما مستطاع ان کوفه مالی فارت حدیث ابن عباس است بر نقل الله
عنه که از آن را بر صاحب کبریا و من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت
یا امامیه بر میگردد فاصل صاحب بر دو جای و از دم بر آید و از رخ بر آید استیضای امامیه
که بعضی مشابهه با عیسی و یهودیت و مشاسترو و سایر صیای یون است می پذیرد
فصل صاحب نیز چنانکه گفتیم در جواب آن کوفه در مالک و روحی یا فی مالک و او شتد و ان و
خود قراء و اما فی شیخ بریدیه نیست کتابی که از دست سرهای گرد یا انگلیس کار که در شام
فرموده و است ادوا و آن کوفه از کوفه انوار که در حال اوفین چیزها شنبه نیست که در آن
از کوفه و محرم و تحقیق و است و اما فی کتابت نمیکند بلکه شرایط دیگر و ان و حجتنا است چنانچه
در کتابت کرده و جواب آن کوفه شرایط است که مالی فاصل از حاجت اصلیه باشد چنانچه
و فایده حدیثی که در آن فرموده و رنگی نیست سرمایه تا غیره با نقل از حاجت اصلیه نیست
بلکه حاجت بد ذات و و اب و کوب و عید و خدم و و و سکنی و مسلح و اولاد چنانچه
چنانچه بر صاحبان الصاعقه می نیست و قول الخدیث علیه و السلام ادوا و آن کوفه اصل که
محمول بر ظاهرش که مجرم باشد نیست بلکه و ان و مخصوص با عیای احوالی است که آن
از حاجت اصلیه باشد پس این قول یعنی حاجت بد نیست مشایع و مانند و بر نقد و تسلیم ابرار
مشترک الور و می باشد یا هر چه را که بر وجه امانت و او و دیگر از عیای و حجتنا اصل سنت
قابل یا بقول است تخصیص شایع و در آن ماه و امامیه و می و دار و شیخ عبد الوهاب

اول و به نستین واقعی
بودن این چیزها تشبیه می

ستادی در کتاب رجاء آمده میگوید و عن داود انما لا یحب فی عراض القته انتهى **قال** انما
الغائب ویزحم یا سئود اوله مال زکوة از مستحق حیث فقر اهل کرد و بعد از آن که مال
ستند است و قبضه و تصرف نمودند که اگر کسی بدو در زمانی از هر کرد و هیچ
را و با شش اندر استحقاق وقت گرفتن زکوة شرط است نه تمام غیر لغوی است
انتساب این قول با و جابیه ناشی از عدم تمام مدعی امامیه است صورت این مسئله با
و جدا است که مستحق را مستحق زکوة دانسته زکوة داده و در حقیقت آنکس غنی
بود و بعضی با وجود غنی باینکه این وجه زکوة است و من مستحق گرفتن زکوة را گرفت و بعد از
غنی او مستحق کشت و در این صورت برخی از علمای امامیه تابعی شده اند که استناد
از تمام زکوة بشخصی که از آن زکوة است زیرا که اعطای زکوة با و مانع از جعل زکوة
است چه از این زکوة جهت نیست که از آن عدا کریمه فقرا بدهند که سدا احتیاج آنها
ست و جابیه یا بعضی در احوال فریقین واقع است احصای آن موجب اطاعت است
از آنکه فقره حدیثی عامه را و است کرده اند که اگر فقره فرموده تم اعظم ان الله فرس علیهم حد
توجهت احصایم و نزد علی فقر اجم و صاحب کافی شرح راوی که از کتاب حدیث و نقد حدیث
نیز این حدیث را اجم فرموده پس و او را زکوة یعنی از قبیل وضع شی در غیر عمل یا شد و آن
علم است و در جمیعها امکان لازم است نیز در کافی مرادیت خود و قال علیه السلام
الحدیث یعنی لطیف عامه از علایمه حدیث مرسلست کالت سمعت رسول الله مسلم
تقریر ما اطلعت الزکوة ما الا اهلک و در مشکوٰۃ آورده قال احمد فی خاتمت الزکوة یا فقیر
ان الرجل یاخذ الزکوة و هو سوادى یا برین اخذ مستحق اخذ زکوة نیست بلکه صاحب
مقتض است و استند او معضوب و از ادب و عاصیه لازم و حقیق باشد در شرائع که در
و بها الله علی انه فقیر فاین حدیث از لحاظ مع انهم انهم در صورت نیست که باقی عالم باشد

فالمستند من جرح حال و یا استغای هم شیخ ابراهیم و کتاب معتبره و معلومه در حدیثی
جرح از آن جمیع جرح از آن شده اند و مستحق و غیر باید پس مالک از جرح و حال حدیث و
ح قاضی و جرح و الطوع انتهى و شیخ علی و رجاسته بشرایع فرموده او از دفع الزکوة فی
من هو علی دفعه الاستحقاق فی فیه و ان عدمه فان غایه فقیرا فقیرا یا غنی یا غنی علی
مستند است و بعد از آنکه این ان کون دفعه اید عن احتیاج و ان کون الاولی بری و لا احتیاج
و لا احتیاج و الا من و لا احتیاج و جعل بالسلطان و عن جرح و عن طایفه و انما هرگاه که سلطه
لا ان فرموده و لی با اکثر قریب یا بنوری در مذهب امام شافعی و احمد و مالک نیز واقع است
جرح بر مذهب ابن عیسی و آنکه اگر استحقاق خود را زکوة بفقیری دهند فقیر بشی از تمام
مستحق کرده است و اولی زکوة از مستحق و از کلام است و در وجه لازم میگوید
و لو یجوز الاعتقاد استحقاق من غیر الزکوة قبل تمام احوالی استوجب الاعانتا حدیثی انتهى
قال انما اصل التأسیب و تبرک و تبرک که مستحق و مالک را در احوال و نقد خانه تا حدیث آمد
درست شد لیکن کما فی حدیث که جرح از حدیث را در حدیث و انرا که از حدیث
تقریر کرده و در حدیث واجب غلبه و انرا که در حدیث و غیره حال که شایع
جرح را بشرط استطاعت فرق نموده است و استطاعت را برادر و احوال و نقد اهل و علی
و نقد اید در حدیث فقیر فرموده پس تمام شدت نقد احوال را در حدیث و در حدیث استطاعت
نقدانی پیدا میکند و حدیثها است که بعد از تقدم هر کس بر وجه حدیث خود قیام میکند و
خی مانند ده یا و نقد و نذر در حدیث و انرا که جرحی که مزاج را اید است و انرا که
و به نسبتین اجماع و علی واقع است بر آنکه استطاعت بشرط وجوب حج است و انرا که
مجهول مراد تا حق قال الله تعالی و الله علی انما یوجی الحقیق من استطاع الید و یستطاع
در استناد و ادب تحقیق استطاعت همین قدر کافی و حدیث است که آنکس با قدرت

چون ابرام که حجاب اعتدال حق اهل سنت که از طرف شیعیه ذکر کرده است کتب و اقوالی
استند و در کتب معتبره امامیه آنرا از آن نیست حجاب حقیقی این اعتدال نیست که
حجاب حضرت امیر المومنین علیه الصلوٰه و السلام در طایفه تعلیمات حضرت فخر و عهده بود
تا منشأ و سر و اعتبار آن کرد بلکه بر سبیل ترویج این عقیده که برادر عقده از دواج خود
اورده بود و بدین جهت کتب معتبره امامیه مانند کتب صاحب این شهر را شوب و کتب کفایه
المومنین و غیره را که از کتب دیگر به این طایفه انداخته اند این شهر را شوب و در صاحب معتبره حایل
لیا فر علیه السلام قد رقی اولاد او را که استعمل من و منسوب ما فاشار علیه السلام الی
جابر الاصله ای تعالی جابر را بیت الحقیقه عدلت الی قوله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ثم مات علیه السلام علیه السلام یارسول الله علی اهل بیتک من عقبه انک سید منی انکار
ما کان فی ذنب الی اهل بیتک ثم قال ایها الناس لم یسمووا وقد اقرضوا بالمشی و بین
الزین و الحق البید فی ایدیکم و سموا ما کان من بیت اهل منور کما قال السیوطی فطرح علی علیها
نوبا و خالده و باقی است و ایها الناس لم یسمووا فکسوفی و کما سألته و قد رقی علی تعالی
الزین انما قرینه استقامت لا یکنوا فی محل الا برحمتی بالکلام الذی قلبه ساعة فخرجت
بطین اهل بیت و امیر المومنین صلوات الله علیه فقال یا خواله اسمی الکلام و فی الخطاب لا یأت
احد حامل رایت و غیره الطایفه و انشد بها الا مر بکوت الامم سلمتی من هذا المرو و ساء ما
فصل بقیة الدعوات لک ما تمی و قلها و منعتک ما ویت من نعمه الا الله الا الله محمد رسول الله یا ایاه
لم یکن من علی و جابر علیه السلام سید کبریت فی جنته و در کتب ذلت الکلام فی لوح من فی
قد فتنه فی الموضع الذی سقطت منه فلما کان فی الذل لعل لعل استقامت فیها اوصیت الیک
قد لک فلما کان وقت بصلت ما یکن لک ثم الا احد ذلت الامم و قد بد و شند و سه
علی عهده لک هالی الامم و ما صاحب ذلت الامم و اما امیر المومنین و اما اولاد استقامت

اعلی المومنین و امیر المومنین علی امیر المومنین و فخر و شجاعت الی کبره الله انما علیها
فی الامم و کما و احد و لقی فلما لو ایا جهم صدق الله و رسول الله الی ما مدینه العلم علی باقیها
او یکر شها یا یا الحسن یا علی الله یثابها فقهها فی الی استقامت خمس فلما خدی هذه الامم
فکر فی شهاها و احفظها فمحلها ان قد تم اخرها فتر و جاکه و امیرها امیر المومنین علیه
السلام و دین و جها فلما انزلها الی یومها ما یکن محلی و رقی البیت من حایه و در و ابان شیعیه
را و رسته است که چون استقامت را برادر او برادر و نهاده و چون خفته از حاکمات آنها بود
چشمی بر شیخ منور حضرت رسول خدا و امیر المومنین و افواج علی و کتب السلام
یارسول الله صلوات الله و رسد خدا ترا بر اهل بیت تو انما است تو انما حاکم کافران آدم
و علم عالم استقامت کردند بعد از رسول که کما فی اند استقامت برادر که محبت اهل بیت را در شیعیه
که شته و اقرار علی الشیخ خوده ایم پس یکی را بدی الله استقامت و بدی را یکی بعد استقامت تو
استقامت ما را از استقامت پیش نیست با مردم خطاب کرد و گفت چرا ما را استقامت خوده ایما اقرار ایم
لربنا بقیة دعوات و رسالت او گفتند کما و شهادت است که کما و ما و بدی گفت ما استقامت
و روان عالمه و خدا کما و زمانه و الطایفه استقامت علی و خدا خوده استقامت که او را حقیقه خود
کبریت که کتب الله و الله کسی را ما لک فی توانی شیعیه است شهور من فکر که سیکر ضرده که
در هکیم و ولادت من و دهم من کد شیشه است و در یوسف حضرت امیر علیه السلام
شند و هر دو من خبر میدهم چون مادر تو وضع حمل تو دیک شند گفت خدا یا وضع حمل تو را
شند گفت خدا یا وضع حمل تو را بر من اسان کرد ان لیمز ان الرضا فی الله و الله الرضا فی
برادر چون تولد شد ی هی ان وقت زبان کشوی و ادای شما دین خودی و مادر خود کفی
که چرا بیدار من از منی بودی برو با شند که مسیده و لا و دم مرا نفع کنده مسیدی از من
او خود را بد چون مادر تو این سخن گفت شند فرموده را برادر یوسفی گفت که در

دفع نمودند و در قتی که فراسیر میکردند تمام اشیاء و اشیاء بود که آن نوشته را ضبط عاقلی تا
او را برداشته و با وی خود بسته بعد از آن بمیان فقه عثمان و دیگران که لوح را کشودند
چهارن عبارت که فرموده بود محفوظ دیدند پس حضرت او را بخانه اسباب بخت بخت فرستاد
تا برادرش احد و او را با آن حضرت تزویج نمودند و در کتاب خود مطالبی در مناقب اهل بیت
نیز بر اسلام خود و طایفه خود و حضرت امیرالمؤمنین و اوست و درین روایت تصریح واقع است
من شاء فیرجم الیه پس اعتراض از اصل ساقط باشد و مراتب سوال و جواب که فاضل بنا
درین مقام ذکر نموده و بر او خسته طبع اوست و در کتب امامیه اثری از آن نیست
تا آنچه مجرای آن نموده **الفصل الثانی** و طایفه و بعضی را غیر زبان عربی قوی نگینند و
در معاصلات و معنوی هرگز اعتبار امتیازات در هیچ شریعت نیامد و نه حضرت امیر
خود در معاصلات و فارسی را لطیف داده اند با دیگر معاصلات خود را بر زبان عربی عقد کرده
باشند بجز آنچه جمیع شیای که بر زبان خود کرده بودند و جایزه داشته اند و هیچ معقولی
ستود که زبان عربی را در محبت خود و معاصلات مثل طایفه و بیع و طلاق چه قسم دخل نموده
بود و درین حقوق و معصوم اظهار حالی را تغییر است و ما فی الغیر بر قوم را بعضی معین میباشد
استیلا **قوله** و به نسبتین ایرادی که درین مقام و مثال آن فرموده باشی نیست
آن قلت قائل و عدم فهم معنای امامیه است چه در میان علمای امامیه خلط
واقع است که اتفاق عقود مانند جمیع و آنچه بر زبان عرب واجبست یا مستحب و نزد زبان
عربی نیز این حکم مخصوص باشی است که قدری بر زبان عربی داشته باشد
در حق انشائی بیکدیگر در بر لغت عرب نباشند در محبت اتفاق عقود نیز بر زبان عربی
شکی نیست هر چند صحت آنچه ذکر کردم بر ظاهر آن کتب امامیه محقق نیست اعمیاً
طلب مستفید از آن دیگر عبارات بعضی از علمای اعلام نموده میشود صاحب شریعت

شرایع و در کتب شیعه و سنی و اجداد اعتقاد الی علی التمسک من مالهت الی آخر این معلوم در شیعه آمده
فرموده و لا یجوز اعتقاد بغيره و غیره و بعضی معتقد به علی است و آن را ذلت هر چه بود من صاحب
الشیع علی الله علیه و آله و کفر به من الحق و الاثم و قبل ان ذلت مستحبی و واجباً و ان علی علیه السلام
من الکلمات من قبل الترافع الی اشیاء فیهما حجة و ان العرض التصل الی المعانی المقصود الی فهم الامت
فیهما وی بای نظرات حق و هما جنوعان و لیسقط مع البیعة و المراد به ما شیعیه اکثره فی العلم
او نراست بعضی از اعتراضات المقصود و در هر حال احدی از اخص بایز خد و طایفه اجداد را به شریعت
نیز علی مینمایم که او را در تخریجین عدلین و فی الاکتفاء و احوال و چه که باید علی الحاضر التوکل
و ان قد رعیه و عمل بالحق و در جواب اتفاق خود زبان عرب مخصوص به فارسی لغت عرب
به جمیع از دستخیزان و کتب که عرض از عقود اظهار حالی را تغییر است مطلقاً هر چه که باشد
طایفه عربی اظهار حالی را تغییر است بر وجه شریعی علیه السلام و صلیق باشد و در هر دو معاد
صداقت عقیده و در الفقه و السلام و معهود و و ان زبان عربی بود و نیز آن را تغییر
عرب و حق را در این اول حجت و در حجت شیخ است نیز اگر عربی متعلق تغییر معیت اظهار
و خصوص اظهار را در بیان دخلی نیز لازم می آید که عقود عقود خود صحیح معیت اتفاق و جواز
باشد و این معنی باقی است باطل است و از تکلیف فرمودن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
غیر از این را تطبیق آن را درین ساقط میشود و هر که انکس حجت و بعضی و شوق اتباع
و انکس ای حیای ستم علیه و السلام در کتابت و در کردار و در و احوال و آنچه است که
اقتدار بر لغت عرب اتفاق عقود زبان عرب لازم و صحیح است چنانچه در بار رسالت
اما را ضروری و حضور لا مع التور و حول و نزلت ان صافی خلوص عقیدت و دعای طریقت
است و انقضت علیه و السلام در آن حکم بر زبان عرب ترغیب و تحریص فرموده چنانچه
در کافی شیخ و فی کتب معتبره و فقه حنفیه است روایت نموده قالی علیه السلام

و نیز گویند در قیامت نفع گرفتن از مؤمنان مکروه است چنانکه خدا تعالی میفرماید احل الله
و قال لا تنكحوا ثمة من تران منكم مؤمن و غیر مؤمن در این باب برابر است زیرا که
منجاری تجارت برکت به تحصیل بقیست و توارث جمیع اعیان و امصار به خود ان است اگر
مشخص خواهد که در اسلام محض بی برکت نماید و از اجایز بی بدین پس باید که در قیامت
اعراف و خاسران و عراف عرب و بین ازین عالم و محرم باشند چنانکه انبیاء و اولاد بر قیامت
مؤمنین با هم با وجود گرفتن نفع غیر موهبه الهی **اول** و به نسبت تعیین آنچه در این مقام آمده
فرموده است مد فرغ است آنچه وجه اولی آنکه تفرقه عیب امامیه و پیوسته خط نموده
زیر آنکه در ادب بیع و شریک بولت راجع از مؤمنان کلام علی امامیه واقع است و امام
از نفع راجع در این مقام عام نیست بلکه مخصوص است با مسوای قصد تجارت و اگر
اما اگر شایع را برای تجارت خرید و فروش باشد یا احتیاج داشته باشد در این صورت
گرفتن از مؤمنان مکروه نیست هیچ عبارت فرقه حقه فاضل است در این باب در شرح معنی
میفرماید الحادی عشر و قلت ان علی المؤمنین الا مع الحاجة یاخذ منهم فقیه یوم الامام
معرضه علی المعاملین فی ذلک الیوم مع القیاطم و الا نزلت الی علی العادل بعد تحصیل قوت
نموده اما احتیاج به قیاس مع الرقیق انتمی پس ایام معتبر باشد دوم آنکه قول امامیه
در این مسئله مطابق حدیث شریف حضرت سرور کائنات است علیه و السلام و الا فضل
الانقیات و اگر تم التماسیات جانیان فیساکر انما ینحر و انیت کرد و وسیع جل و الله
میگوید علی و راجع معنی غیر نفعی است نموده که آنحضرت علیه و السلام فرمود پس من
المرءة الی علی الاخوان یعنی نفع گرفتن از برادران مؤمنان از هر دو نیست پس راجع
از برادران مؤمنان گرفتن بموجب این حدیث شریف خلاف مذهب و صفای عدالت است
و شیخ عبدالحق دهلوی در نوجه مشکوود در ضمن تعریف عدالت گفته و مراد از مروت

ان مروت یعنی مروت یا خرد و توفیق عدالت از بعضی جهات است و اتفاقا نیست که بعضی
جهت و مراد آنکه نیست مثل بعضی مناجات و نیت جانیان و شرب در این باب و شیخ
عام و سبکی در کراهیت این امور نیست پس آنچه از برادران مؤمنان که بعضی جهت و مراد آنکه
نیت مکروه باشد پس بعضی و شیخ امامیه در این مقام راجع به نیت سرور کائنات علیه و السلام
السلام باشد و آنچه اگر این حدیث شریف بصیغ شریف تر میسرده حرف و مراد آنکه
تقلیدت جاب عاید میشود و اگر با وجود علم باین ارتکاب بعضی و شیخ خود و پیوستن بر این
و ایمان این مدعی فصل و فرقه است و پیرو پیروم که کلام و در حقیقت است که امامیه باین معنی
و در این قول جاب سرور کائنات و پیروان علی علیه و السلام با امامیه شریک و قائل باینند
پس تفصیل نشیخ امامیه و در این مسئله و باینکه موضوع برای بیان حقیقت امامیه
است که بر عین پیرویت نظر انیت و صفایه بیدیت و در میان ماسن است و در حقیقت
باشد **اول** اما مثل التماس و نیز گویند که برهن خویش بر برهن را جایز است
چنانکه در شرح قدس باین مضمون است که برهن ساختن اندام که تعالی فرموده و معتبره و
بعضی نایب که از برهن معتبره است و تحقیق میشود و مراد آنکه گویند مراد از برهنه مرهون
دخلی نیست بر ملا و کرده اند و است و منافع او نیز نمیتواند از حیث اذیت اگر نیست هر چه
همین چنین است که عند الحاجة از قریب خود و رسول توانی نمود اگر این هم باشد باید که
چه خرا صدقه معنی لغت را باین معنی است و مراد آنکه برهن شدن برهن شدن است
علیه السلام بمقام اول از برهن الا حقیقتا انتمی کلامه **ثانی** و به نسبت تعیین مد فروع است
وجه اولی آنکه این مسئله مشکوفاً است پس از علمای امامیه مانند شیخ مفید و ابن جنید
و ابوالصلح و قاضی و سبکی و ابوالحسن طبرسی و شیخ ابوالقاسم و شیخ سنبل و سبکی و غیرهم
قائل به این اند که بعضی از شیخ طوسی در نهاده نیران نقل اختیار کرده است و در بعضی از

[illegible]

عطا می آید بر باد و نقل صحیحاً یعنی مذهب افلاک بر وی انجا نوار می شود تا بر این و حکمی او واضح
الحقی المعتمد کرده بر حرف الهیاتی که با شرح مشکوفاً و الجوهری الباب الثانی من کتاب
از من عن عطاء الزکات معین الجاربه الی اصابه بعد ان الطریق استبصاراً بر صحای ابن حکم
نیکویند و الاذی اعتقد امانت خدا بجهاد و اولی الحقی که است لاده و العیون ثانی ذلالت کلین
این خداست و لذت سید اقام و ذکر کرده او الغرابه و حقیقت خبری نیست که بر این حصول
هم باقی نیست بر باد این می نقل می کنند و هرگاه خبری می نقل می کنند بنیویث می گویند است
و همی و حق تحقیق این می خوانند شد و هرگاه می نقل می کنند ثابت شد که نه و شش می خوانند
حلیل اند و هرگاه می خوانند و از باد می خوانند است و هرگاه می خوانند حرکت از باد می خوانند
خداوند می خوانند و ثابت شد و هرگاه می خوانند و ثابت شد که نه و شش می خوانند
و با شش از باد می خوانند و ثابت شد و هرگاه می خوانند و ثابت شد که نه و شش می خوانند
می کنند و ثابت شد و هرگاه می خوانند و ثابت شد که نه و شش می خوانند
حق است **باب** فی احوال صاحب و نیز گویند که اگر طفل هر چه را از او می خواند که می خواند و
کسی که می خواند و ثابت شد و هرگاه می خوانند و ثابت شد که نه و شش می خوانند
خداوند می خوانند و ثابت شد و هرگاه می خوانند و ثابت شد که نه و شش می خوانند
و ثابت شد و هرگاه می خوانند و ثابت شد که نه و شش می خوانند
از باد می خوانند و ثابت شد و هرگاه می خوانند و ثابت شد که نه و شش می خوانند
استحقاق می خوانند و ثابت شد و هرگاه می خوانند و ثابت شد که نه و شش می خوانند
لطاف طفل را می خوانند و ثابت شد و هرگاه می خوانند و ثابت شد که نه و شش می خوانند
حق است که هر چه می خوانند و ثابت شد و هرگاه می خوانند و ثابت شد که نه و شش می خوانند
لطاف طفل را می خوانند و ثابت شد و هرگاه می خوانند و ثابت شد که نه و شش می خوانند

فی تعلق الحكم بالقطر الطحل المیز و مستوفیه فی مطلق ابداع العامل فی القطر المیز
تورد استنبه جواز التعلق بالمیز و غیره عن دفع ضرر و یقین استی در شرح احد فرمود
اولی فی دهر انشاء منافع و کافلی لهالی الا لقطر ولا یستقبل بنفسه ای ما لم یسج
عن ما یصلیه و یدفع عن نفسه المصلحات المکون فیها عادة فی مخط الصبی و الصبی و ان
سرا علی الاقری ایدیم استوفیه جوا باقتضای ما یصلیه فی مخرج التعلق بالقطر و مستوفیه
و استوفیه انما یوکل به علیهم لوجوب التعلق فی مطلق و جوب التعلق و کافلی لهالی و انما یستوفیه
و غیره و اما وجه احتمال ضعف این است که مراد از قطر میز نور قابل باین قول عبارت نیست
از قطر که بتوکیل است از پدر و صلح از فرزند و استوفیه و در فهم و در است و عقل و کما
ماثل بالعبث بوده از انجا که جبین الطالی در کفالت و پرورش و حضانة و حفظ و صیانت
خود مانند بالعبث و در غالب اوقات محتاج فیض و عنایت و معافی می باشد لیس الطالی
در عقل و شعور از متابعان که در معرفت آنها را بر بایم گویند کافلی و جویا شده جانی
و محبت و برکات گفته اند مگر فی عقل است نه لیس خراف و التعلق که حفظ
و حضانة باشد در اینها معفو و باشد لایم حکم آنها در امتناع التعلق حکم بالعبث باشد
در غایت اتمام شرح شرائع فقه متشابه ای منشأ التردد ما تاله المص و من امنا
عن الصیاح و مستوفیه و اگر احیاناً یکی از انشیات در وجه مملک گرفتار شود و
صوتی تلف و صیاح باشد و این قاطی انما و فی ذات انشیات انما و اینها که
بر سر وقت انشیات برسد و اجبست و غرض اصلی درین مقام حفظ و صیانت آنها
این و جله است نه پرورش و حضانة و هر طلی که باین مرتبه از عقل و شعور
باشد حکم طفل میز نور و انما طلی نور و انما جانی است لیس انرا جانی
انما و جانی و ردی و انجا می بود بقول نیزند استه باشد کما لا یجوز علی اولی انشی

انما فی التعلق بالقطر و مستوفیه فی مطلق ابداع العامل فی القطر المیز
تورد استنبه جواز التعلق بالمیز و غیره عن دفع ضرر و یقین استی در شرح احد فرمود
اولی فی دهر انشاء منافع و کافلی لهالی الا لقطر ولا یستقبل بنفسه ای ما لم یسج
عن ما یصلیه و یدفع عن نفسه المصلحات المکون فیها عادة فی مخط الصبی و الصبی و ان
سرا علی الاقری ایدیم استوفیه جوا باقتضای ما یصلیه فی مخرج التعلق بالقطر و مستوفیه
و استوفیه انما یوکل به علیهم لوجوب التعلق فی مطلق و جوب التعلق و کافلی لهالی و انما یستوفیه
و غیره و اما وجه احتمال ضعف این است که مراد از قطر میز نور قابل باین قول عبارت نیست
از قطر که بتوکیل است از پدر و صلح از فرزند و استوفیه و در فهم و در است و عقل و کما
ماثل بالعبث بوده از انجا که جبین الطالی در کفالت و پرورش و حضانة و حفظ و صیانت
خود مانند بالعبث و در غالب اوقات محتاج فیض و عنایت و معافی می باشد لیس الطالی
در عقل و شعور از متابعان که در معرفت آنها را بر بایم گویند کافلی و جویا شده جانی
و محبت و برکات گفته اند مگر فی عقل است نه لیس خراف و التعلق که حفظ
و حضانة باشد در اینها معفو و باشد لایم حکم آنها در امتناع التعلق حکم بالعبث باشد
در غایت اتمام شرح شرائع فقه متشابه ای منشأ التردد ما تاله المص و من امنا
عن الصیاح و مستوفیه و اگر احیاناً یکی از انشیات در وجه مملک گرفتار شود و
صوتی تلف و صیاح باشد و این قاطی انما و فی ذات انشیات انما و اینها که
بر سر وقت انشیات برسد و اجبست و غرض اصلی درین مقام حفظ و صیانت آنها
این و جله است نه پرورش و حضانة و هر طلی که باین مرتبه از عقل و شعور
باشد حکم طفل میز نور و انما طلی نور و انما جانی است لیس انرا جانی
انما و جانی و ردی و انجا می بود بقول نیزند استه باشد کما لا یجوز علی اولی انشی

انما فی التعلق بالقطر و مستوفیه فی مطلق ابداع العامل فی القطر المیز
تورد استنبه جواز التعلق بالمیز و غیره عن دفع ضرر و یقین استی در شرح احد فرمود
اولی فی دهر انشاء منافع و کافلی لهالی الا لقطر ولا یستقبل بنفسه ای ما لم یسج
عن ما یصلیه و یدفع عن نفسه المصلحات المکون فیها عادة فی مخط الصبی و الصبی و ان
سرا علی الاقری ایدیم استوفیه جوا باقتضای ما یصلیه فی مخرج التعلق بالقطر و مستوفیه
و استوفیه انما یوکل به علیهم لوجوب التعلق فی مطلق و جوب التعلق و کافلی لهالی و انما یستوفیه
و غیره و اما وجه احتمال ضعف این است که مراد از قطر میز نور قابل باین قول عبارت نیست
از قطر که بتوکیل است از پدر و صلح از فرزند و استوفیه و در فهم و در است و عقل و کما
ماثل بالعبث بوده از انجا که جبین الطالی در کفالت و پرورش و حضانة و حفظ و صیانت
خود مانند بالعبث و در غالب اوقات محتاج فیض و عنایت و معافی می باشد لیس الطالی
در عقل و شعور از متابعان که در معرفت آنها را بر بایم گویند کافلی و جویا شده جانی
و محبت و برکات گفته اند مگر فی عقل است نه لیس خراف و التعلق که حفظ
و حضانة باشد در اینها معفو و باشد لایم حکم آنها در امتناع التعلق حکم بالعبث باشد
در غایت اتمام شرح شرائع فقه متشابه ای منشأ التردد ما تاله المص و من امنا
عن الصیاح و مستوفیه و اگر احیاناً یکی از انشیات در وجه مملک گرفتار شود و
صوتی تلف و صیاح باشد و این قاطی انما و فی ذات انشیات انما و اینها که
بر سر وقت انشیات برسد و اجبست و غرض اصلی درین مقام حفظ و صیانت آنها
این و جله است نه پرورش و حضانة و هر طلی که باین مرتبه از عقل و شعور
باشد حکم طفل میز نور و انما طلی نور و انما جانی است لیس انرا جانی
انما و جانی و ردی و انجا می بود بقول نیزند استه باشد کما لا یجوز علی اولی انشی

منفعت نزد ایشان متعین بد و قسم است یکی عاریت و دیگری تحلیل و این هر دو قسم متقابلند
معتوم و بشرط عاریت است پس اگر ائمه را با استعزام این معنی باشد از این است که نزد
انصار تحلیل جایز است و عاریت است و این حکم از اجابات زکاة آمده
است در جامع عباسی گفته عاریت گرفتن از غیر جهت تنعم از اولیاء اگر حفظ تحلیل یا اجابت
گردد جایز نیست شیخ مشهوره ثانی طایفه قره و شرح مشایخ فرموده لا خلاف عندنا من
جواز عاریت جاریه از غیره سواء است حسبیه او غیره و سواء کانت المستعرا حیا ام میتا
لکن یکبار عاریت از اجنبی جایز است اگر چه امانت حسبیه خود را نصبه و خاصه فی ذلک اشیا
نعم اما عاریت از اشیا که صغیر و لا تستثنی او کبر و لا کانت او قبیح المظهر للموجبات و اما استعزام
الو مستقیم غرض عاریت از اجنبی و تحلیلی با حفظ عاریت و نیست نیست صاحب مشایخ
ولا بقی باقی عاریت دوم که بر تقدیر تنزل میگویم که هر دو معنی بیان آید که نزد حنفیه تزویج
مجاور که تزویج ام و این جایز است چنانچه در هدایه تصریح بان واقع شده و در عبارت ساقیه
عاریت آن مذکور گشته و نیز از مرقا و مشهور است و مذهب حنفیه است که تلفظ
هیه و نفقه میشود و اگر چه در اصول و درین جزئیات در حقیقه همین است که غالباً
تلفظ را با صیغه هیه مضاعف سازند و نیز مشایخ تلفظ مجاور که بطریق گرفتن از کما که نزد حنفیه
جایز است باین تقدیر هرگاه لا بطلان مذهب حنفیه اگر کسی تزویج کند با تلفظ هیه
منفرد سازد بعد از دخول بدنی منقطع تمام نمائند و باین مذهب کفری با تلفظ عاریت در وقت
النساق تلفظ مجاور که بکنند و بعد از دخول زحافی منقطع تلفظ کنند و در هر دو صورت ایوادی که
ناصب نموده است وارد میشود میگویم که بشکای همین مشایخ که عطا و بنی باجماع کار را بر
مشایخ امام اعظم ارجحیته کوئی است قایل با اجابت تحلیل است پس اهل و مستحق
که نزد حنفی از تقاریع و تراکیب تحلیل است در مقابل آن هر شخص نیست **فصل فی التامیل** انما نصب

انما نصب و نیز اکثر ائمه که در هر دو در صدقه جایز است و اگر چه استیصال هر دو را با یک
صدقه نام و بجز بر صریح ما بعد از ائمه در صدقه فالتامیل لغوی فی کلمه استی و لا یستعمل فی
این مسئله حال تحلیل و تبیین از برونه تفصیل نیست که نزد امامیه رجوع در صدقه واجب
بصرف جایز نیست و خلوص فی درین نیست و در صدقه سنتی نیز از وجهی و عاریت یا عاریت
نیست و در حقیقت باقی فرموده و نیز بعد از ائمه این لغوی شیخ در حاشیه فرموده لا خلاف
فی ذلک فی العرفه و اما المذهب فی التامیل شیخ مجاور عاریت که گفته فی صریح مجاوره
و الاخری عدم الخلاف و صدقه در مشایخ بعد از فرموده و مشایخ ائمه نیز عاریت و هر ائمه
لا یصلح الرجوع فی الهیه مع التامیل و در مشایخ صریح ما بعد از مجاوره الرجوع فیها بعد از ائمه علی آن
آن معتقدیم و اما اولی و قد حصل فی کما عارض عینه شیخ مشهوره در شرح مشایخ گفته
فی ذلک التامیل فی ان صدقه التطوع عندنا بمنزله الهیه فی جمیع الاحکام و من مشایخ الاکابر
و انصار و لا یزیم بافتش و کما من لارجع فی الهیه فله الرجوع فی الصدقه علیه سه المصنف قد له
لا ان المختصر و باین وجهی رد علی قول التامیل و مسلم و اما الهیه و اما حاصل ما
لا مجور الرجوع فیها قطعا و الصدقه مستلزم العرفه و اما و هر ائمه و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه
هو اقرب حتی ارفض فی الهیه التامیل ان عوضا لصدقه و لم یصلحها الرجوع فیها و ائمه و ائمه
قول التامیل اما صحت جدا اوصی علی عدم استعزام بنیه القرینه فیها فیکون قول فی المستند
هرگاه این مقدمات مهمل گشت در یافت شد که لازم حاصل ما صیغ مجاوره و مجاوره
اولی اگر استناد این قول با اکثر علماء امامیه خلاف واقع است چه دانستی که مخالف درین
مسئله لغوی شیخ طوسی کسی دیگر نیست و و اما اگر ظاهر کلام و مردم اینست که امامیه
رجوع در صدقه مطاعا جایز نیست ابتدا این نیز در خبر منع است چه رجوع در صدقه واجب
نزد ائمه و بالاجماع جایز نیست ائمه فی هست و صدقه سنتی است پس اگر استناد

و این شرح من عظمه الشافعیه بالنسبه الى المهارف بالحساب و مستند او
باب روایتی است که در حق ائمه اربعه از افعال این عمر روایت کرده قال و قد
حتى نزل الوفاق الى ذلك فظنوا انهم قد نزلوا الى ذلك فظنوا انهم قد نزلوا الى ذلك
شرح مستند شافعی میگوید تا ما معنی الحکم نام نهید قدر و اعدو الشریع حتی لیسوا
قوما قال ابو العباس بن بشری معنی قوله قد نزلوا الى ذلك فظنوا انهم قد نزلوا الى ذلك
عشر و اثنه ثلث قال و هذا خطا بن من خصص لهذا العلم من اهل الحساب قال و قوله
العلم خطاب لعلوم الناس الذين لا يحسبون فظنوا انهم قد نزلوا الى ذلك فظنوا انهم قد نزلوا الى ذلك
فذل بالعلم انما على الاحتیاط فی بین مواجهاة امر باحتیاط و نهی عن تعبد العلم
حتى یمنع له الصواب کما کان لهم و احوال الناس الذين لا یقرؤ الله الا حیاة و نهی عن تعبد العلم
قال الارزهری و القری الاول صدی و ارجوان یقولون ان ابی العباس غیر خطا و نهی
در شرح مستند شافعی فرموده و یکی عن قدم قالوا یجب فی ذلک و رجوع الی قولی
ملا علی قاری در شرح نهی العلماء بعضی علما اهل سنت نقل کرده است که هر چه در حق
از همین سوال می نمود و بر نقل متفق علیه آنها علی غیر مود و نهی عباد و اهل و کرم
بعض علما نیا عن محمد بن عطاء الله کان لیسوا الی الخ و نهی عن قولهم یوران متفق علی
ذلک جا علیه فهم الی اخرها قال نیز از ما که خاند نقل فرموده علی التبع ان اهل الحساب و نهی
فیها و جهات احدی و نهی و انما فی لا یجوز بالعلم فیمیز علی عباد الی قدر بعضی اشیاء
از جهات و نهی شریف مذکور است علیه و الله و السلام و در اصول فقه همین
است که عدوت اجرم فقط است نه بخصوص و سبب دوم آنکه معتقد شریع را ابطال یجوز
و انستین فاشی از تحقیق است زیرا که معتقد اصلی و سبب تصور ی از شریع مطهر است
حق است تعالی بشاره جلی ها سوی از نور انوار و قوا اعم است در تفسیر و تفسیر او بری

و این تفسیر که به حکم الهی و حد میزاید و نه یکسره شریع و نه ان اثبات الحق و معنی
و نه یقین و باطنی که لیسوا الله و نهی و سبب اولی از افعال این عمر روایت کرده قال و قد
یا معتقد شریع و نه تعبد با برضی صاحبین در صورتی که این امر برضی صاحبین
باستند و لیس که با شریع و نهی با برضی صاحبین و نهی با برضی صاحبین
اصطلاح صحیح نیست بلکه جهات استارهای محقق را دانست و نهی با برضی صاحبین
و نهی با برضی صاحبین و نهی با برضی صاحبین و نهی با برضی صاحبین
عبارات و معانی است که ظاهر و باطنی است که خواص و عوام را در آن یکسان نیست و نهی
باستند و در این زمان اکثر ستارهای تعبد عیب بوج قوس مشغول هستند و استیجاب
آنکه بر قدری که در حق ائمه اربعه از افعال این عمر روایت کرده قال و قد
که در و دیگر که ارباب امور تحقیقی اعتقاد نمایند و بر قدری که ارباب امور تحقیقی اعتقاد نمایند
لازم می آید تحقیق با معتقد شریع و موافقت صاحبین تحقیق نمیشود و در حقیقت احوال این امر
و نهی با برضی صاحبین و نهی با برضی صاحبین و نهی با برضی صاحبین
تقدیرات را با فی محضی عاید حال متسا کین کرد و جهات غیر و عاید حال بر تائید تحقیق کوکب
و در عیب سوء اعتقاد و رسم و طنون فاسده اینجا شود و لازم برای جیم حاد و طنون اولی
در این ایام منع و ار و میده و نهی با برضی صاحبین و نهی با برضی صاحبین
محص است صفتی برین امر فاشده اعترا ضات با برضی صاحبین و نهی با برضی صاحبین
مساوی در بعضی افقه بر شریع جامع معیار از خطیب قرع می فرود که او را تا پنج خود روایت کرده
ان علیا کرم الله و جکره ان تفرج الرجل و لیس فرقی الخ و نهی با برضی صاحبین و نهی با برضی صاحبین
فقی من الشریع و لیس الا لیس و نهی با برضی صاحبین و نهی با برضی صاحبین
جنباب تضادیک با برضی صاحبین و نهی با برضی صاحبین و نهی با برضی صاحبین

باعت بر مسیحه است بخدا از عتراض بر اهل علم انحراف و بران نموده اعیان و فرج خود را
بر جهان ظاهر کرده اند با آنکه بعضی از اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم بوسیله از جماعت
بر ان نموده بطریق بعضی که ارباب میباشند اگر اعمال حساب اقرب و منافی قریضا باعث خروج
از جماعت شریف و استغایر بجموع متسین بودی این امر از انبیا کتب انوار و باجری
در جمیع خود روایت نموده انصاری خارج من بر این کتاب است ان بر این کتاب مکتب من بکن بیع تمام
از حدیثی قطع انرا باینکه الاصفهانی از جمیع انکه انرا نقل این اقوال بوضع بدست که بعضی
اهل سنت قابل شده اند غیر از اهل بر طبع منافی قریضا حساب اهل بنجم و بعضی اهل افان
و بعضی از اصحاب نیز بعضی عاصوف را بر بطریق بعضی که ارباب موقوف میدارند و بر طریقی
قول امامیه و بر این مسئله ثابت از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نیز در کتب اهل
و جماعت در روایت بدست آورده این مسئله درین باب که معتقد و رای جان حضایی
امامیه است لعمری که با منتهای انما نقل انما صیبه و بگویند که در اول باب از انکه
سالار شود و حرام است اگرچه فراموش بگویند باشد حال اگر این مقدمه را در شروع جمیع اصحاب
نست انچه گفته اند **از** و بدست من در مطالعات من شده که خلقت جنس انانیت با
جنس نکرده و با دلی فطرت در نهایت ضعف حبه و مسخوف بنده و انتم شده و اصحاب و جراح
اینجا در رعایت آنکه و معایه می باشد و ظاهر است که اعتقادی ان پیش از نه سالگی که نزد
امامیه حد بلوغ زن است و در کمالی در وقت و لغو و منافع و قری و در نهایت ضعف و هن
می باشد که در پیش از نه سالگی تا بصدقات جماعت جماعت نمی اراد خصوصاً هر که با
مرد قوی الحبه و کثرت انباه باشد مگر اگر زن از زمان بنی امیه بود که در انجا هرگز اولی
سابق غالب و اشتیاق مرد قوی تر می باشد و جماعت درین من عا نیا محضی با نوا میگرد
و درین این حالت باعث نشود خلقت و تقاضای هلیت زن است بعد از قری ان

نور ان صفت نیست و زن بعد از ان که در مردی انکه در شروع بشماره هم اعتبار را بر جمل خودی
قرار داده اند که با ان نسبت تمام میشود و بکار در بعضی مواقع باعث هلاکت زن میشود و چنانچه
تقریباً بر مسیحه و درین حدیث من فان منتهی و کشته و چند صیبه بسبب جماعت جماعت که مسیحه
علاوه انکه جماعت با نیت درین من در کمالی در ایت دست و موجب شهادت و مانع و باعث خروج
جماعت و در عین و در مسو من است از جماعت منتهی که اهل جماعت را با زن که حاکم بالکسب و در
نرسیده مردی میداند با لجه غالب جماعت زن در هفت و شش سالگی از انرا اهل افان
زن است و اگر حکم انکه لا حرم در غده هب امامیه در اول زن را پیش از نه سالگی حرام نموده
انکه با صد باب اخبار و اهل افان شود و هر مسئله را ان خاص لازم بسیار مسائل که در انجا
و علاوه تا کتاب و صحت است و در انکه کافی است با انکه این حکم مستط از سنات مسیحه
حضرت سرور را که نایک است علی الله علیه و آله که با ام المومنین عا لیه صدقات و شش
سالگی ان عفت و با نفع فرموده که نه سالگی بر مسیحه نه فراموشی خود و شرف بسیار است
در قرین و شرف فرمودن انحراف صلح حجاب صدقیه را نه بر مسیحه نه سالگی بشرف
قرایش خود را و در کمالی حیات طبع اقدس بر احوالت او با بر انکه ختم مدعی است لعمری که
من و تصور این من و عدم صدقیتش انعام و نفع را حسب ظاهر می دیگر نیست و در کتب
معتبره و سیر و حدیث اصحاب با این صحت واقع شده و در حدیث ابی ذر و در انعام او رو
انحراف او را در شوال دوی شش ساله بود و نه ساله که در چندین سال دوم از هجرت و را خ
شده و با و دوی نه ساله فرود و کتب رجال انرا عا لیه صدقیه مردی است نزد بی بی
علم است مسیحه و مالی و ابا مسیحه شش سنین تجاوزی در جمیع خود را و در انکه در حدیث

چون صفت در سفره اقم شود و سفره در آن باشد در هر منزل آنوقت صفت جدید
در صفت عروق و در هر بعضی از آن عروق است دختران متولد شوند و این صفت
باز در سال آنات سفره صفت کف یا کبیر و یا در او این صفت کف در دوات و دختران
صفت نماید با طبع کند و از آنجا است عدم تقسیم میراث کسی که صفتی بسیار کرده
در نه او معلوم نیستند و نه عدد آنها معلوم است و نه طوالت آنها پس لطیف امر میراث
لازم آید و همچنین تقطیل میراث کسی که از صفت بد آمده اند که در آن و برادران آنها
نا معلوم است تا وقتیکه در نه در عددی معلوم نشود تقسیم میراث ممکن نیست و تا وقتیکه صفت
در نه آن ذکر است و الوثقت و جهت و حرجان معلوم نشود سهم وراثت هم معین نمیتواند
باشد و در ضمن تقطیل صفت بهر ذرات میراث صفت خصوصاً امر طبع و امر میراث صفت لازم آید
و تقطیل این مقام را در موارد العلوب که تصنیف یکی از محققین اهل سنت است باید دید
و این صفتی در تقطیل مواردی است که او بدینست از صفت لازم می آید پس بر نوع الساقی
تعلیم بر بای مسکود و در اینجا حق تعالی در کتاب خود صفت فرموده است اسباب حل و طی را
در همین دو چیز یکی طبع صفت ظاهر است و در دوم طبع صفت که سبب این دو عقد احتساب نام
نات اما با مراد حل میشود و در خصایص و طوالت او می باشد و حفظ و در وراثت کما یجوز
محقق میگردد و همین صفت را در دو مورد بنا بر آنکه در آن مورد و قول تعالی اعم از این
او طوالت یا عامی یا موردی است و در موردی است و در عتب این در هر دو جا فرموده
است فمن ابتغی و ما و ذلک فی و لیاک هم العادون و ظاهر است که در نه صفت را و طوالت
و اگر میراث و غیره و طوالت و تقطیل و کسوف و دیگر لازم از وجوب در تحقیق میشود و طوالت
یعنی هم نیست و اگر چه وجه و اعتقاد او را نیز هستند و تقیانه شدید میز اعتقاد خود
این که در وجوب و میراث هر دو صفت مهم میسر میسر در کتاب اعتقاد است این با فواید

برای و در هر دو است که اسباب علی امر آنند که از لفظ الطبع و طوالت العین و السقف و الخلیل الی
آیه و غیر حق تعالی صفت نماید فان حکم آن تعدلوا واحداً او ما ملکت ایمانهم یعنی اگر ترسید
که در صورت تعدل و حکومات عدلی نخواهد کرد پس بر یک مکتوب حقیقت است که باید که بر آن
حرفه صفتی که بنیاد بر یک مکتوب و در هر حق ثابت صفت صفت حصر است
و طبع صفتی که در جمیع اشیاء در آن عدل واجب نیست و با وجود و تقطیل در این امر بیشتر قدم
اند که در طبع و طوالت همین لفظ حق تعالی واجب میشود و طوالت آن طبع معتبر و یک
حق تعالی صفت که عیناً را حجت معتبر می باشد و واجب میشود و طوالت آن طبع که صفت حلالی
می و در است غیر از صفت بر داری مالک هیچ چیزی بر ذمه نمی آید و در حقیقتی سفره نماید
و من نیست طبع و طوالت آن یک طوالت و طوالت المومات و طوالت ایمان که اولی و طوالت آن
است حکم آن که در اخبار که او که صفتها تقطیل جایز می بود و در حق و صاحب صفت در طبع
اخبار صفت می باشد و آنچه که در آن است صفت نه منقذ از اخبار هر نه طوالت و در حق صفت
لازل است غلط محض است و در اینست عبد الله بن مسعود و دیگر صحابه و محققان
اگر چه در این صفت غیر صفت اهل سنت نیز نقل کنند که در خلاف نظم قرآن نیست و هر
که خلاف نظم قرآنی باشد که در اینست از می که در سمع و مقبول نیست زیرا که صفت
اولی صفت را بیان فرموده است و قول تعالی هرست علیکم ایمانکم الی قوله الحسنات فی
الانساء و الا ما ملکت ایمانکم یا نه غیره و اید اهل کلام ماوراء ذلک یعنی ایمانی این صفت است
حلال کرده و شد لکن با این مشط یعنی مال خود را خرج کنند و هر چه نفقه پس تقطیل فروع
و الطوالت آن از این شرط باطل می شود زیرا که اگر سودای صفت است باز بود و صفت غیر
مساجین یعنی در آن حالت که از فرائض گذراند برای خود و طاعت کند تا بدیگری را بپذیرد
نماید که اگر صفتی است و طوالت و در اینست و در اینست و در اینست و در اینست و در اینست

خدا نماید پس این بشر قطعا باطل بشود زیرا که در مذهب اعتقاد و اعتقاد خاص احد مذهب
حق باشد و باقی مذهبها باطل است و همین است هر چه با یاری و هر سال در کتابی باز و حق
مطلق و غیر قابل شک است و به همین دلیل یعنی خوف در حق و می خورد که در پس از این مذهب
بدخل و علی پس تمام هر کدام میشود و برشته و او نصف هر دو است اما در این حق و قطع کردن
و بر این بنا می تواند عمل خوف و می باید باطل است زیرا که خوف خارج میکند از قطع و
هر اوست مسلمان و با خدا و با علی و از این روایت کند که عبد الله بن مسعود این گفته را از آن
به همین دلیل باطل می گوید و این روایت در دست نبره که در کتاب معتبره و باطل میشود
و در کتابی ثابت شود و در کتاب معتبره خدا و در کتاب معتبره و باطل است و این روایت
فقط باطل است و در کتاب معتبره که این روایت در کتاب معتبره و باطل است و این روایت
که اگر این حد و در کتاب معتبره و در کتاب معتبره و باطل است و این روایت
است که عقیده و در کتاب معتبره و باطل است و این روایت
میشود و پس اگر تمام باطل است و این تمام هر دو است و باطل است و این روایت
این عبارت است که کسی تو می کند که در کتاب معتبره و باطل است و این روایت
چنانچه در کتاب معتبره و باطل است و این روایت
السلام و پس این باطل است و باطل است و این روایت
تمام هر دو باطل است و باطل است و این روایت
در دست است و باطل است و این روایت
السلام یعنی اگر این قدر عالی تر بود که در کتاب معتبره و باطل است و این روایت
بر اوقات و یعنی هر دو را برایت قطع کلام کرد و خدا و عبادت می تواند باطل است و این روایت
مخوف کلام الله است اگر کسی در مسابق این آیات باطل کند در دست معتبره و باطل است

[illegible]

و در این حدیث آمده است که کرام که در این مسئله متابع انجذاب اند که ما ثابت بالشرایع و بوجوه
علیه و الدامیه و السلام باشند و این معنی موجب تکلیف این معتقدان دین حسین است
و تا فی باطل است باقی انقضای حق مقدم نیز چنین باشد و اگر توفیق معلوم بطریق ادا باشد
این نیز باطل است زیرا که هرگاه اجابت مسئله با جمیع اهل حق تو ثابت شد توفیق معلوم
بطریق قطعی یعنی باشد و اگر نه و احدی نسخ آن قبول نماید لازم آمد مطلقان ما دفع مطلق
یعنی که باید که با شتم و اینهی باطل است احادیث بسیار از طرف عامه که در جمیع قری
و صحیح مسلم و دیگر صحاح مسئله کتب معتبره احادیث و تفسیر و نیست دلالت بر عدم طری
نسخ دارد اما از آن جهت که خبری و صحیح مسلم از این مسعود در روایت کرده قال کما نعرف
مع رسول الله صلی الله علیه و آله پس معنای آنست که اولاً تحقیق قریباً ما عن ذوات ثم رخص
فان ان نسخ حکایت احدی از کتب المارک با توفیق الی اجل ثم قرأ عبد الله مسعود و ایها الذین
لا تفرحوا بطیبات ما اهل الله قراته منورون عبد الله بن مسعود این را که بعد از اهل اختیار
کردن حل مسئله را می باشد و در آنکه خود او نسخ را چه دلیل بر نسخ ثابت نشده
در حقیقت تا نسخ جناب غار و ق است احادیث معتبره که بطریق اهل سنت مروی
طریق این معنی است از آن جهت که کتب معتبره اهل سنت مرویست که غار و ق در ایام
خلافت خود در روزی فرموده و فرمود ایها الذین مع حقان کائنات علی عهد رسول الله علیه و آله
و انما انتمی عیناً و اعانت علی العینی ای کرده مردم و وصعه در عهد رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم ثابت و مشرع و بودند و من نمی شکیم از انما و عقاب می کنیم بر انما و در تفسیر
باین عبارت قرار است که در روی ان عمر رضی الله عنه قال علی المنیر و متعنا کائناتاً متعنا
فی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و انما انتمی عیناً متعنا النسخ و نسخ و الدامیه و اصل واجب
در انرا که روایت کرده بعد بن حبیل بن جابر بن عبد الله متعنا مع رسول الله صلی الله علیه

علیه السلام و انما انتمی عیناً و اعانت علی العینی ای کرده مردم و وصعه در عهد رسول خدا
علیه و آله و سلم ثابت و مشرع و بودند و من نمی شکیم از انما و عقاب می کنیم بر انما و در تفسیر
باین عبارت قرار است که در روی ان عمر رضی الله عنه قال علی المنیر و متعنا کائناتاً متعنا
مسند و حقیقتی بن محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و انما انتمی عیناً متعنا النسخ و نسخ و الدامیه و اصل واجب
و الدامیه و اصل واجب در انرا که روایت کرده بعد بن حبیل بن جابر بن عبد الله متعنا مع رسول الله
صلی الله علیه و سلم و مع ای بکر بن ابی عیسیٰ بن الخطاب خطب الناس فقال ان القرآن هو القرآن
وان رسول الله هو رسول الله کما متعنا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم احادیث
متعنا و الاخری متعنا النسخ و نسخ و الدامیه و اصل واجب در انرا که روایت کرده بعد بن حبیل بن جابر بن عبد الله متعنا مع رسول الله
در عهد کرامت و حضرت رسالت نباهی صلی الله علیه و آله و وصعه در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و نسخ و نسخ و الدامیه و اصل واجب
انتمی و دلالت نسخ دارد بر آنکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و نسخ و نسخ و الدامیه و اصل واجب
عمر بن الخطاب تا نسخ او فرموده اگر جناب غار و ق صلیع نسخ فی بودند قدیم و مخدو بن قول
اولان القرآن هو القرآن و ان رسول الله هو رسول الله مستند است معنی بود و چه معنی
علوم انجذاب نیست که من شکر قرآن و رسول نیستیم لیکن رای من معتقدی نیست که
هر دو نسخه در زمان مسعود نشأت معلوم و مشرع بود من خود مشرع و منی در آن
کس بر اموال انرا که در زمان مسعود نشأت انقضات ثابت باشد و حضرت
ابو نسخ فرموده باشند بنسخ و مشرع فی تواید شد اهام در تفسیر کبر و بعد
این احتجاج از جناب هموز بن مقدم می کرد و هذا هو الحق الحقی احتج بها عن ابن الحنفی حلت
قال ان الله انزل فی المنه و ان نسخاً بایه اخرى و امرنا رسول الله صلی الله علیه و سلم
بالمسحه ما یما ما عیناً تم قال رجل بواحد ما سأل یوید ان عمر بنی عیناً معنی این نیست
که احتج کرده است عرفان بن حصین باین که گفت بدست سبک خود اسبقی تا نالی فرمود

که لازم می آید مشتبه آن افتراق از وجوب است خصوصیت عقد متعه و اشتراط مدت
را در استندام حق در دخل نیست چه اگر لغو مدت یعنی گفته که مستوجب بان
باشد یا بعد از عقدی مدت معیوم مدت متعه افزوده باشد یا بعد از مدت معیوم
باشد لغو مدت معیوم و یا بعد از مدت معیوم مدت معیوم مدت معیوم مدت معیوم
ظاهر از و است لیس حکایت طلاق را می رسد که بر طبق الفقه فاضل مشایخ در
عقار فاد کرده است بابت لغو یعنی بگویند که در غیر طلاق حیا و غیره و یا پس از طلاق
را اگر با حیا و علی و غیره و اما در ادوات مذکور و مطروحه است از آنچه درین کتاب است
بگویند که عاقل در اصل طلاق تا قبل نماید بداند که درین عقد چه قصد داشته که هر متا
شیع و مضاد حکم الهی از آنجا نصیحه اولاد و اهل و عورتی بسط است زیرا که متا
شخصی در شهری و در دیگر و در سبب طول عقد و در سابق می بیند اهدا خوف
و قهر و زنا بهر سبب طلاق نمودن مستحب و لغوی واجب کرده و یا بوان طلاق نمود
الطاف عفو بر و داده بود بعد از سبب از اسباب او را طلاق داده و در شهر دیگر
دارد کرده و در اینجا نیز بسبب طول عقد و در اینجا مستحب و در اینجا مستحب و در اینجا مستحب
همچنین در اکثر بلاد و چون اولاد و اهل شخصی در هر شهر و هر دیه متشرع شد نزدیک
این شخصی نماید و سبب است شخصی بترتیب و تدبیر آنها ممکن نشد و قبل از آنکه
برخاستند و اگر با عین آن اولاد از قبل ادا باشد باشند زاده و بر سر است زیرا که
طلاق آنها با آنکه هر صورتی بنده و از آنجا و طی و طوطی و سایر نژاد با طلاق بگویند و دختر و
دختر و دختر و دختر و در خواهر و دختر و خواهر و غیر ذلک حق انحراف خصوصاً هرگاه
زنا مطاعه بسبب مجتبی که با اولاد و در طبیعت آنها محمول می باشد اخفای عمل میکنند
همین شخصی بعد از آنکه سال از آن سفر رجوع بکند با آنها و با خواهر او و برادر

ی
منازل بگذرد و بابت و خواتن زنا با طلاق کند از آنجا است عدم تقسیم عیالت که در شهر
بسیار از جای عقد و جمعه اولاد بسیار بهر سبب زنا که در آن و معلوم نیستند
عده آنها معلوم است و در حکایت آنها لیس تعطیل امر عیالت لازم آید و همچنین اعیان عیالت
کسانی که در این شهر پیدا شده اند زیرا که بدست برادران آنها معلوم اند تا وقتیکه
در آن و در عده ای معلوم نشود تقسیم عیالت ممکن نیست و تا وقتیکه صفات و در آن و در آن
و فوت و عجب و حرمان معلوم نشود سهم یک دار است هم تعیین نمیشود و باطل درین
هم بر طلاق بر هم زدن امر شایع و ضرر صا و طلاق و امر عیالت ضرر لازم می آید و درین
این در رساله که کوشش طلاق که یکی از مشتبهاتین هنوز نوشته باید دید و امری که
برین مفسد باشد یا ضرر باشد یا سود باشد با استدلال جواب القواب بنوا این شایع در شهر
شرح بر رساله فرموده و چون از رجال مسافر را روی آن نسبت نمایند و آنها را در
کاف طلاق علی ثلثه اوجه است شرط ذلک کاف باشد و هر طلاق متعه و اختلاف از آنجا
در این مقرر است که طلاق باطل و هر متعه و عین مالک حوازه و اذلت بر وجه علی آن
یقینی و طریقی و حوازه نیز که با طلاق باطل علیاً و لا الا خبرها بذلت کاف
حوازه علی حوازه بیه حالت آن تروج امر علی آنها و افسه علی دنیا و عده که در صفا
و او طایفه و نوری ذلک طلاق حوازه طایفه یعنی اگر نزد یکدیگر و مسافر ذی با این طریقت
که متنج با و نمود هرگاه متفرکند از و جدای اختیار کنند و طلاق دهد طلاق او بر سده وجه
است اگر این معنی را شرط نموده است لاجش فاسد است و این طلاق متفق است
و اختلاف واقع شده است و در صورتیکه این امر از حق و عیال معیوم شود و در شهر
باشد گفته است معنی طلاق باطل است و متعه است و از و حالت طلاق امر و نیست
سبب دیگر تروج میکند برین است که قضای حاجش نموده و ترکش نماید و شرط کنند این را

بن مسعود و دیگر صحابه صحیفه از است اگر چه در نقل مسیر معتبره اهل سنت نیز نقل کنند
انکه خط معتبر و خط بر حرم است و روایت این معنی را بعضی صحابه دیگر هم مانند عمار بن
حصین و حرث در کتب آنها مسیر معتبره اهل سنت مانند تفسیر لشاوری و تفسیر کبیر واقع
استند الطراف جعل باجه اهل سنت نشان داده و تفسیر این که کریمه میگوید اما این
بن حصین گفته قال قلت الله المتعده في كتاب الله ولم يقل الله المتعده في كتاب الله
علي الله عليه وسلم و متعده و مات و لم يمتها عنه ثم قال رجل يا ابا عبد الله ما شاء ان يريته عن ابي
سائى و تفسیر کبیر در شأنی تفسیر این که گفته هذا هو الحق الذي اجمع به اهل البيت بن الحسن
قال ان الله انزل في المتعده الله المتعده ما به اخرى ما اخر حديث كرسنه ان مسير كرسنه ان الله
قاری در صحیح خود با سند از عمار بن حصین روایت کرده قال قلت ايه المتعده في
كتاب الله فعلمنا ما مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يقل قرآن حمود ولم يمتها عن ابي حاتم و قال
رجل يرويه هراة فالتب و لشاوری و تفسیر کبیر و صحیح بن بری معتبره باشد دیگر که ام کتاب
معتبره خود را در ظاهر از نقل مسیر معتبره و ترجمه و الله خود را اراده فرمود که بنو هاشم تفسیر
معتبره تو از ان نیست بنو هاشم معتبره باشد باید که قرأت الی اهل مسی از برخی از صحابه
ابی بن کعب و ابن عباس از روی کتب معتبره اهل سنت مانند مسند احمد و غیره
بنو مسعود و مسند و زکریا اینها ضعیف و روایت اینها نمی باشد پس روایت از روی کتب
معتبره ثابت باشد در تفسیر لشاوری و تفسیر کبیر که غیر علم الی فضیام تا و نه ایام
ثم ضیام الی ایام نشانه مشروط عندانی ضعیف بالمساجع عسکه لقرا و ابن مسعود ضیام مؤلفه
ایام متساویات فان قرأتها لا تختلف عن روايتها انتهى فیه فرموده که احتیاج نایم مذکور با است
متعده خلاف نظم قرآن است خطی است فاضلی از قلت قال و در مسیقات آیات کریمه
و عدم ملاحظه که مسیر معتبره مانند تفسیر کبیر و تفسیر لشاوری و صحیح البیان و غیره

ضمیران چه باطل و اصحاب نظر در مسوق آیات کریمه و ملاحظه که مسیر معتبره شاهد عدلی این
معنی است که استند الی این که کریمه بر ابا حاتم معتبره در کمال محبت و استقامت است
اصول و مطلقا بنا بر خلاف نظم قرآن نیست چنانچه مسبق ذکر اوست که بعضی نقل کرده اند
جل شأنه از جهل اهل کلمه را و در نقل او نقلی کاف علیه حکیمه مسوق برای بیان متعده
در احکام است پس قطع علی ما مستخرج از ما قبلش و جعلی ان یؤخذ که متانی حرف است
از بن نایب و برخی دیگر معتبره بیان متعده باشد از هم معتبره و روی لازم نمی آید زیرا که جمله ما
بنا بر بن نقد بر تفسیر ان معتبره اجماع الی ما مشدجبت الی اشعاعی با و اول عام استند از ان که در
ما صد باشد با لطیف توفیق که ان متعده است و جعلی ما استخرج برای بیان این نوع
شد و فضل و موجب قطع حادی از ما قبلیش میگرداند که بنو مذکور و نقلی و نقلی و نقلی
صباحین و النسب است بوضوح متعده از انم و دخول ان در نا و صناع لعبت الی غیره
از زما و جعلی قضای شتوت و در فتن اب و حلی کردن ادعیه معنی است و در نسخه بنو
است پس با یزید و و صفاح باشد از طوفان آمده است بنو که مسلم بن کثیر از بن کثیر
از متعده معنی بر فتن اب و حلی کردن ادعیه است تا بنا باشد بلکه معتبره از ان است
اب و حلی کردن ادعیه معنی و قضای حاجت بشری عنوان ما و در ان از باب الهیست
پس بنا باشد و ان نقض در حقیقت ما خود را کلام الی کیر را از ی است جعلی کلام
این یک کریمه و یزید و ارد بر انکه قطع صفا بر متعده است و برایش بر صله وجه است کی انکه
او نقلی هو حاتم حاتم فرموده انزل کریم خود در صحت علیکم جهل ان اهل کلمه ما و اول
پس مراد از ان بن تحلیل همان است که در تفسیر در اینجا فرموده در اول تفسیر در ان موضع نظام است
پس مراد از تحلیل بنو قطع باشد دوم الی که و مسی که فرموده معنی و احصای عنون الخ
تحقیق بنی متعده مسیرم اگر او نقلی فرموده و مسی که بنی زمانا اسعاج نایب بنو که معتبره

على قول المشهور لا يثبت البيع منه الا انه اخباره في قوله الى الاشارة خلاف احوال فيمنعه على موضع
الرفق وهو صحيح المستند فاطر احوال في الطلاق قيامه والنقض في حقه على طلاق ولم يدل على غيره
فيمنعه عليه ومنه يظهر جواب ما صح به القابل لا وقوع وهو الشيخ في قوله استنادا الى
لو لم يصححه لما صح في غيره مستوفى الى الاشارة انتهى بالمرحوم في حقه در بيان ان طلاق ورجوع
احوال في غيرهما ما فيه انست كما ان طلاق اگرچه محسب وضع لغت محقق اخبار است
محسب وضع لغت محسب وضع لغت محقق اخبار است لیکن محسب وضع لغت محسب وضع لغت
مستحق عليه فودش و در قطع الناح اول باعتبار ما استند لا صلا اقباه عام لعم المزمل وهو في دعاهم
بدون اللفظ المستوفى عليه وهو لفظ طلاق فاولی دیگر که مقتضی ان لیس منا طلاق وضع
شیع و مستحق علیه لوث اوست و ان در دیگر ان طلاق محقق نیست لیس شیع دیگر این
الفاظ را اخبار است اصل و صلا حجت استحوال ان در افشاء مستاء ی انکه محقق با استدحیام
اگر اعصاب که در کرده محقق ان کلام صاحب شرایع است و ابراد ان لم یحکم فاضل صاحب
در مود نه لزوم محقق است تفهیل ان احوال است که شیخ موسی و صاحب طایف با استدوا
با یکدیگر مستثنی زفت خود را یکدیگر است مطلقه و این قول ضد القاع طلاق در حال کت طلاق
واقع میشود و اگر طاعت یکدیگر طلاق واقع میشود و شیخ ابراهیم در شرح این قول شیع
نموده که این هر دو لفظ را فاده اخبار ان القاع طلاق در زمان ماضی شریعت اند و اخبار ان است
مطلقه و مقتضی القاع طلاق نزد شیخ طلاق واقع میشود و باید که از طاعت نیز از قصد القاع
طلاق لیکن طلاق واقع شود با اکثر اکثر اعمای قابل اند که اگر مستحق دیگری با یکدیگر طلاق
قانونا کسی در جواب بگوید طلاق واقع میشود و چه نعمه محقق عاده و سوال است لیس
که با اینکس چنین گفته است طاعت احوالی و هرگاه از اطلاق که مقتضی طاعت باشد طلاق واقع
شود و وقوع طلاق تقریبا ان لفظ اولی را حداد و ابراهیم محقق علی بر شیخ موسی محسب طاهر

ظاهر است طلاق است طلاق ابراهیم اصله صاحب برجه بر ابراهیم اصله در لغت محسب طاهر
نموده که است طلاق و طلاق و طلاق در محکم و وقوع طلاق با اینها مستادی اوده است لیس بر
مستوفی است با اکثر اکثر اعمای طاعت احوالی و وقوع طلاق واقع است چه عرض از طاعت احوالی
طلاق القاع ان با این لفظ است طلاق لیس در غیر ان اخبار را ان القاع طلاق است در
ماضی بالظنی که از ماضی ماضی مستوفی شده و یا شده انهم ان لفظ نعم قال القاضی ان صاحب
اگر میگوید طلاق ابراهیم در ماضی ماضی مستوفی و لیس طلاق با اکثر اکثر طلاق طلاق مستوفی
که است شیع در رجعت و طلاق محقق برای قطع نزاع و منع محسب است نه برای دیگر
حضور و شاهدین شرط طلاق نیست یا رجعت است و لیس طلاق و ابراهیم محقق است در حضور
سلی الله علیه و آله و سلم بان ابراهیم بنزهین و محقق اوده است که در وقوع طلاق هرگز
مشترک میگردند و وجه فرق در میان القاع طلاق و طلاق ظاهر است زیرا که در القاع طلاق شرط
است تا از انجا شیع شود و محقق است که در لیس اقل حد و شاهد هر دو و وقوع طلاق
طلاق که در ان طلاق ضرر نیست ایدم انبیا سید استی حتی تمیز و ایدم انبیا سید استی حتی تمیز
القاع لیس طلاق مثل هم و ابراهیم بنزهین و محقق است که برای خوف و انکار که شاهدان را
کنند یا اثبات ان عقد و در ان القضا قوا بعد شیع و ابراهیم بنزهین و محقق است انهم کلامه **اول**
در مستوفی آوردن این مسئله درین باب که مقتضی برای ذکر خصایص امامیه که بر عیض
ما با وجودیت و لغات بیت و مشایخه شیع و مستوفی و سالیان است از طاعت حاکم و کفر
حجرات نیز جدا است حال خود را که اوده است و طلاق ان او امر الهی است و انهم
کلام محاکم و اخبارات اهل اسلام و خوش هم با مستوفی ان تصریح نموده با مستوفی
که در سوره طلاق چنین واقع است یا ایها النبی ان طاعتک الله فطرح لیس لیس
الحدود والقوا الله با اکثر حروف من مستوفی و لا یخرج ان ان انبیا سید مستوفی و ملک

[illegible][illegible]

عنه ولا ينفذ الله منه جميع الشدة وهو خففه لولا الماء في البرهانه غير محموله والظن الماد
محرر في الاواني فليس الذي يخاف الجهل من العطش ان يلقى على صاحب الماء بالسلام
على المنع ولكن ان يلقى عليه سلامه لان ذلك محموله عليه وهذا كان الاخذ من له هذا
الطعام عند اصابه المحنة انتهى در كتاب نجم و حاج مشرح حجاج كذا ان كنت متبرقا
است مكره في ان ترسلها جان او غير مضطر لزمه الطعام مضطر مستلزم او في فان
تدبره وكذا لو قيل له يا كثر من نعم الله وان قتل ويكفر بذلك بعد ان كان صالح عليه
جميع الطعام فان قتل المالك المضطر في الدفع لزمه القصاص وان منع فان قتل
بقتله وفيه احتمال انما ورد في وانما يلزم عرض ما كان حصرا او في نفسه فلو لم يلزم ان
حجاجا على اوجه لا عليه السلام الا في دو طار في الاسلام واعتز في الجهات على وجه
السيه وقال الصواب انه غير محتمل حال غير انه لا يطالب به وهو معتبر في وجهه ببله
خلص باقي ما اذا رافقه لا اجره لكان هذا كان المضطر قدما على انتم الم يولد ليشاء عليه
ان تالف فان ادى الى التلف وجب الطعام حجاجا على اوجه **قال** الفاضل ان صاحب يترك
كدرين ولدا فيكون ان سوه في غير فعل الواجب وتوكل التبع مستفاد لشور وان جميع
مما لفت تراقى است كما باطلات امداء قوله تعالى ولكن لو اخطاكم بما كنتم تعلمون فلو
تعالى ولكن لو اخطاكم بما عقدتم الامارات ادرى در لو هيت مكتوب است كذا في زوجة في ان
نه وجبه ونداء ولد صغير في اوف والد معتقد في شهود ومعلوم فليست كذا فيكم من حيث
دارد بولند بولند اصلهم باسند در عين دله بافع واما بافع فرفق ليساير است مع هذا
حيث تراقى حديد ناسخ كتب سابقه است بخلاف قرآن بمشكك بتوريت بنود
بهوديت من حيث انتهى كلامه **قال** و بالسنين انما راقم ردا لسلط غوايت سلك
غوايت سلك كشته مرد است چه نوم مما لفت ابن بالعرض تراقى ماسي اقلت

ان قلت ما هو عدم حمل مرام غلای اعلام است را که مراد محقق غلای ازین قول است
که اذنت الی در نوح شرط العقاب و عین و لدر در حد و لزوم او است چنانچه اذن محقق شرط
الغنا و عین محمول است بالافتاء یا یعنی که عین محتمل است لکن محتمل ان لا یزیم
فی شود مکر یا جازف و الدوزخ و ان یخفی عنک یا یات قرانی بذکر و نظایر ان بسیا
است و یقتدر یقول فی تسلیم انکه احزاب و الدوزخ مشروط صحت عین باشد یا
که عین بدون اذن انما باطل بود و میگویم عین اذنت محض محض حدیث مستور از حضرت
صبر که ثبات علیه و ان فعل القیام و اکمال التسلیمات لطیف خاصه و عامه صبر
از انچه مشیخ طوسی و مرتضی سبب سیند خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده **قال** رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یومین یولد مع و الله و الله و الله
مع زوجه و اذنی در فی معصیه و لا یومین فی قطیعه رحم و شیخ حلال الدین سیوطی در جامع
صغیر و اسما علی در مع خود و ابن عباس که از ابن عباس روایت کرده اند که اذنت
صلی الله علیه و سلم فرموده ثلاث ثلاث لا یومین فیهن و ثلاث للمعوف فیهن و
ثلاث استک فیهن اما الثلاث التي لا یومین فیهن فلا یومین للمعوف و الله و لا للمعوف که
زوجه و لا للمعوف مع سید و اما للمعوف فیهن للمعوف من یقن و الدین و غیره
الله و المعوف من غیر تخوم الارض و اما التي استک فیهن فغیر الارض و الله و لا للمعوف که
ادری ان یومین ام لا و الله ادری الحد و کفارة و اما ام لا چه ظاهر است که مراد از ان
عین در غیر ذلک شریف لقی هادیه و خود عین نیست بلکه جهاد لقی صحت او است
و این معنی اقرب از اذن و معتبار در انهم است بالجمله عبارات غلای اما چه درین
مقتضی از حدیث مشرف شارع علیه السلام است و احتمالی که در کلام شارع حد
دارد و عبارات غلای اما چه غیر از است و انچه مقتضی از حدیث

[illegible]

والتی ان تقدروہ جب شیعہ فسطاطی و رستم صحیفہ فی اری گفته طاهریہ و جب الفتنہ فی
لوقہ تہم جو اودا کمال و قول دل الظاہر انہی و طہ راست کہ پیرو و نصاری تسمیہ
یعنی در وقت و حق نام خدا بجای غیر مطلق فی و رستم صحیفہ فی اری در حق استکلال
بحکمت و ذبیہ مارک التسمیہ خود میکنند و قال اعلی و طعام الذین اذوا الکتاب حل لکم و کرم
انہی پیرو خدا بجای شامہ را از عمر بن عبدالمطلب و نصاری مسیح علی بن ابی طالب علیہ السلام
خدا صید استبداد ایشان از الله مسیح علیہ السلام خواهد بود و جناب باری تعالی می
ایام را زی در کتاب پیرو خود و همین بعد غیر الله انصاری الذین بعد وقت الفتح و در
لشاهی گفته و ان انصاری اواسم الله تعالی فاما یو بدیال مسیح انہی پس اهل الذ
نام از عمر بن مسیح باشد و نام الله تعالی و تسمیہ و حقیقت از ایشان متروک باشد
ذبحہ مارک تسمیہ پیرو موجب لغو و ساقطه و لغو و دیگر که ذکر ان موجب لغو و است
حرام است پس ذبحہ پیرو و نصاری یوحنا خصوص کتاب و سنت حرام باشد چنانچه امام
عالی قلم پیروید انفس التبعی و صاحب طبع او دنیا و تسبیح جلال الہ دین سیموی
و رجای صغیر از ابن عباس رضی الله عنہما و است کہ او اندن بنی عن ذبیہ نصاری ان
یعنی انحضرت صلی الله علیہ و آلہ وسلم از ذبیہ نصاری عراب بنی فرموده و خود از محققان
نصاری
علم اصول نقد لغو و صحت تحت نسبت پس قصص نصاری عرب شخص حرمت و ذبح
عرب غیرت او شد چنانچه بر کتاب حل جزئی نیست و شافعی علی الظاہر حدیث نبویہ
ما خصوص بنی نصاری عراب پیدا شد نبویہ علی الدین محدث و کہ کتاب مرتضی
و در واقع سالانہ فتنہ فرستہ کہ انحضرت علیہ و آلہ السلام و در باب غلام خضر علی
الانحضرت استغفار نموده بود کہ با پیرو و همچون بطریق علی بن ابی طالب فرموده کہ هر کس
و عرب نیست قریش باقی و باطل فرما از زکوة و مسلما نماز با ان حاجت منگت شود و ذبحہ

[illegible][illegible]

است هرگاه که مستند مدعوم با مبدء مزاج شود و هزوفت آن حال است بعد از قریب
 قدره به کمتر باشد و حقیقت نزد و این حکم در حالی اختیار است و این معنی در کتاب معتبر
 قدح حقیقه مانند شرح و قایده و کافی و غیر آن منکر است در شرح و قایده و موده و فی فقه دیگر
 به ماسته ای اقل بخیر و اقل فی الاختیار اما قالی فی الاختیار لانه اقل الحقیقه فی حالی الاضطرار
 و قالی الشافعی لا یباح التنازل لکن التبری دلیل ضروری و لا ضرره چنانکه التبری لیس
 البه لدفع الحرج و استواء المؤمنین لا یجوز اغن المسروق و العقوب و الحرج و مع ذلك
 یباح التنازل اعتماد علی الغالب انتهى و در کافی نیز چنین است و باور استیلائی بر فواید
 ضروریه لیس طالب بند لیسند و بغیر خصصات میا در است موده شد غم مدعوم و چنانچه
 تا ظلمت اندوخته اکثر خیریه و انظمت المسیة اکثر الاثبات فقیهین نام یوکل و هذا فی حالی الا
 لیس التعلیل لغیر مقام الضرورة فی اثبات الا باجته لا تعلم ان السواء المستطیع لا یجوز
 عن الحرام و مع هذا جابر السوالی بالتشایر و غیبه با اعتبار الغالب و هذا لکن التعلیل لا یجوز
 التبریز عنه و یجوز الاحتیاج منه فصار عذر او فصار الحرج کما فی مسیة القلندر و الاکتشاف التعلیل
 انتهى فحتمه حال اگر فرض کنیم جمیع این خیانت را حرام میفرموده قول قالی حرم علیکم التبری
 انتهى فحتمه بحراب یا اگر قالی فرض نماید حرام می یاک است در همه ای فرموده ان اصلا
 لم یسند حتی یجوز عندی حقیقه و ابی یوسف و عندی لا یجوز و انما یجوز لکن لولی ما یوکل
 فیه و ظاهر عند قالی اما تامل الما صلب نیز اگر فرضی مسلمان را قالی که تمام حالی ان ذی را
 باید و اوارثات خیرات را که خواهد ان ذی را علوم خود رسانند و اگر
 این حکم جمیع خلاف شرعیت است و کتاب الله فقط قصاص فرموده جمیع کردن و
 قصاص و گرفتن مال و غله کردن هرگز در شرح جایز نیست نیز گویند اولاد صغیر السن
 ان ذی را و اراثان مقتول عدم و کثیرت خود رسانند حال اگر لا یوزن و از روز را خیر

معتبر یا حیدر

اضری به قرانی **و** به نسبتین ظاهر که مشهور است که جمیع علی امامیه با بنقول
 قایلند و این معنی خلاف واقع است چه بنقول بعضی از علما است با قطع نظر از این ماست
 میگویم هر که در جمیع کردن در صحت قصاص و گرفتن مالی عدم کردن و هرگز در شرح جایز نیست
 اولی نیست است غیر دلیل که موجب توقف نفس باشد مقتول و مسجون طبیعت و معذرت
 اگر قصاص و گرفتن مالی او منکر کردن از یک جهت میباید و منکر لازم می آید و در فقه فدا این
 قبل نیست چه گرفتن مالی از قبل مقتول و حال است اما اهل ذمه از اید خود بدو قالی
 در قبل مسلمانی است عبارت شده که با باشند و ان از مقتدرات شیخ الطهر است در حد حقیقه
 نصیح غیر و ان واقع است و فاضل الناس در شرح مختصر و قایده فرموده فی القتل و غیره
 با ضمایم ان ای الی الی نیز در کتاب فقه و کتب و فقه ای من ابی و صفی اندخیزه التبریر فیه
 المالی انتهى و قالی با سر تا قالی و در شمار ذی تبری و بعضی از علما است با امامیه علی این است
 که طفل در کفر و اسلام تابع را مدش می باشد پس در استیفاء نیز با جمیع او خواهد بود و نسبت
 خرق و مدعی هر که در بدو و حی و عیاده امامیه بنقول هم کرمه لا یوزن و از روز را و از اوارثات
 در ب و عدم ظهور و لکن بر این اعتباری کرده اند چنانچه در شرح بعد و شروع شرع و دیگر
 کتب فقه امامیه مستظهر است در شرح موده و انما علیها الحکم الی القول بعدم ظهور کونه
 علیه قاتل و ایه ضمیمه الی می هستند الحکم خالیته عن حکم الا و اصاله و حقیقت و عدم لا یوزن
 و در را خیر انتهى و در شرح شرع میفرماید و ان اصلا فیهما یتیم المساکین و جانیة الیوب
 لا یجوز لهم هذا و در روز را و از روز را خیر انتهى الی غیر ذلك اگر مقتول است مبارک نماید و یجوز
 میشود پس اعتراض بنقول بر جمهور امامیه از بی سیاعت است **و** الفاضل انما
 بالظهور اختراعات الشیاطین در مسایل دین ازین جنس بسیار است و برای خود است
 که در کتب فقه است تا حقیقت دین و ایمان و اصل و فرع اینها در فقه و روشن کرده و

اصولی بسیار در روح و فروع و نسبت با شیعه گرفت و این مذهب ان پالان دانستن حد
 ها است از بهائیات و افترا و مخالفت و آیات که در او اشتیاق موجود است از جناب این بزرگوار
 الهی بوجه **تذکره** مستعین الله الحمد و الله که میامین مساعدت قریبات ربانی و مبارک
 مقامات فائزات یزدانی غایت و ناقت احکام مسایل و احکام امامیه که مطابق کتاب سنت
 و دلیل عقل و اقوال ائمه و علمای سنت است و بهائیت مناسبت و زراعت اصولی و فروع
 از عطاوی و مباحث سابقه بوضوح انما میده و تضعیف و ترغیف ایداد و غیور و دلا و اعتبار
 و اعتبارات با بر که فضل با صواب و اخلاص و اعتدالات او در اکثر مواضع این کتاب باطل
 نموده است نیز بنصبه ظهور رسیده و مانند صبح صادق صاف و آفتاب رافعه النهار بر هر کس
 گشت که کلمات موهبه و مطالبات مرخذه اش بر نوری از صدف در استی و فروعی از حقیقت
 و نور مستی ندارند و فتویات او که صد و نه کسر است بجهت محسبه انصاف با فروع محقق و
 لغو صرف است و مشبهات او که او من اول نسج عنکبوت و استحقاق شهادت علاوه بر
 المروت و معنی بر خطبه و تعلیقه و غلط فنی و تعلیقه است لغو غایت از روی با حسن و حسی
 اندفاع و انصاف و بیرون رفت و همین مقدار مسدود خبر را در محاربه اولانی و بسبب
 بود و لکن از آنجا که بعضی از اخوان صفا و خدای و باعث شدند بعضی از مسایل و احکام
 غریبه اهل سنت و جماعت که طبع مستقیم و ذهن سلیم از سمع ابا و اشتکاف میاید در
 خانه الباب باید که شست و چید این محال و تاب تحریر آن نداشت بجز برای ما لا یدرک محال
 بنویسند که ما ندکی از بسیاری و مستثنی از خودی از احکام و مسایل ائمه اطهار الطریق نقل
 از کتاب صطارد است و معارضات اقتضای نمود درین اوراق مندرج ساختن با وجود
 عدم شدن کتب برای نقل آن جلد دیگر پرداخت و الله تعالی علی التوفیق
 برای تمییز و تفرقه این باب را بدعای چشمه که اکثر علای فریقین کتابهای خود را با

ما بن ختم ساخته اند و مشغول گردانند لیکن حاشیه کامست و هر هذا ما من احکام الفهم و سیر
 الفهم ما من لم یؤخذ باجماع و لم یقبل الشیخ لا کرم الصغیر لا عظیم الفهم ما من
 ما و اوسع الموعظه ما لا یسطر المیدین ما رجمه یا سامع کل عی و یا منتهی کل مشکوی
 یا منتهی ما یا فحیم قبل استخفاف ما یا کذاب یا سبید او یا قاید رعایا یا ذاعلم لی و لا
 استغلت الحق محمد و علی و اطه و الحسن و الحسین و علی و محمد و جعفر و موسی و
 علی و الحسن و النبی صاحب الزمان سلام الله علیهم اجمعین ان نقلی علی محمد و آل
 محمد و ان مکشف لربی و لغفر ذنبی و یغفر لعی و یفرج عینی و یصل منافی فی دینی و یزید
 و ان یتجنی الهی و لا یتوکل علی الناس و لا یفعل فی ما انا اهل و یوحی الی ما ارجو

الراحمین



